

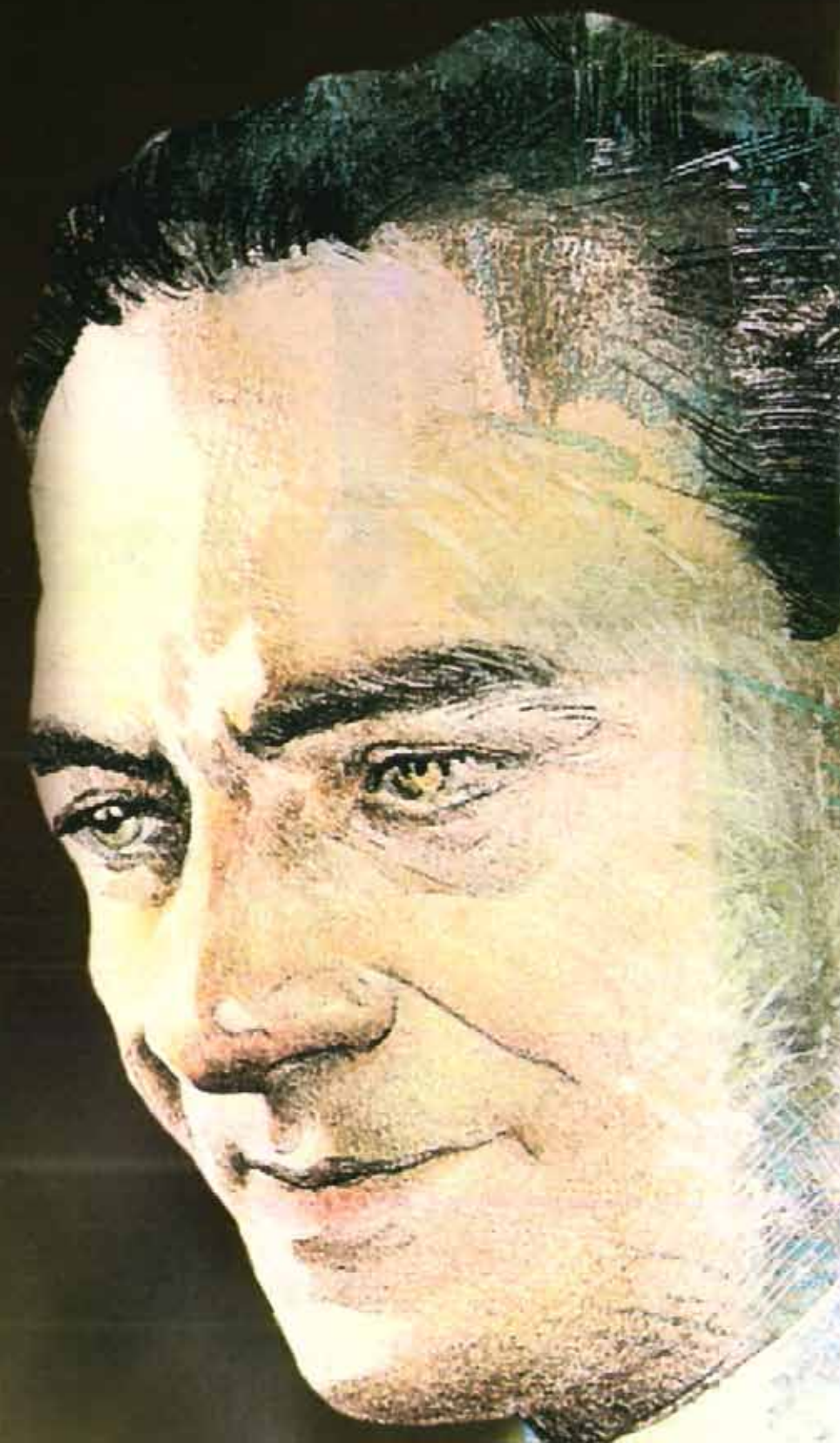
رشد

۵۲

آموزش زبان و ادب فارسی

سال چهاردهم

پیا: ۱۵۰۰ ریال



سرمقاله است
چشم‌پار تور را در چشم دیدیم
د

سرمقاله

وفتی غزل دمن به خال لب ای دوست گرفتار شدم» و پس از آن مجموعه‌ی سروده‌های امام (ره) منتشر شد، دیگر بار نسیم عرفان بر جامعه وزید و هزاران پرده برافشا تا عروس عرفان بیشتر جلوه‌گری و طنازی کند و این پری روی دل‌ریا مستور نماند که «پری رو ناب مستوری ندارد.»

هر چند پیش‌تر «عرفان» در قامت نوجوانان و جوانان عارف، جبهه در جبهه ایستاده بود و گلگونه‌ی منصوران حسین، گواه رکعتان عشقی بود که در اذان گلوله و آتش قامت بسته بودند، اما غزل‌های آن عزیز، مجالی فراهم آورد تا مردم ما حافظ را خوب تر بشناسند و در «خال» و «لب» و «ابرو»، کرشمه‌ها و اشارات دیگری ببینند.

امام خمینی (ره) هر چند در عرصه‌ی فقه و سیاست، انقلاب‌آفرینی و ستم‌سنجی آوازه‌ای بیش از دیگر ابعاد وجودی و شخصیتی یافته است اما بعد و جلوه‌ی دیگر آن وجود نازنین یعنی عرفان و لطافت شگفت روح و سلوک و سیر عاشقانه اش کمتر باز شناخته و باز یافته شده است.

شعر او، آینه‌ی روح و اندیشه‌ی اوست. فرصتی برای تماشای فراخنای جانی که آشوب در جهان افکند و هزاران هزار جان را به سرچشمه‌های زلال شور و شیدایی و شکوفایی رساند. امام هر چند شاعری رایج نکرده و شعر در حاشیه‌ی زندگی اش ایستاده بود اما به مظلومیت عرفان و شعر عارفانه پایان داد و مجال نفسی آفرید تا دیگر مثنوی معنوی را با انبر نگیرند که «نخس است» و از کوزه‌ی آب سید مصطفی نبره‌بزند که «پدرش فلسفه و عرفان می‌گوید!» امام ملتقای سیاست و عرفان، دنیا و دین، آسمان و زمین، فقه و تفقه و عقل و عشق بود. معلم بزرگی که در عمل سترگ خود آموخت که می‌توان از سیاست به فقهت پل بست و از دنیا برای گسترش دین و از دین برای آبادانی دنیا و از این همه برای انتشار راتحه‌ی دوست و حضور در بارگاد او بهره جست.

در یکصدمین سالگرد ولادت آن عزیز سفر کرده که حیات امروز ما مدیون نفس مسیحایی اوست، فرصتی است تا اندیشه‌های و الایش را بهتر بشناسیم و به ویژه در قلمرو شعر و عرفان وی نفسی نازه کنیم و به درنگ و تأملی نو روی آوریم.

حضور غزل آن عزیز در کتاب پیش‌دانشگاهی، سروده‌های علی معلم دامغانی و دکتر فاطمه راکعی و گوشه‌ای از زندگی آن بزرگوار در داستان نادر ابراهیمی گوشه‌ای از تلاش مؤلفان و مجموعه‌ی دفتر برنامه‌ریزی است که در کتاب‌های جدید تألیف ادبیات فارسی دوره‌ی دبیرستان فرا روی نگاه نسل نو شکفته، نشسته است تا گوشه‌ای از جمال حضرت آفتاب - امام خمینی (ره) - را بنماید.

سیر تازه و بدیع کتاب‌های دوره‌ی دبیرستان که نخست از پیش‌دانشگاهی آغاز و سپس به میلاد نخستین کتاب‌های زبان و ادبیات ۱ تا ۶ انجامید استان به فرجام و انجام خویش رسید. این راه نشیب و فرازها، سنگلاخ‌ها، یرنگاه‌ها و عقیه‌های فراوان را پس پشت نهاد و اگر حمایت و هدایت دبیران فرهیخته و پشوانه‌ی زرف‌نگری، نکته‌سنجی همکاران عزیز، اسنادان و همه‌ی

باورمندان و شفیقتگان زبان و ادب فارسی نبود هرگز حادثه و رویداد بزرگ امروز را شاهد نبودیم. اما این سخن هرگز بدان معنا نیست که همه ی قلبه ها در نور دیده شده و جاده ها به پایان رسیده است. هرگز! اینک فرصتی است تا «مجموعه» را بهتر دریابیم و با نگاهی دهمه سونگراته به نقد، بازنگری، بازبینی و بازسازی و چه بسا بازآفرینی کتاب ها پردازیم.

نظام مندی کتاب های موجود طلب می کند که هر منتقدی پیش تر برنامه ها را فرارو بگذارد، «واقعیت ها» را بشناسد، به تنگناها و دشواری های این «راه» وقوف داشته باشد و آن گاه به داوری و قضاوت بنشیند.

پیش تر خاضعانه و صمیمانه گفته ایم و در خلوت و جلوت به تمنّا از دوستان خواسته ایم که بی هیچ ترتیبی و آدابی نقایص کار را بازگویند و با ایمان به دوستان مؤلف و کارشناسان زبان و ادبیات، باورمند تأثیر، تغییر و اعتلای این مجموعه باشند.

در کنار نقد کتاب ها، فصول و دروس کتاب های زبان و ادبیات، چشم به راهیم که به تحلیل، تبیین و تشریح بخش های غامض و توضیح پذیر پردازند و یا نکته هایی بدیع یا تجربه هایی ارزنده را بازگویند تا خوان نعمت بی دریغ پاران همه جا کشیده شود و پاران دانش «حساب مند» شان! به همه جا برسد. در این راه، پیشنهادهایی چند، صلاهی عام به همه ی پژوهشگران، دانشوران و دبیران عزیز و فرزانه می توان داشت.

- ۱- شناساندن شاعران، نویسندگان و صاحبان اثر در کتاب های موجود درسی
- ۲- تحلیل و بررسی زرف و دقیق دروس موجود کتاب های درسی
- ۳- طرح روش تدریس دروس با بهره گیری از شیوه های بدیع و مبتکرانه یا مبتنی بر روش هایی که در چند شماره ی اخیر مجله ی رشد زبان و ادب فارسی مطرح شده است.
- ۴- طرح نکته های غامض، دشوار، گره افکن، متشابه و اشتباه ساز! دروس
- ۵- معرفی منابع جالبی برای شناخت بهتر دروس و مراجعه ی دبیران و معلمان
- ۶- نقد درس ها و مباحث کتاب
- ۷- طرح الگوهایی بدیع، نمونه هایی مناسب در مباحث نگارش.
- ۸- ارسال متن هایی مناسب تر از متون موجود کتاب، متناسب با فصل ها با در نظر گرفتن برنامه ی مدون و مصوب.

جز این هم که گفتیم نیز هر چه از دوست رسد نیکوست.

چشم به راه چشم های نکته بین، دست های سخاوتمند، هدایتگری های همدلان و بیک های بهارانه ی شما هستیم. باب نحوک در ساحت کتاب های درسی تازه گشوده شده است و این در هرگز بسته نخواهد شد. این فرمان زمان، نیازهای نو، تحولات ناگزیر و پدیده های تازه در فلعر و زمان، زبان و ادبیات است.

هر چند، به ظاهر، به ساحل رسیده ایم، اما هنوز دریاها بی نامکشوف، قاره های بکر و چشم اندازهایی تازه را برای جست و جویی دیگر می توان با سر انگشت نشان داد که ما تازه سیاحت ستاره ها را آغاز کرده ایم و هزاران کهکشان فراروی و فرااهمان آغوش گشوده است و روح کهکشانی شما ما را به گلگشتی دیگر و پروازی فراتر خواهد برد.

افسوس

تکرار

در شعر زنگبار سخن عیب نباشد
زیرا که خوش آید سخن نغز به تکرار
شعر خسرو

- تکرار گرچه در عالم ساده، دل پذیر نیست ولیکن در عالم وزن، موسیقی و هنر، در صورتی که بر مخاطب اثر گذار باشد، ستوده است. تکرار، در شعر و نشر سبک خراسانی از محاسن بوده، گرچه بعدها آن را عیب شمرده اند.

مرا بسود و فرور بخت هر چه دندان بود
نیورد دندان لابل چراغ تابان بود

ارودگیا
- در ادب گذشته‌ی ما، در باب آرایه‌های که از تکرار واژه یا عبارت حاصل می‌شده، سخن، بسیار به میان آمده؛ آرایه‌هایی چون ردیف، حاجب، رد المطلع، رد القافیه، طرد و عکس، رد العجز علی الصدر و رد الصدر علی العجز، جناس نام. اگرچه دیگر جناس‌ها هم که تکرار ناقص اند، و واج آرای نیز که تکرار صامت‌ها، و مصوت‌هاست در یک عبارت.

ردیف که از ویژگی‌های شعر ایرانی است

به گونه‌ی خلغالی است برای افکار، و به طور قطع می‌توان ادعا کرد که بسیاری از غزلیات خوب فارسی دارای ردیف‌اند. اصولاً غزل بی‌ردیف به دشواری موفق می‌شود.

ای بان بوی یوسف دل‌ها به مارسان
یک نویر از بهار دل ما به مارسان اردیف
عشق شوری در نهاد ما نهاد
جان ما در بونه‌ی سودا نهاد

اعراض جناس
مُراد ما، از تکرار واژه، آن است که واژه را در کنار هم مکرر کنند، نه در یک عبارت و با فاصله، مثل
نعمت منعم چرامست دریا دریا
محنت منلس چرامست گشتی گشتی

اهر خسرو
صد ره آسان تر بود بر من که در بزم لنامر
باده نوشمر سرخ سرخ ز جامه پوشمر رنگ رنگ
مناجبت اسماعیل

تنها آرایه‌ای که از تکرار واژه در کنار هم، پدید می‌آمده و در کتب بلاغت ذکر کرده‌اند، جناس مکرر است.

هست شکر بار بانوت نو ای عیار بار
نیست کس را نزد آن بانوت شکر بار بار

- شک نیست که در روح کلمات و ترکیب و تلفیق حروف، موسیقی عمیقی یافته می‌شود که گاه قابل توجه نیست. سارنر می‌گوید: «کلمه در شعر تنها به عنوان ابزار و وسیله‌ی انتقالی به کار نمی‌رود بلکه خورد، هدف است، بنابراین واژه در شعر یک لفظ معمولی نیست بلکه دنیایی است شگفت‌انگیز». مُراد از تکرار در شعر با نثر، سه هدفی است که در ذیل نموده می‌شود؛ هر سه هدف ممکن است در یک جمله نموده شود.

۱. خوش آهنگی: تولید موسیقی ویژه و دلپذیر؛
مژده مژده همه عشاق بگویند دو دست
گان گان که از دست بشد دست زنان می‌آید
غزلیات خسرو

۲. عاطفه و احساس:
آن سر بزرگ داغ داغ بود
گل‌های بالایشه و شکر بر حق خرم خرم بشکند
سین دشتور

۳. القای معنی:
ای آسان عاشقانه ای جان جان عاشقان
حسنت میان عاشقان تک دوست گانت می‌گند
غزلیات شمس



۵ اشکال گونه گون و تنوع بی شماری که این تکرار پذیرفته، در حد یافته ها و نمونه های یافته شده، نموده می شود.

۱. دو اسم با دو صفت واحد با نقش نحوی اضافه برای تشدید معنی:

خون را تازه از صورتش شسته بود که گبورد گبورد
حلال الراحه

هست صواب صواب گر چه خطا می کنند
هست و فانی وفا گریه جفا می رود

عزلیات نس

۲. دو اسم یا دو صفت واحد، بدون نقش نحوی اضافه:

گه گه به زبان اشک آواز ده ایران را
تا بوی که به گوش دل پاسخ شنوی ز ایران

خاقانی

دندانهای هر قصری بندی دهدت نوز
بند سر دندانه بشنو زین دندان

خاقانی

درد نوز نوز می گشت و خاک کرده کرده زور می شست

سیر جهان

با عقل گشتم هر ستریک کوجه راه از بی کسی
شد ریشه ریشه دانم از خار استدلال ها

صائب

۳. دو اسم یا صفت واحد با میانوند:

الف: با میانوند «الف» سراسر، لایب،

یکایک، مالا مال، دورادور، خیزاخیز،
فوجافوج، گرما گرم

نوجافوج پای و سر بر نعل، خیزاخیز سینه و
گردگه ریال و ...

کلیدر - دولت آبادی

دمادم شراب الود در کشند
وگر تلخ بینند دم در کشند

سعدی

هر آن گه یکایک زرد گاه شاه
بر آمد خروشدن دادخواه

رودری

ب: با میانوند «اندر»: فند اندر فند،
خوش اندر خوش، بند اندر بند (مفهوم کثرت
و اتصال و توالی را می رساند)

در بندم از آن در زلف بند اندر بند
نالانم از آن عفتی فند اندر فند

نزهت

زلاله کوه را وزنگل چمن را
نثار اندر نثار اندر نثار است

زرچهر نشی

سبزه اندر سبزه بینی چون سپهر اندر سپهر
خیمه اندر خیمه چون سیمین حصار اندر حصار

فرخی سیستانی

ج: با میانوند «تا» مفهوم توالی و تعاقب
را می رساند.

سر تا سر، گوش تا گوش شب تا شب
سر تا سر جلاد علانم را تا ندگی نصب شده بود.

روز تا روز قدوش افزودم
آهنگی را به زر رساندوم

هفت پیکر عیالی

زگر شاسب شه مانند بد یادگار
پدر نا پدر تا به سامر سوار

فردوسی

د: با میانوند «در» شکن در شکن، بار در
بار، قطار در قطار، جهان در جهان، صحرا در صحرا،
تو در تو، سوار در سوار، صحرا در صحرا، جوشن
برد در گستران و جهان در جهان خود و خفتان

طربنده نامرا

کف به کف، سر به سر، شانه به شانه، سینه به
سینه، در به در، تا به تا (نار ابر)

گردیم هر گاه می و از کرده غانلبهر
ای دای اگر حدیث گنه زده روز رود

جلال مثنوی است

معمشوف تو همسایه ای دیوار به دیوار
در بلا به سرگشته شما در چه هوایید؟

عزلیات نس

شتر در شتر بود نرسنگ ها
رزین و سیمین و از رنگ ها

به مردی هنر در هنر ساخته
سرش از هنرها بر افتراخته

فرخوس

جهان گرد را در جهان ناخن
خوش آید سر در سر ساختن

نظای گنجه ای

امیرالمؤمنین المصطفى بالله نامه در نامه و بیگ
در بیگ روان گردد بود به اصفهان

بهار ناله

هـ: با میانوند «بر» مفهوم تکثیر در
وصف: عنان بر عنان، شکن بر شکن، بیزک
بر بیزک

سر بر سر سپر پافه دشت و راغ
در خشدن تیغ ها چون چراغ

فرخوس

بیزک بر بیزک سوره سو در شتاب
نه در دل سکون و نه در دیده آب

نظای

نقل بر نقل است و می بر می هلا
سر مناره روز برون با سنگ صلا

مثنوی

ز بس گشته بر گشته، مردان مرد
شده راه بر سینه سر زد نسورد

نظای

و: با میانوند «به» صف به صف، نوبه نوبه،
کف به کف، سر به سر، شانه به شانه، سینه به
سینه، در به در، تا به تا (نار ابر)

گردیم هر گاه می و از کرده غانلبهر
ای دای اگر حدیث گنه زده روز رود

جلال مثنوی است

معمشوف تو همسایه ای دیوار به دیوار
در بلا به سرگشته شما در چه هوایید؟

عزلیات نس





من تا فرقه ای از حرمینان چون باز صبا از صف به
صف و چون بادای مصفا.

ملک حمیدی

گرفته از اوسریه سر دین لوی
جهان پر شد از دین و آیین لوی

فردوسی

۴. واژه ی تکرار، یک اسم است ولی با تکرار
نعم صامت ها و موصوت ها

الف: واژه ی تکرار که حرف اول آن
مفتوح است: و سوسه، همه، طنطنه،
و گولنه، دمدمه

در راه عشق و سوسه ی اهرمن سوس است
پیش نمی و گوش دل به بیمار سروش کن

حافظ

دمدمه عشق از دی بهشت اصفهان چون ناهزاده ی
انسون شده ی انسانیه است.

دکتر محمد علی اسلامی

ب: حرف اول و واژه ی تکرار مضموم
است: هُذْهُذ - بُلْبُل - دُکْدُک، جُلْ جُلْ،
صُکُصُک، خُرْخُر

این هُذْهُذ از سیاه سلیمان همی پرد
وین بُلْبُل از نواحی گلزار می رسد.

غزالیات نس

ای هُذْهُذ صبا به سیاه می فرستمت
بنگر که از کجا به کجا می فرستمت.

حافظ

تالاری بود بر از تخت و جبر جبر گمش و خُرْ
خُرْ بک نتر.

مابیر مدرسه - آرا احمد

عجب این غُلْغُل از حوض ملک می خیزد
عجب این قهقهه از حور جهان می آید

غزالیات نس

ج: حرف اول و واژه ی تکرار مکسور
است: هَلْهَل، سِکِک - غِرْغِر، خِرْخِر

چون ساند اندر میان، س ناصله
خاست از گشتی در دمان هَلْهَل

تولوز به غل از لغت نامه

فلانی تا خرخره در فرض است.

۵. مرکب ایتماعی: ترکیب هایی که در آن ها
لفظ دوم اغلب بی معنی است و برای تأکید لفظ
اول می آید. مثل پرت و بلا - لات و لوت -
پول و پله، تک و نوک.

هر طوری شده پول و پله ای پیدا کند و در
مرتبیه بگرزد.

گنیه مرد - بزرگ علوی

دیدم که زیاد پرت و بلا می گوید.

سمازاده

بندش شش تا کاج، تک و تزک وسط تاریکی پیدا
بود.

مدیر مدرسه - جلال آل احمد

۶. اسم صوت (نام آوا) - له له - تاپ تاپ -
خس خس - قار قار - هن هن - جرتنگا جرتنگ -
خشاخش

ای درد کهن گشته بخ که شنا آمد
وی قتل فروسته بگشا که کلبه آمد.

غزالیات نس

قار قار، بجه قلمکار، پسر مرد می در کار.

سمازاده

با خر جمع کوتاه که می زد هر هر می خداید و داد
می زد.

مدیر مدرسه - جلال آل احمد

با نوعی خس خس دردناک نس می کشید.

چندیاندر - وکتور مرگور

۷. قلب: نویسنده با شاعر با جابه جا کردن
اجزای ترکیب های وصفی و اضافی،
ترکیب هایی تازه و زیبا، با معانی تازه و عمیق

به وجود می آورد. مثل: تازیایی های زندگی
و زندگی های تازییا - روح اعتدال و اعتدال
روح - برهنگی فرهنگی، فرهنگ برهنگی
می گفت گرفته حلقه در بر
کامروز منم جو حلقه برادر

نظاس

اساس اسلام بر دو چیز است: کلمه ی
توحید و توحید کلمه

بسیار اندک اند کسانی که هم حرف
خوب می زنند و هم خوب حرف می زنند.

۸. گاه واژه ای، تک و از هم حرف خود را
فریاد می آورد. مثل خار تا خار - چشم با
چشمه - حافظ با حافظه

حافظ، حافظه ی ماست.

ماه الدین خرناسی

مزد مزدور در خور مزدور و زول میهن در خور
میزبان

کشف الاسرار

صخره ها بود و گدازها و نشر بازی خارها و خارها.
سین بهوش

۹. یکی از ماده های تکرار جمع بسته می شود،
مرد مردان، هزاران هزار - شاه شاهان - استاد

استادان - شیخ الشیوخ، سلطان سلطانان
جمله دل عاشقان. حلقه زده گرد نتر

نتر جو شیخ الشیوخ، جمله ی دل ها مرید

غزالیات نس

مردان مرد از مکانات جور جفزان و نقد فاضلان
نامسکن باشد دست باز بگیرد

میزبان

آرروز خند لیم و خوش گان تخت خندان می رسد
سلطان سلطان ما از سوی میدان می رسد

غزالیات نس

بر سر کین خرواصی سیلوش هزاران هزار تن
بی گناه و با گناه جان خود را از دست می دهند.

دکتر محمد علی اسلامی

۱۰. تکرار واژه ی واحد با فاصله ی یک
ویرگول



بالاخره صدایش بریده بریده از نی بیج حلقوم بیرون آمد.

جانزاده

۱۶. تکرار واژه، بیش از دو بار
چار آمد بهار آمد بهار مشکبار آمد
نگار آمد نگار آمد نگار بردبار آمد

غزلیات نس

مسلمانان مسلمانان مسلمانان ز سرگرمی آمد
که گفتر از سرمربار من مسلمانان وار من آمد

غزلیات نس

هله خاموش که بی گفت ازین من سنگان را
بچشاند، بچشاند، بچشاند، بچشاند

غزلیات نس

حسن ختام کلام را شعری از فرقة العین ذکر
من کنیم که در آن از آرایه‌ی تکرار بهره گیری
کرده و سخنی بدیع، دل انگیز و شورآور خلق
کرده است:

گر به نو افتد نظر چهره به چهره رو به رو
سوخ دهر غیر تو را ننگه به ننگه، تو به مو
ازین درین رخت، همچو صبا فناده ام
کوچه به کوچه، در به در، حانه به خانه، کوه به کوه
دور دهان تنگ تو، عارض عنبرین خطت
غنچه به غنچه، گل به گل، لاله به لاله، بر به بر
می رود از فراغ تو خون دل از دو دیده ام
دجله به دجله، پاره به پاره، چشمه به چشمه، جوبه جوبه
مهر تو را، دل حریز، پانته بر نمائش جان
رشته به رشته، نخ به نخ، تار به تار، پره به پره
در دل خویش طاهره گشت و نجست جز تو
صنحه به صنحه، لاله به لاله، پرد به پرد، توبه به توبه

دلانی، دلمی مزاج است.

۱۳. تکرار واژه که صفت فاعلی می سازد یا

قید: خندا خندا - خندا خندان - خندان خندان -

موی موی - نال نال - لزلزلزان - نازنازان -

لنگ لنگان - غلت غلتان - جنب جنبان - پرس

پرسان - کش کشان - لغزلغزان

لب نادیر سپس بر لب هر خندا خندا

که ز دیگر صنایع بر شد فریاد بلند

دکتر مورتگر

ای سر بر نازنازان، وی ما خندا خندان

با روی تندرستان با چشم دردمندان

مولانا

خندان خندان شراب خوردند به هر

گریان گریان کباب کردند مرا

منزهوی

دل نازنازان نازنازان در دهند

گل عذاران از گلستان می رسند

غزلیات نس

۱۴. نام آوا + بن فعل: هین هین گنان - لی لی

گنان - حق حق گنان

بارو رسیدن هن هن گنان

جلال آل احمد

نس زان و حق حق گنان گنت

جانزاده

۱۵. صفت معمولی: جویده جویده، بریده

بریده، ریزه، ریزه، بسته بسته، رفته رفته

- خواست جویده، جویده از این روز محبت -

سپاسگزاری کنند.

جانزاده

مابعد و شور مستی، مستی و بت پرستی
زین سان که ما شدستیم از ما دیگر چه آید

غزلیات نس

هر کس که از امین شد، با غیب هم نشین شد

هر جنس، جنس خود را چون همنشین ما شد؟

غزلیات نس

آن دیده گزین ایوان، ایوان دیگر بیند

صاحب نظری باشد شیرین لبتی باشد

غزلیات نس

شیرین نخواهد آمو، آمو ایوست باهو*

منگر درین چرا خور بسیار زار خابند

غزلیات نس

۱۱. تکرار ماده‌ی فعلی به صورت مثبت و منفی

و به صورت مثبت: بگو مگو، دار و ندار،

خواهی نخواهی، بوده و نابوده، بفهمی

نفهمی، بزنی بزنی، بگیر بگیر، بخور بخور

دیگر گفت: فریفته آن کس، مباح که پانته به

پانته دهد

تبریزه

۱۲. دو صفت اسم مکرر + ی: خل خللی -

چل چلی - گیج گیجی - نم نمی - دمدمی

(مثالون) تیغ تیغی (راه راه) رنگ رنگی

(رنگارنگ) ناز نازی (زیبا، ظریف) سوسری

(نه از روی دقت)

مرد که به چهل سال رسید نازه اولن چل چلیش

است.

'نرفو'

سوسری، گزارش را تمام کرد و رفت.

نه تل از هتنگ نرسو

۱. شفیه کدکنی، محمد رضا، موسیقی شعر، انتشارات آگاه، چاپ چهارم ۱۳۷۳	۲. ۲۸۳/۲	۳. شفیه کدکنی، محمد رضا، موسیقی شعر، انتشارات آگاه، چاپ چهارم ۱۳۷۳	۴. ۲۸۳/۲
۵. شفیه کدکنی، محمد رضا، گزیده‌ی غزلیات نس، کتاب های جیبی، چاپ ششم ۱۳۶۵ (نمونه ها از ص ۹۵ تا ۱۷۷)	۶. نظام الدین شامی، ظفر نامه (با کوشش پناهی مسانی) انتشارات بامداد، چاپ آشنا، خرداد سال ۱۳۴۴	۷. شفیه کدکنی، محمد رضا، موسیقی شعر، انتشارات آگاه، چاپ چهارم ۱۳۷۳	۸. ۲۸۳/۲
۹. بهبهانی، سعید، آن مرد، مرد همراه، انتشارات کانون، چاپ ۱۳۷۶ (نمونه ها از ص ۵۳ تا ۷۰)	۱۰. رحیمیان، هرمز، آشنایی با ادبیات معاصر ایران - دانشگاه پیام نور چاپ ۱۳۷۵، ص ۱۲۶	۱۱. حفری، مصطفی، ترکیب در زبان فارسی، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۲ (لا از ص ۲۰ تا ص ۱۰۰)	۱۲. ترکیب در زبان فارسی، ص ۸۹ و ۹۱
۱۳. شکبایا، پروین، شعر فارسی از آغاز تا امروز، انتشارات هیرمند، چاپ ۱۳۷۲، ص ۲۱۷		۱۴. شفیه کدکنی، محمد رضا، موسیقی شعر، انتشارات آگاه، چاپ چهارم ۱۳۷۳	۱۵. شفیه کدکنی، محمد رضا، موسیقی شعر، انتشارات آگاه، چاپ چهارم ۱۳۷۳



و

و

محمد حسن (هی) معیری^۱

محمد حسن نوزده روز بود که در حال انما و بیهوشی به سر می برد. او هنوز شانزده سال بیشتر نداشت. مادر بر بستر فرزند اشک می ریخت و دعا می کرد. محمد حسن در آن زمستان سرد سال ۱۳۰۴ سر مای سخت حورده و ذات الریه کرده بود هیچ امیدی هم به بهبود نبود حتی دکتر یونس خان افسر و خسته، طبیب خانوادگی آنها و دکتر نذیرگان انگلیسی و دکتر ویلهلم آلمانی و لقمان الملک مالک هم نتوانسته بودند کاری از پیش ببرند.



بر خاطر ما گرد ملالی ننشیند
آینه‌ی صبحیر و غباری نپذیریم
ما چشمه‌ی نوریم: بتایم و بخندیم
ما زندای عشقیم: نردیم و نغیریم
رهی معیری

اشاره: یکی از غزل‌های بخش ادبیات فارسی ۳ و ۴ شعری از رهی معیری غزل سرای نامی معاصر است در این مقاله با زندگی و آثار و شیوه‌ی غزل سرایی وی بیشتر آشنا می شویم.

گاهی خاموش و حیران، چون نگاهی بر نظر گاهی
«رهی» ناچند سوزم در دل شب‌ها چو کوکب‌ها
به اقبال شرر نازم که دارد عمر کوناهای
(سپاهی عمر، ص ۸)

شانزده سال پیش از این حادثه در

سال ۱۲۸۸

شمسی - بیوک -

در تهران و در خانه

محمد حسن خان مؤید

خلوت، فرزند معیر

الممالک نظام الدوله، وزیر

خزانه‌سسه‌ی دوره‌ی

ناصرالدین شاه - متولد شد. اما محمد حسن

خان شش ماه پیش در گذشته بود. بی آنکه بتواند

روی فرزندش را ببیند و از این رو نام کودک

نورسیده را به یاد پدر، محمد حسن گذاشتند.

خانواده‌ی محمد حسن همگی از بزرگان علم

و سیاست بودند. پدرش نسیب به

بازید بسطامی، عارف بزرگ و

فروغی غزل‌سرای دوره قاجار

می برد و مادر نیز آذری الاصل و نوه‌ی

بدیع السلطنه حجازی بود. در چنین

خانواده‌ای با فضل و با فرهنگ، «رهی» رشد

یافت و چون از نعمت دیدار پدر محروم بود،

مادر تمام همت خود را صرف تربیت او می کرد.

بدین سان سالیان از پس هم می آمدند و

می رفتند و محمد حسن هم پُرو پامی گرفت و

بزرگ می شد. دوران تحصیل ابتدایی را در

مدرسه‌ی ثروت واقع در خیابان لاله رار سپری

شانزده ساله شاعر بزرگ و غزل‌سرای نامی عصر

ما - رهی معیری - است.

صدای دلشین بنان در دستگاه ماهر با غزل

زیبای رهی معیری شنیدنی است. گل‌های

رنگارنگ برنامه شماره‌ی ۲۳۷:

نه دل مفتون دل بندی، نه جان مدهوش دل خواهی

نه بر مزگان من اشکی، نه بر لب‌های من آهی

نه جان بی نصیبم را بیامی از دلارامی

نه شام بی فروغم را نشانی از سحرگامی

نیاید محفلم گرمی، نه از شمس نه از جمعی

نفارد خاطر م الفت، نه با مهری نه با ماهی

به دیدار اجل باشد، اگر شادی کنم روزی

به بخت و ازگون باشد، اگر خندان شوم گامی

کیم من؟ آرزو کنم کرده‌ای تنها و سرگردان

نه آرامی نه امید می نه هم دردی نه هم راهی

گاهی افغان و خیزان، چون غباری در بیابانی





دکتر حسن ذوالفقاری

شرکت کند تا ذوق خود را جهت بخشند و پرورده کند. استاد امیری فیروز کوهی ضمن اشاره به محافل ادبی آن عصر و حضور خود و فرهیخته در انجمن ادبی اقلسی می نویسد: «رهی - که من و او هر دو از نوآموزان و حاشیه نشینان انجمن بودیم - فضاپردی در مدح ائمه ی اطهار، به خصوص، سرور اولیا و سیدالشهدا حضرت امام حسین بن علی صلوة الله علیهما با تفرگانی درست به شیوه ی فرخی و سروش می سرود و می خواند که واقعا بالنسبه به سن و وضع آن روز او، مایه ی اعجاب و تحسین همه ی حضار، به خصوص اساتید انجمن می شد، تا آنجا که گاهی پهلوی به پهلوی فضاپرد ایشان می زد و جمله رایه حیرت و تعجب می انداخت.»

از دیگر انجمن هایی که رهی در آن شرکت می کرد انجمن ادبی حکیم نظامی به مدیریت وحید دستگردی بود. در این انجمن با وحید در تصحیح و مقابله ی آثار نظامی هم کاری داشت. در انجمن های فرهنگستان ایران، انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان، جامعه ی باربد، انجمن موسیقی ملی و دیگر انجمن ها نیز هم کاری می کرد.

در سال ۱۳۱۳ در ۲۵ سالگی تخلص فرهی را برگزید. او که اکثرن شاعر مطرح روزگار خود بود، حضوری فعال در مطبوعات پیدا کرد و اشعار جدی و طنز او در مجلات ادبی آن روزگار چاپ شد. دو سالی نیز مسئول صفحه ی شعر اطلاعات هننگی بود.



برداشته شد. «شاید علت نجرگش تا پایان عمر همین سرخوردگی و ناکامی باشد. همین حادثه هم بود که او رایه شعر دل بسته تر کرد؛ زیرا شعر را پناه و درمان دردهای پنهان خود می دانست. مطالعه و غور در دیوان های شاعران گذشته و حضور در صحنه ی شعر معاصر به محمد حسن جوان فرصتی می داد تا بر عمق مطالعاتش بیفزاید و ذوق و قریحه ی شعر پرور خود را جهت بخشند. امیری فیروز کوهی دوست و معاشر او نقل می کند که «من به یاد دارم که خمسه ی نظامی را بیش از ده بار با صدقه ی کامل خواند. اکثر دیوان های شعرای عصر صفویه و زندیه و فاجاریه و صدر مشروطه تا امروز را با نهایت دقت مطالعه کرده و غث و عث و سمن آن ها را از یکدیگر متمایز داشته بود.»

همچنین برای بهره گیری از محضر استادان شعر و ادب از همان زمان تصمیم گرفت در جریان های فعال ادبی عصر

کرد و آنگاه راهی مدرسه ی دارالفنون شد. شعر را نیز از همان سال های جوانی آغاز کرد و اشعارش در مجلات ادبی آن روزگار چاپ می شد. رباعی زیر او کین تجربه ی شعری محمد حسن بود:

کاش امشبم آن شمع طرب می آمد
وین روز سفارقت، به شب می آمد
آن لب که چو جان ماست، دور از لب ماست
ای کاش که جان ما به لب می آمد
از حوادث دوران جوانی او یکی هم ماجرای دلدادگیش به دختری است که سخت بدو دل بسته بود؛ اما او نیز سرنوشتی مشابه شهریار داشت. دختر با مردی ثروتمند و سالمند ازدواج کرد و محمد حسن را با آن همه شور و عشق جوانی و اشتگی و التهاب رها کرد.

این راز تا چهل سال نهفته بود و تنها وقتی ترانه ی «سیرم از زندگی» را سرود از راز این عشق و شیفتگی پرده



رهی پس از فراغت از تحصیل در اداره‌ی ثبت، شهرداری تهران، وزارت کار، اداره‌ی انتشارات و مطبوعات، وزارت اقتصاد ملی، وزارت پیشه و هنر مشغول خدمات اداری و دولتی بود. پس از انصراف از کارهای دولتی به رادیو رفت و تصنیف‌ها و ترانه‌ها و آهنگ‌های بی‌شماری ساخت. هنوز هم پس از گذشت سالیان، شعر آرازی‌های رهی خاطرات تلخ و شیرین مردم را زنده می‌سازد.

رهی در این مدت با استادان موسیقی و آهنگسازان معروفی چون استاد ابراهیم صبا، مرتضی محجوبی و رضا محجوبی همکاری مداوم و مستمر داشت.

رهی سفرهایی نیز به خارج از ایران کرد. از جمله سفر به ترکیه (۱۳۳۶) اتحاد جماهیر شوروی (۱۳۳۷) انگلیس (۱۳۳۹)، ایتالیا و فرانسه (۱۳۳۸)، افغانستان (۱۳۴۱) و پاکستان (۱۳۴۶).

سرانجام پس از یک دوره بیماری مستند سرطان معده، علی‌رغم سفر به انگلیس جهت مداوا پس از چهل و هشت ساعت بی‌هوشی در شانگهای روز پنجشنبه به هوش آمد. خوردنی خواست. سیگاری طلب کرد و اندکی با خداوند مناجات نمود و آباتی از کلام الهی خواند و پس از ادای این سخنان که «خدا یا پناهم تویی و خود را به تو وامی گذارم.» در سن ۵۸ سالگی در بامداد روز جمعه ۲۴ آبان‌ماه سال ۱۳۴۷ به خواب ابدی فرو رفت. بیکر پاکش پس از تشییع گسترده‌ی دوستدارانش در آرامگاه ظهرالدوله‌ی تبریز به خاک سپرده شد.

مرگ رهی شاعران معاصرش را سخت آزرده ساخت از این رو مرثیه‌ی زیادی در مجلات آن روزگار چاپ شد.

رهی در زمان حیات مثنوی زیر را برای سنگ مرمر خویش سرود:

الا ای رهگذر، گسز راه باری
قدم بر نریبت ما، می‌گذاری

در اینجا، شاعری غمناک خفته است
«رهی» در سینه‌ی این خاک خفته است
فرو خفته چو گل، با سینه‌ی چاک
فروزان آتشی، در سینه‌ی خاک
بسنه سرهم زاشکی داغ ما را
بزن آبی بسراین آتش، خدارا
به شب‌ها، شمع بزم افروز بودیم
که از روشن‌دلش، چون روز بودیم
کنون شمع مزاری نبست ما را
چراغ شام ناری نبست ما را
سرافکن کن ز جان مردناکی
بیرافکن پرنوی پرتیره خاکی
ز سوز سینه، با ما هم‌رهی کن
چو بینی عاشقی یاد رهی کن
رهی جز زیبایی صورت به
سیرت زیبا و خوی نیک و مهربانی در
میان دوستانش شهره بود.

در باب گرم نفسی و محفل آرای و شیرین
گفتاری وی امیری فیروز کوهی چنین
می‌نویسد: «در مهربانی و شیرین‌زبانی و آداب
معاشرت و مجلس آرای، منفرد و بی‌نظیر بود،
به طوری که هیچ مجلس و محفلی از اجباب بود
که خوی نرم و دم گرم او، شمع محفل و
آرام‌بخش دل نباشد، چندان که در این هنر،
هیچ‌کس از ارباب ذوق و ظرافت، در مرحله‌ی
ثانی او نیز قرار نداشت. خداوند تعالی
و جاذبه‌ای از لطف و محبت در نهاد او به
و دعت نهاده بود که ممکن نبود مردم
گریزترین افراد هم مجذوب آن همه
جاذبه و گیرایی و گرمی و فروتنی و
ادب و بردباری او، و لودر او کین
بر خورد یا وی نشود.»

یکی دیگر از دوستانش او را چنین معرفی
می‌کند: «رهی دوست عزا و عروسی و رزم و
بزم با هم بود. رفیق نیمه راه نبود. مثل غالب
شاعران ساکت و محزون نبود. وفاداری‌اش
بی‌نظیر بود. سرنگهدار و مورد اعتماد بود.»
ایمان قوی و بردباری از ویژگی‌های

اخلاقی رهی بود. برادرزاده‌اش در این باره
می‌نویسد: «رهی برای من غیر از عمو همه چیز
بود. او فخرمان ذهن من بود. او بک انسان
خوب بود. هیچ وقت عصبانی نمی‌شد.
هیچ‌گاه کفر نمی‌گفت. حتی در تمام مدت
بیماری‌اش، شاق‌ترین دردها را تحمل می‌کرد
و یک بار هم شکایت نکرد. حتی یک دفعه هم
بی‌حوصله نشد. یک بار هم از لطف خدا ناامید
نشد. هر وقت گاه و بیگاه اشک مرا می‌دید، به
من دلداری می‌داد و می‌گفت، قدرت

داشته باش، به خدارو کن ...»
در طول عمرش هرگز کلامی
درشت بر لب نراند، دلی را نیاززد
مثل نخلش خاک راه و «رهی» بود،
همان‌طور که خود گفته بود:

در هوای دوستانان دشمن خویشم «رهی»
در همه عالم نخواهی یافت مانند مرا
گل را دوست می‌داشت و به آن عشق
می‌ورزید. شاید انتخاب نام گل‌ها برای
برنامه‌ای که سال‌ها آن را اداره کرد از این رو بود.
در غزل‌هایش بیش از همه با گل خیال‌پردازی و
تصریح آفرینی شده است و کم‌تر غزل اوست که
در آن نشانی از گل نباشد.

دقیق و وقت‌شناس بود. همکار وی در
برنامه گل‌ها می‌گوید: «در طول مدت هم‌کاری
هرگز بدقولی نکرد و حتی دقیقه‌ای تأخیر
نداشت. وقت‌شناسی‌اش به عنوان یک
شاعر عجیب بود.»

طبعی بلند داشت و از قید مادیات
وارسته بود. هیچ‌گاه در عین تنگ‌دستی،
این نیازش را بر زبان نیآورد و کسی از او
دوباره‌ی نیازش نشنید.

تنها از مال دنیا کتابخانه‌ای داشت که آن را
درست یک سال پیش از مرگش به مجلس
شورای ملی (سابق) اهدا کرد. این مجموعه
شامل ۲۳ جلد کتاب خطی و ۱۶۶۲ جلد کتاب
چاپی بود و این عمل انسان دوستانه گویای عشق
فرهنگی و ممانعت طبع و بلند نظری اوست.

«رهی» در شعر طبیعی توانا و ذوقی لطیف و پرورده داشت.

او بر اثر انس با آثار شاعران بزرگ و تأمل هوشمندانه در شعر آنان به ملکه‌ی سخن دست یافته بود. دکتر غلامحسین بوسفسی درباره‌ی شعر او معتقد است: «وزن شعر «رهی»

همان خوش تراشی کلمات و ترکیبات و نرمی و موزونی یافتن سخن که در غزل سعدی مشهود است یافته می‌شود. هر چه از غزل و مثنوی و قطعه و رباعی سروده، از هر نوع سنگینی و تکیه و کوشش نابجا و ناهمواری در هم آهنگی حروف عاری است و هیچ سخته و عاریقی، موسیقایی کلام او را خدشه دار نمی‌کند. این مایه فصاحت در کلام معاصران وی کمتر دیده می‌شود...»^{۱۴}

«رهی» در تمامی قالب‌های شعری طبع آزمود و توفیق هم داشت استاد امیری فیروز کوهی می‌نویسد: «مثنویات رهی، تا آن حد از کمال فصاحت برخوردار است که اغلب با ابیات برگزیده‌ی استاد ابرج میرزا منتهی می‌شود. غزلیاتش از حیث فصاحت الفاظ از ترکیبات فصیح سعدی و حافظ و از جهت بلاغت معانی از دقت و رقت سبک صائب بهره‌ای نعام داشت. فصاحتش در کمال سادگی و شیرینی و تقلیدی درست از کلام فرخی و اساتید غزنوی بود.»^{۱۵}

از میان تمام قالب‌ها به غزل عشق می‌ورزید. غزلیات او محکم و منسجم و خوش تراش است. در انتخاب کلمات چوستان زرگری ماهر کلمات را انتخاب کرده است. غزل‌های رهی اگرچه در قالب عراقی است، حرف‌های تازه دارد. مضامین شعر او تازه و کاملاً نو است.

اغلب ناقدان شعر معاصر «رهی» را از جمله غزل‌سرایان بزرگ عصر ما می‌دانند. دکتر شفیعی کدکنی غزل او را حالت اعتدالی میان شاعران هندی و شاعران اسلوب سعدی و ترکیبی از عشق و تخیل

شاعران عصر صفوی با نوعی شکستگی و سلامت القاط می‌داند و آن‌گاه نتیجه می‌گیرد: «از این روی در شعر او ادبیات، یکدست و هماهنگ است و کم‌تر می‌توان کلمه‌ای نابجا یافت.»^{۱۶}

به دلیل همین ویژگی شعر او است که برخی از ابیات او زبان زد مردم شده است نظیر:
من جلوه‌ی شباب ندیدم به عمر خویش
از دیگران حدیث جوانی شنیده‌ام
و یا:

خیال انگیز و جان پرور، چو بوی گل سرابی
نداری غیر از این عیبی که می‌دانی که زیبایی
رهی در عین پیروی از سبک غزل حافظ و سعدی، مضمون پردازای و نازک‌خیالی‌های صائب‌انیز در غزل خود جای داده است. برای نمونه می‌توان غزل «شب زنده‌دار» او را مثال آورد:

خاطر بی‌آرزو، از رنج یار آسوده است
خار خشک، از منت ابر بهار آسوده است
گریه دست عشق نهاری همان آختبار
خاطرت از گریه بی‌اختیار آسوده است
هرزه گردان، از هوای نفس خود سرگشته‌اند
گر نخیزد باد غوغاگر، فیار آسوده است
بای در دامن کشیدن، فتنه از خود راندن است
گر زمین را سیل گیرد، کوه‌سار آسوده است
کج نهادن پیشه کن، تا واره‌ی از دست خلیق
خنچه را صدگونه آسیب است و خار آسوده است
تا بود اشک روان، از آتش غم پاک نیست
برق اگر سوزد چمن را، جویبار آسوده است
شب سرآمد، یک دم آخر دیده بر هم نه «رهی»
صبح گاهان، اختر شب زنده‌دار آسوده است
(سایه‌ی عمر ص ۵۵)

و هم تک بیت‌هایی ناب به شیوه‌ی سبک هندی می‌توان در شعر او جست:
سوختم از آتش دل در میان موج اشک
شور بختی بین که در آغوش دریا سوختم
۵۵۵

بار خاطر نیم‌سرم روشن دلان را چون بهار
بر ساط سبزه و گل، سایه‌ی پروانه‌ام

در چمن چون شاخ گل نازکی تنی افتاده است
سایه‌ی نیلوفر ی بر سوسنی افشاده است

جای دل، در سینه‌ی صد پاره دارم آتشی
شعله را چون گل، درون پیرهن پیچیده‌ام
شاعر، شبیایی سبک عراقی را به طور اعجاب‌آوری در برخی از غزل‌ها با سبک هندی آمیخته است:

در فدح عکس تو، با گل در گلاب افتاده است
مهر در آینه، یا آتش در آب افتاده است
باده‌ی روشن دمی از دست ساقی دور نیست
ماه امشب، هم نشین با آفتاب افتاده است
چشم او بیچاره از چشم من آید جوی خون
زلف او پرتاب و جان ما به ناب افتاده است
خفته از مستی به دامن نرم، آن لاله روی
برق از گرمی در آغوش سحاب افتاده است
علی دشتی در مقدمه‌ای که بر «سایه‌ی عمر» نگاشته او را چهارمین غزل سران میان متأخران دانسته است^{۱۷} که در اقتضای سعدی موفق بیرون آمده‌اند: هلالی و فروغی و نشاط و چهارمین رهی.

برخی از غزلیات او یادآور شور و وجد غزلیات مولاناست:

سوز مرا سازد مرا

ساقی بده پیمان‌های، زان می که بی خویشم کند
بر حسن شور انگیز تو، عاشق تر از پیشم کند
زان می که در شب‌های غم، باره فروغ صبح دم
غافل کند از پیش و کم، فارغ ز نشویشم کند
نور سحرگاهی دهد، نبضی که می‌خواهی دهد
با مسکت شاهی دهد، سلطان درویشم کند
سوزد مرا سازد مرا، در آتش اندازد مرا
وزمن رها سازد مرا، بیگانه از خویشم کند
بسناند ای سرو سهی، سودای هستی از رهی
بنما کند اندیشه را، دور از بداندیشم کند



گرچه به خاک و خون کشیدی مرا
روزی که دیدی مرا
بازاً که در شام غم صبح امید می
صبح امید می مرا

(آزاد، ص ۲۹۷، ۱۳۳۷)

عمده‌ی محتوای شعر دخی را اشعار
عاشقانه‌ی او تشکیل می‌دهد.
گاه برخی از غزل‌های او رنگی عرفانی نیز
پیدا می‌کند. در مجموعه‌ی غزل‌های او می‌توان
اشعاری یافت که انسان را به تأمل و تفکر وا
می‌دارد نظیر:

در مصاف مسکینان، چرخ و ازبون بایستی
با شکوه درویشان، شاه را گدا بینی
گر طلب کنی از جان، عشق و درد مندی را
عشق را هنر بایستی، درد را دوا بینی
چون صبا زخار و گل ترک آشنایی کن
تا به هر چه روی آری روی آشنایی بینی
نی ز نغمه وامانده، چون زلب جفا مانده
وای اگر دل خود را از خدا جدا بینی ...
و با قطعه‌ی «همت مردانه» دارای مفاہیم
بلند و والای اختلافی است:

در دام حادثات ز کس یاوری مجبوی
بگشا گره به همت مشکلی گشای خویش
سمی طبیب، موجب درمان درد نیست
از خود طلب، دواي دل مبدلای خویش
بر عزم خویش تکیه کن، از سالک ره می
وامانده، آن که تکیه کند بر عصای خویش
گفت آهوی به شیر سگی در شکارگاه
چون گرم بوی دیدش اندر قفای خویش
که: «ای خیره سر، به گرد مستم نمی رسی
رائی و گرچه برق به تک، باد پای خویش
من چون بی رهایی خود می کنم تلاش
لیکن تو بهر خاطر فرمانروای خویش
با من کجا به پویه برابر شوی، از آنک
تو بهر غیر بویی و من از برای خویش
بخش قابل توجهی از آثار دخی را طنزهای
وی تشکیل می‌دهد طنزهای سیاسی و اجتماعی
او با امضای زاعجه، شاه پریون، حق گو،



گوش فرا گرفته بود.

دکتر یوسفی در این باره می‌نویسد: «این که
ترانه‌های او چنان با آهنگ جوش خورده که
گوی آنهارا هم زمان تصنیف کرده و سروده‌اند،
علاوه بر بصیرت او در موسیقی، به همین سبب
است. انصاف آن است که وی ترانه سرایی را
بسیار ترقی داد؛ حتی در این زمینه بر برخی
پیشینان خود مثلاً عارف فروزینی پیشی گرفت.
از مضمون‌های وطنی و اجتماعی شعر عارف
که بگذریم برخی شکستگی‌ها و نگران‌های نابجا
که در تصنیف‌های عارف دیده می‌شود در
ترانه‌های ره می نیست.^{۱۵۰}»

به همین دلیل است که بسیاری
از ترانه‌های ساخت او بر
دل‌های مردم نشسته و منهور
شده است نظیر نوای نی (دشتی)،
من از روز ازل دیوانه بودم (سه گاه)
کاروان، همه شب نالم چون نی (دشتی)، من
بی دل ساقی به گاهی مستم (سه گاه)، دارم شب
و روز، با آنکه همچون اشک غم بر خاک ره
افتاده‌ام من، شب جدایی، مرغ حق، خیزان
عشق، به کنارم بنشین و بسیاری ترانه‌ها و
تصنیف‌های دیگر.

از ترانه‌های مشهور او «من از روز ازل دیوانه
بودم» است که آهنگ آن را شادروان مرتضی
محبوبی ساخته است:

من از روز ازل دیوانه بودم
دیوانه‌ی روی تو، سرگشته‌ی کوی تو
سرخوش از باده‌ی مستانه بودم
در عشق و مستی انسانه بودم
نالان از تو شد، چنگ و عود من
تار موی تو، تار و بود من
بی باده مدهوشم، ساغر نوشم
ز چشمه‌ی توش تو
منی دهد مارا، گل رخسارا
کز باده نوشین تری
سوزم همچو گل، از سودای دل
دل رسوای تو، من رسوای دل



(سپاهی عمر ص ۶، ۱۳۳۷)

برخی از غزلیات او رنگ شعر حافظ گرفته
است. چنانکه از حیث پختگی تعبیر و ظرافت
نکر و انسجام کلام و حسن ترکیب کلمات شعر
حافظ را می‌توان در آینه‌ی شعر او دید مانند:

ره می:
بایاد رنگ و بوی نوای نوبهار عشق
صمچون بفته سر به گریبان کشیده‌ام
حافظ:
بایاد نرگست، سرسودایی از ملال
همچون بفته بر سر زانو نهاده‌ام

ره می:
گه شکایت از گلی، گه شکوه از خاری کنم
من نه آن رندم که غیر از عاشقی کاری کنم
حافظ:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
شعر دخی به دلیل همین صفات ممتازی که
بر شعر دیم نه تنها در ایران و جمع مشتاقان
طرفداران فراوانی یافت بلکه در کشور افغانستان
و پاکستان نیز قبول عام یافت.

سهام دخی را در ساخت ترانه‌ها و
تصنیف‌های زیبا نباید از نظر دور
داشت؛ وی را باید پس از عارف، شیدا
و بهار از تصنیف‌سازان بزرگ معاصر
بدانیم. در ترانه‌های ره می نیز ابتکار،
صور خیال، بهره‌گیری از زبان گفتار،
بیان نجربیات درونی، بهره‌گیری
مناسب از اوزان و بحر عروضی جلوه‌گر
است.



غزل‌ها و ترانه‌هایی که می‌ساخت به دلیل
ساخت دقیق موسیقی کاملاً با آن هم‌سان بود،
و از این حیث غزل‌ها و ترانه‌های او رنگ نازه‌ای
به موسیقی داد.

ره می جز آنکه برای آهنگ‌های دیگران ترانه
می‌ساخت، برای ترانه‌های خود نیز از
آهنگ‌های ساخت خود بهره‌می‌گرفت و این جز
آشنایی کامل او به موسیقی نبود و جالب توجه
آن که موسیقی‌رانه از راه نوازندگی بلکه از راه

گوشه گیر در نشریات فکاهی آن روزگار همچون باباشمل، نهران مصور، توفیق و ... منتشر می شد طنزهای او مردم پسند و بدو از تکلف و به همراه ابتکار است. وی در تمامی قالب های شعری مسائل سیاسی و اجتماعی روز را بیان می کند از نمونه های طنز اوست:

حمام زنانه گسر شنیدی
بشنو که حدیث مجلس ماست
زیرا که در آن سراجچه هر روز
جنگ و جدل زنانه برپاست
گوید چو یکی دو جمله گویند:

«بنشین سر جای خود که بیجاست»
کورند و ز راه راست دورند
هر فرقه که بینی از چپ و راست
ایمن یک به فنای ما مصمم
و آن یک به هلاک ما، مهیاست
کوشد پی حبله هر که بنشست
خیزد پی فتنه هر که برخاست
از صدمه ی دیگران چه نالیم
کز ماست هر آن منم که بر ماست»

بخش دیگری از محتوای شعر «رهی» را سروده های مذهبی تشکیل می دهد. «رهی» جز فصاحتی که در وصف پیامبر (ز. ک آزاده ص ۳-۱) و علی بن ابی طالب (ز. ک آزاده ۴-۸ و ۹-۱۱) و حضرت رضا (ز. ک آزاده ص ۱۶-۱۷) سرود، تلمیحات و اشاراتی نیز به مسائل

دینی و مذهبی دارد. رهی که جان خود را بازیافته ی مولا می داند به او عشق می ورزد. به نهج البلاغه علاقه ای ویژه داشت به یکی از دوستان و بستگانش گفته بود: «چندی است که هر وقت حالی دارم ترجمه ی نهج البلاغه می خوانم و به راستی لذت می برم و نیرو می یابم. بر آنم که هر گاه فرصتی دست دهد، بسیاری از نکات دشنین و اندیشه های جان پرور آن راد مرد آزاده را در چکامه ای شایسته به

یک جا گرد آورم و به عنوان آخرین ارمان، به شیفتگان علی و غم خوران رهی عرضه دارم. ۱۷۴

بخش دیگری از اشعار رهی را ستایش نامه های او تشکیل می دهد. ستایش اسنادان ادب، هنرمندان، شاعران گذشته و

امروز و ... از جمله ستایش نامه های او یکی مثنوی ساز محبوبی است که به پیروی از نی نامه مولانا سروده شده و در آن از استاد نامدار پیانو مرتضی محبوبی تحلیل کرده است. از آن مثنوی زیبا است:

آن که جانم شد نوایر دوازده
می سراپم قصه ای از ساز او
ساز او، در پرده گسوسد رازها
سرکنند در گوش جان آوازها
بانگس از آوای بلبل، گرم تر
وز نوای جویباران، نرم تر
نغمه ی مرغ چمن، جان پرور است
لیک در این ساز، سوزی دیگر است ...
(سایه ی عمر ص ۱۲۲-۱۴۵)

رهی نیز همچون شاعران آن عصر با اقتباس از آثار ادبیات جهان بخشی از آن ها را به شعر فارسی ترجمه کرده است که قابل توجه است مثل قطعه ی سوگند، منظومه ی راز شب و نیروی اشک: (ز. ک سایه عمر ص ۱۳۱-۱۳۸-۱۵۰)

نیروی اشک

عزم وداع کرد جوانی به رومستای
در تیره شامی از بر خورشید طلعتی
طبع هوا دزم شد و چرخ از فرز ابر
همچون حباب در دل دریای ظلمتی
زن گفت با جوان که: «از این ابر فتنه زای
ترسم رسد به گلبن حسن نواختی
در این شب سیه که فرو سرده شمع ماه
ای مه چراغ کلبه ی من باش ساعتی»
لیکن جوان ز جنبش طوفان نداشت باک
در یادان ز موج ندراند دهشتنی
بر خاست تا برون بنهد پای زان سرای
کاو را دگر نبود مجال اقامتی

سرو روان چو عزم جوان استوار دید
افروخت قامتی که عیان شد قیامتی
بر چهر یار دوخت به حرمت دو چشم خویش
چون مفلس گرسنه به خوان ضیافتی
با یک نگاه کرد بیان شرح اشتیاق
بسی آنکه از زبان بکشد بار منتی
چون گوهری که غلتد بر صفحه ای زسیم
غلطان به سبگون رخ وی اشک حرنی
زان قطره ی سرشک فرو مانند پای مرد
بکسر زدست رفت اگرش بود طاقتی
آتش فساد در دلش از آب چشم دوست
گفتی میان آتش و آب است نبی
این طرفه بین که سبل خروشان در او نداشت
چندان اثر که قطره ای اشک محبتی
اشعار رهی در دو مجموعه به نام های

سایه ی عمر و آزاده چاپ شده است. سایه ی عمر برای نخستین بار در سال ۱۳۴۳ و توسط موسسه ی انتشاراتی امیرکبیر نزدیک ده بار چاپ شده است. مجموعه ی شعر دیگر وی با نام آزاده پس از مرگ شاعر و با مساعدت برادرش در ذیل انتشارات زوآر سال ۱۳۴۸ چاپ شد.

خیال انگیز

خیال انگیز و جان پرور، چو بوی گل سرابی
نداری غیر از این همی که می دانی که زیبایی
من از دل بسنگی های تو با آینه، دانستم
که بر دیدار طاق سوز خود، عاشق تر از مایی
به شمع و ماه، حاجت نیست بزم عاشقان را
نو شمع مجلس افروزی، تو ماه مجلس آرای
منم ابر و نوی گلبن، که می خطی چو می گریم
تویی مهر و منم اختر، که می میوم چو می آیی
مراد ما نجوسی ورنه رندان هوس جورا
بهار شادی انگیزی، حریف باده پیمایی
مه روشن، میان اختران پنهان نمی ماند
میان شاخه های گل، مشو پنهان که پیدایی
کسی از داغ و درد من نبرد تا نهرسی نو
دلی بر حال زار من نبخش تا نبخشایی
مرا گفتی که از پیر خورد پرسم علاج خود



در نهادم سیاه کاری نبست
پرتوانان سپیده را مانم
گفتمش ای پری، که را مانس؟
گفت: بخت رمیده را مانم
دلیم از داغ او گداخت و رمی
لاله‌ی داغ دیده را مانم

(سایه‌ی عمر ص ۳۱، ۱۳۲۷)

دست تقدیر از تو دورم کرد
گل از شاخ چیده را مانم
نشوان برگرفتیم از خاک
اشک از رخ چکبده را مانم
دست و پامی زخم به خون جگر
صید در خون طپیده را مانم
نو غمزال رمیده را مانی

من کمان خمیده را مانم
به من افتادگی صفا بخشید
سایه‌های رمیده را مانم



خرد منع من از عشق تو فرماید چه فرمایی؟
من آزوده دل را، کس گره، از کار نگشاید
مگر ای اشک غم اشب تو از دل عقده بگشایی
درمی‌نا واره‌ی از رنج هشی ترک هستی کن
که با این ناتوانی‌ها، به ترک جان توانایی
(سایه‌ی عمر ص ۱۹، ۱۳۲۹)

سایه‌ی آرمیده

لاله‌ی داغ دیده را مانم
کشت آفت رمیده را مانم

یادداشت‌ها

- در نگارش این مقاله از منابع زیر بهره گرفتیم:
- آغا بزرگ طهرانی، الذریعه الی التصانیف الشیعه ذیل رهی
- افشار، ایرج، وفات رهی معیری، راهنمای کتاب، ۱۱ (۱۳۴۷) ص ۴۷۸
- وفیات مؤلفین، سواد و بیاض، ۲ (۱۳۴۹) ص ۶۱۷-۵۱۳
- الهامی، سید حسین: زندگی‌نامه‌ی رهی معیری، اطلاعات فرهنگی شماره‌های ۱۵۸۲ تا ۱۵۸۴ و ۱۶۰۲
- گل‌های جاویدان، نشر پارسا، ۱۳۶۷
- امیری فیروزکوهی، کریم، به یاد رهی، یغما، ۲۱ (۱۳۴۷): ص ۵۲۰-۵۲۵
- برقصی، سید محمد باقر، سخنوران نامی معاصر، ۶-جلد، نشر خرم، ۱۳۷۳
- پیرنیا، داود: آن خشت بود که پُر نشوان زد، تلاش، ش ۱۵ (۱۳۴۷): ۳۳-۳۵
- نفضلی، تقی، آزاده، مقدمه ص ۴ چهار تا پانزده
- حجازی، محمد، نقدی بر دیوان آزاده رهی، مجله‌ی تهران مصور، ش ۱۴۱۷ آبان ۱۳۴۸
- خانعلی، یوسف، گل‌های جاویدان، نشر سلسله، چاپ اوگ ۱۳۶۳
- مصغیب، عبدالعلی، رهی معیری، پیام نوین ج ۳، ش ۱۲: ۴۲-۵۰
- دشتی، علی، شعر رهی، راهنمای کتاب، ۱۱ (۱۳۴۷) ۴۹۱-۴۹۵
- رهی معیری، از زبان خودش، وحید ۵ (۱۳۴۷) ۱۰۸۱-۱۰۸۲
- سایه‌ی عمر، امیرکبیر، چاپ ۵، سال ۱۳۵۴
- آزاده، امیرکبیر، چاپ اوگ-زوار، ۱۳۴۸
- شعبی کدکنی، محمدرضا، مرگ سه شاعر ایرانی، سخن، ۱۸ (۱۳۴۷) ص ۷۷۵-۷۷۷
- عرفانی، عبدالحمید، بادی از رهی معیری، هلال، ج ۱۶ (۱۳۴۷) ش ۱۰ ص ۲۷-۳۷
- معیری، محمد علی، بادی از رهی که از یادها نمی‌رود، یغما، ۲۱ (۱۳۴۷) ص ۵۲۵-۵۲۸
- معیری، حسن علی، مقدمه‌ی آزاده، ص یک تا چهار
- نجف‌زاده، بارفروش، محمدباقر، طنزهای رهی معیری، انتشارات حوزه‌ی هنری، تهران ۱۳۷۶
- تمینی حسین، جاودانه رهی، کتاب فرزاد، پانیز ۱۳۶۳ چاپ اوگ
- یاحقی، محمد جعفر، چون سیوی نشنه، نشر جامی
- یوسفی، دکتر غلامحسین، چشمه‌ی روشن، انتشارات علمی، چاپ پنجم ۱۳۷۳، در بیابان غربت ص ۵۱۰
- شرح کامل این معجزه در مجله‌ی اطلاعات فرهنگی، ش ۱۶۰۲ مورخ ۱۷/۶/۵۱ ص ۹-۸ به نقل از زبان برادرش حسین علی معیری آمده است.
- ر. ک اطلاعات فرهنگی، ش ۱۶۰۲ جمعه ۱۷/۶/۵۱ ص ۸-۹
- امیری فیروزکوهی، کریم،

گفته‌هایی درباره‌ی متمم

تا

غلامرضا عمرانی

آیا متمم وابسته است؟
قطعاً نه!

متمم نه وابسته‌ی فعل است، نه وابسته‌ی اسم، نه وابسته‌ی جمله و نه وابسته‌ی هیچ یک از اجزای جمله.

متمم - با آن که مورد بی‌مهری دستورنویسان سنتی قرار گرفته و تقریباً همه، آن را جزئی فرعی به حساب آورده اند که می‌تواند بیاید یا نیاید درست مثل نهاد و مفعول، جزء لازم جمله است و اگر بتوان فعل ناگذر را بدون نهاد به کاربرد و فعل گذرا به مفعول را بدون مفعول، متمم را هم می‌توان از فعل گذرا به متمم حذف کرد؛ و می‌دانیم که نه آن، شدنی است، نه این.

از این گذشته، آنچه از تعریف وابسته می‌دانیم، جزئی غیر ضروری اما توضیحی است که گاهی به معنای فعل، اسم یا صفت می‌افزاید و آن را روشن‌تر می‌کند. به عبارت دیگر، می‌تواند از جمله حذف شود بی آن که جای خالی آن محسوس باشد. جمله‌های زیر را در نظر می‌گیریم:

علی (آشامید).

علی (دریافت).

این شیوه در نهایت (می‌انجامد).

سخن شما بسیار شیبه (است).

آیا می‌توان جمله‌های بالا را به همین شکل به کار برد و مفهوم کاملی از آن‌ها دریافت؟ مسلماً چنین نیست؛ و هر یک از این جمله‌ها یک جزء اساسی کم دارد؛ اولی و دومی مفعول و سوئی و چهارمی متمم. اگر چنین است - که هست - پس اهمیت متمم نه در حد یک وابسته، که همانند مفعول یا نهاد جمله است و آمدن و نیامدن آن به دلخواه نیست. نهاد جزء اجباری همه‌ی جمله‌هاست (البته جمله‌های استثنایی بی‌نهاد، بخش کوچکی از جمله‌های

زبان فارسی را تشکیل می‌دهند.) و مفعول نیز جزء اجباری همه‌ی جمله‌هایی است که فعل آن‌ها گذرا به مفعول است و جز در مواردی که می‌توان به فرینه، هر عنصری را از جمله حذف کرد، عناصری مانند نهاد و مفعول، حذف ناشدنی‌اند. اهمیت وجود متمم نیز در زنجیره‌ی سخن، درست به اندازه‌ی مفعول و نهاد است و هرگز نمی‌توان آن را بدون فرینه از کلام حذف کرد. بنابراین، متمم نه وابسته است و نه اختیاری. تنها نوعی از متمم

که جایگاه فید را اشغال می‌کند، به دلیل ماهیت جایگاه فید، مثل همه‌ی فیده‌های دیگر، اختیاری است.

انواع متمم و جایگاه هر یک را در جمله‌ی زیر، با دقت بیشتری بررسی می‌کنیم:

اگر گذری به دهات کنید، و هزاران دختر را، که به قیمت نیروی چشم و سلامت بدن به فالی بانی مشغولند، نماسا کنید و با استفاده‌ای که در محالک پیشرفته از نیروی جوانان خود می‌کنند، مقایسه کنید، می‌توانید برسید آیا برای اینان کار بهتری نمی‌توان ایجاد کرد که از برکت آن، هم خود زندگی سالم‌تر و غنی‌تری داشته باشند و هم اجتماع را اثرمندتر و غنی‌تر کنند؟

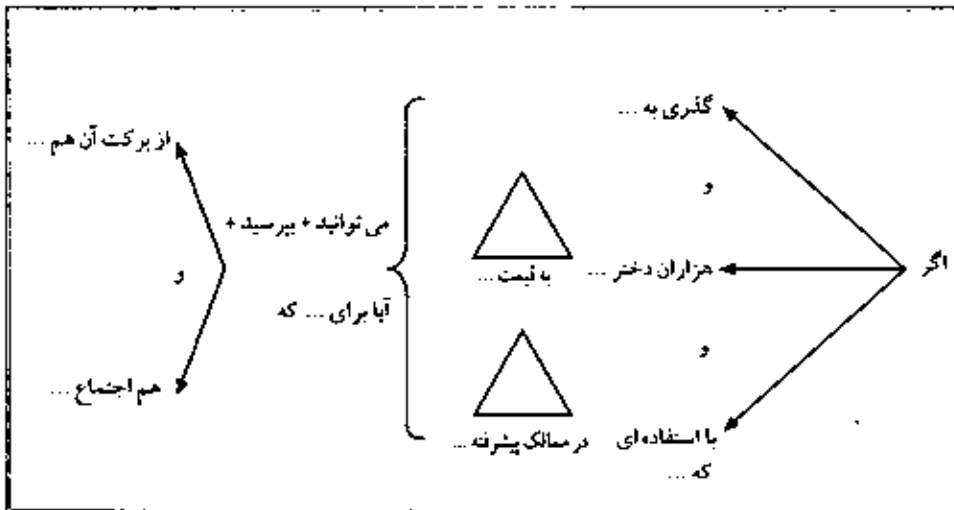
آزادی و تربیت، دکتر محمود صاعی

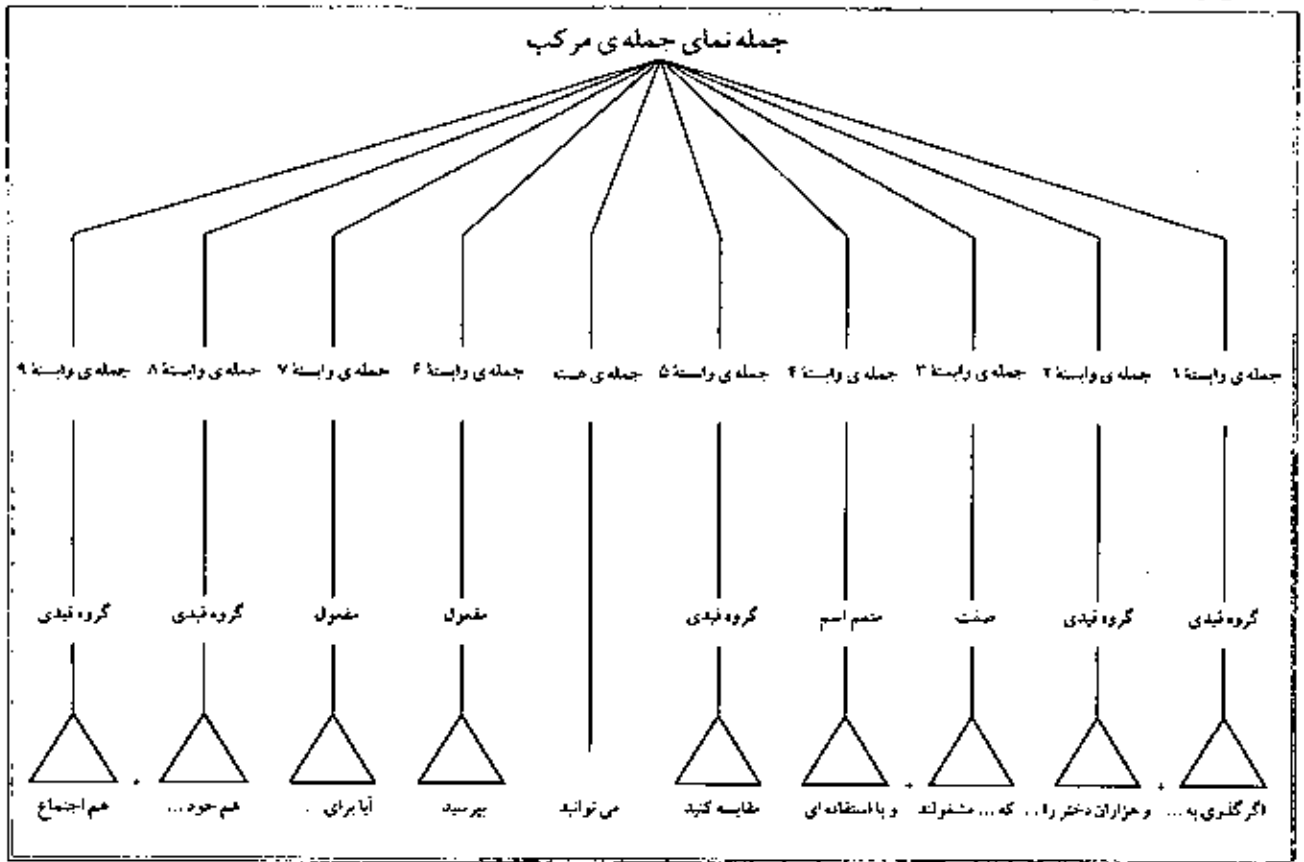
از نه نوری نفس گیر جمله‌ی بالا چگونه می‌توان به سلامت رست و به معز آن دست یافت؟

به گفته‌ی زبان‌شناسان - و صد البته نه همه‌ی آن‌ها - نوشته‌ی بالا یک جمله پیش نیست. نفی و اثبات این مسأله، فعلاً، در درجه‌ی دوم اهمیت است. مهم آن است که در زبان فارسی - که انصافاً زبان جمله‌های کوتاه و فشرده است - یک جمله - در صورتی که آن را ما هم یک جمله بدانیم - چگونه می‌تواند چنین گسترشی داشته باشد و چه عامل یا عواملی آن را تا این حد گسترده‌اند؟

اگر در بدو امر چنین به نظر می‌رسد که تعداد جمله‌های هسته و وابسته با پایه و پیرو عامل اصلی این گسترش است، می‌نمایند که عامل مهم دیگر، یعنی وجود متمم‌های درون جمله‌ها را نادیده گرفته‌ایم. اجازه بدهید جمله را فشرده‌تر کنیم و بعد سخن را ادامه دهیم.

نمودار جمله‌ی یاد شده را می‌توان چنین رسم کرد:





با چنین نشان داد:

وابسته‌ی درون هسته‌ای در نقش صفت

وابسته‌ی درون هسته‌ای در نقش صفت

که در ممالک... می‌کنند

که به قیمت... مشغول‌اند

با استفاده‌ای

هزاران دختر را

اگر گلری به... و نقاشا کنید و

وابسته‌ی پیشرو ۳

در نقش متمم اسم (متمم مفعول = مقایسه)

وابسته‌ی پیشرو ۲ در نقش متمم فیدی

وابسته‌ی پیشرو ۱ در

نقش متمم فیدی

غرض از ترسیم این شبکه ی تاریکی توی عجیب و غریب رسیدن به این نکته است که متمم ها را بیابیم و آن ها را به صورت فشرده یعنی «گروه فیدی» که در اصل برده اند بنویسیم و آن گاه جمله را بخوانیم که حاصل چنین می شود:

در صورت گذر به دهات و در صورت تماشای هزاران دختر فالی باف و

متمم - گروه فیدی متمم - گروه فیدی

در صورت مقایسه ی این استفاده از انسان با استفاده ی ممالک پیشرفته می توانید

متمم - گروه فیدی

پرسید که آیا نمی توان برای داشتن یک زندگی سالم و غنی جهت خود و اجتماع،

متمم - گروه فیدی

کار بهتری برای اینان ایجاد کرد؟
متمم - گروه فیدی

از آن رو که تمام گروه های فیدی را می توان از جمله حذف کرد. زیرا حذف آن ها جمله را دیگر نمی کند با آن که چیزی از ویژگی های جمله می کاهد. می توان با حذف تمام گروه های فیدی جمله ی زیر را استخراج کرد:

می توانید پرسید که آیا نمی توان کار بهتری ایجاد کرد. و باز هم می توان جمله را به این صورت کوتاه تر کرد:

می توانید توانایی ایجاد کار بهتر را پرسید.

جمله ی هست جمله ی وابسته

که در این صورت، گروه اسمی «توانایی ایجاد کار بهتر» به صورت مفعول در می آید و حذف آن ممکن نیست.

در هر صورت، جمله پس از تأویل به شکل زیر در می آید:

می توانید توانایی ایجاد کار بهتر را پرسید.
و از نظر عبارات و قانون های شناخته ی دستوری، جمله ی مرکب بالا نیز قابل تأویل به جمله ی ساده ی زیر است:

پرسیدن توانایی ایجاد کار بهتر را می توانید
که البته چون سیاق این جمله چندان آشنا نیست و به مذاق اهل زبان خوش نمی آید، معمولاً آن را به صورت های زیر، می نویسند:

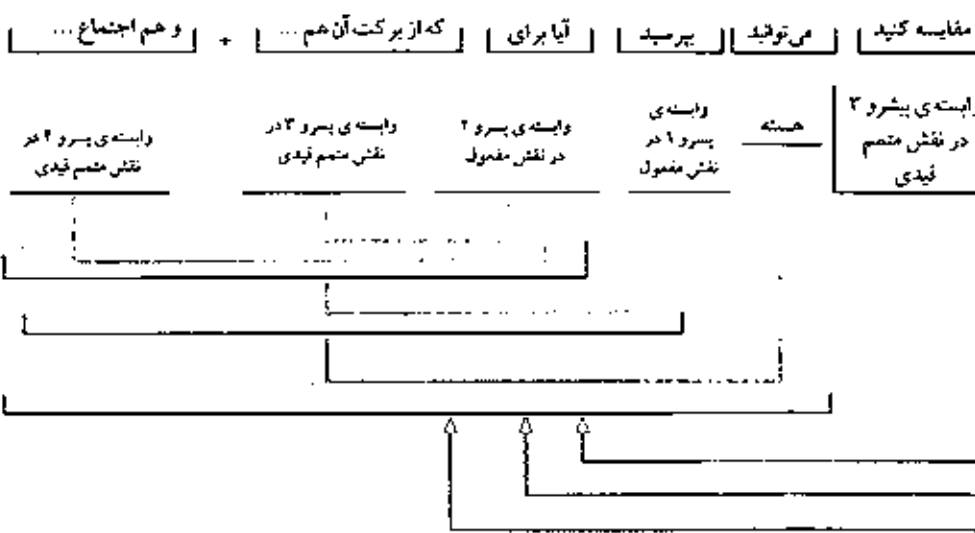
الف: می توانید از توانایی ایجاد کار بهتر پرسید.
ب: می توانید از امکان ایجاد کار بهتر پرسید.
که جمله ی ب معمولاً ترجیح دارد.

این موضوع با فعل «پرسیدن» رابطه ی مستقیم دارد؛ یعنی «پرسیدن»، هم مفعول و هم متمم می خواهد سه تا را از سا پرسیدن.
اما در صورتی که متمم فعل «پرسیدن» به هر دلیلی حذف شود، مفعول را به صورت متمم به کار می برند: «از حال فالی هم پرسید.» و «از این موضوع هم پرسید.»

اکنون سؤال اساسی این است که چرا جمله ی طولانی نمونه ی چند سطرگی: «اگر به دهات ...» می تواند چنین فشرده و کم حجم شود. راز این ایجاز و آن اطناب در وجود متمم هست؛ زیرا از جمله ی عواملی که در گسترش جمله ها نقش دارند، متمم ها هستند. در جمله ی نمونه با چندین متمم سروکار داریم که یا در اصل به شکل متمم (= حرف اضافه + گروه اسمی) در جمله آمده اند؛ مثل «به + دهات»، «به + قیمت ...»، «به + فالی بافی»، «با + استفاده»، «در + ممالک ...»، «از + نیروی ...»، «برای + اینان»، «از + برکت ...» یا پس از تأویل به شکل متمم جلوه می کند؛ مثل: اگر گذری

به دهات کنید (= در صورت گذر ...)، هزاران دختر را ... تماشای کنید (= در صورت تماشای ...)، با استفاده ای که ... مقایسه کنید (= با مقایسه ی استفاده ی ...)، هم خود زندگی ... (= برای داشتن زندگی ...)، هم اجتماع را ... (= برای غنی کردن ...)

و خود برخی از متمم ها اجباری و برخی اختیاری است. متمم های اختیاری را می توان به راحتی از جمله حذف کرد و از میان متمم های اجباری هم تنها آن نوع که مربوط به فعل (= متمم اجباری فعل) باشد، ماندنی است و هرگز نمی توان آن را حذف کرد و بقیه ی متمم های اجباری معمولاً می توانند با گروه خود از جمله حذف شوند مگر آن که باز به دلیلی به هستی جمله وابسته باشند یا برعکس، هستی جمله با یکی از ارکان جمله به آن ها



وابسته باشد؛ و البته این موضوع، غیر از حذف همه ی عناصر جمله به فرینه های ذهنی یا ذکری یا حضوری است.

اما متمم ها اگر به فعل مربوط نباشند، به کدام یک از عناصر جمله ارتباط دارند؟ پاسخ این است که تقریباً همه ی اجزای جمله و حتی خود متمم می توانند متمم داشته باشند. به نمونه های زیر، توجه شود:

۱- متمم نهاد: مبارزه با استعمار، سرلوحه ی برنامه ی مبارزان واقعی است.

۲- متمم مفعول: وابستگی به بیگانگان را در هیچ زمینه ای جایز نمی دانیم.

۳- متمم متمم: مطلب را به عده ای از دوستان گفتم.

۴- متمم مسند: در جای خود خواهد آمد.

۵- متمم صفت: در جای خود خواهد آمد.

۶- متمم مضاف الیه: مسأله ی معاشگی با اعضای اصلی شرکت، در اولویت است.

به مثال اصلی برگردیم و سخن را از سر بگیریم. در این بخش از سخن، فقط ارتباط متمم ها نشان داده می شود:

اگر گذری به دهات کنید و هزاران دختر را که به قیمت نیروی چشم و سلامت بدن به قالی بافی مشغول اند، تعاشا کنید و با

استفاده ای که در ممالک پیشرفته از نیروی جوانان خود می کنند، مقایسه

کنید، می توانید بپرسید: ...

و به عبارت دیگر:

اگر گذری به دهات کنید: گذر اسمی است که همیشه یا یکی از دو حرف

اضافه ی «از» و «به» به کار می رود؛ بنابراین گروه اسمی همراه آن متمم آن است.

به قیمت نیروی چشم و [به قیمت] سلامت بدن: این متمم، قیدی (= قید متممی = قیدی که به شکل متمم می آید) است برای تمام جمله ی وابسته ی ۲.

قالی بافی: متمم مشغول است؟ چون مشغول چه کار کرد اسمی داشته باشد یا مسندی یا وصفی در هر حال با حرف اضافه ی «به» می آید و در نتیجه متمم می خواهد.

از نیروی جوانان خود: متمم استفاده است؛ زیرا استفاده هر کارکردی داشته باشد با حرف اضافه ی از همراه است.

با استفاده و جمله ی ربطی توضیحی پس از آن: متمم مقایسه است چون

مقایسه همیشه با حرف اضافه ی «با» همراه است.

برای اینان: متمم تمام جمله ی وابسته ی پرسو ۲ است.

از برکت آن: متمم دو جمله ی وابسته ی پرسو ۳ و ۴ است. و اینک تفصیل هر یک:

الف: متمم اجباری فعل:

به آن دسته از متمم ها، متمم اجباری فعل می گوئیم که مثل نهاد و مفعول و مسند و فعل در شمار اجزای اصلی جمله باشند و با حذف آن ها جمله ناقص، بی معنا یا نارسا شود؛ مثلاً جمله ی زیر را در نظر بگیرید:

«حسن پرداخت». چنین جمله ای در وضعیت فعلی بی معنا یا نامستعمل است (البته امکان حذف به فرینه را در نظر نگیریم). مگر این که جزء یا اجزائی به آن افزوده شود و چون اتفاقاً فعل این جمله دو وجهی است، می توان با افزودن یک یا دو جزء آن را کامل کرد. در صورت نخست:

«حسن به کار پرداخت» جمله ی سه جزئی با متمم می شود که متمم آن (= کار) حذف ناشدنی است.

در وجه دوم با تغییر معنایی چنین نتیجه می شود:

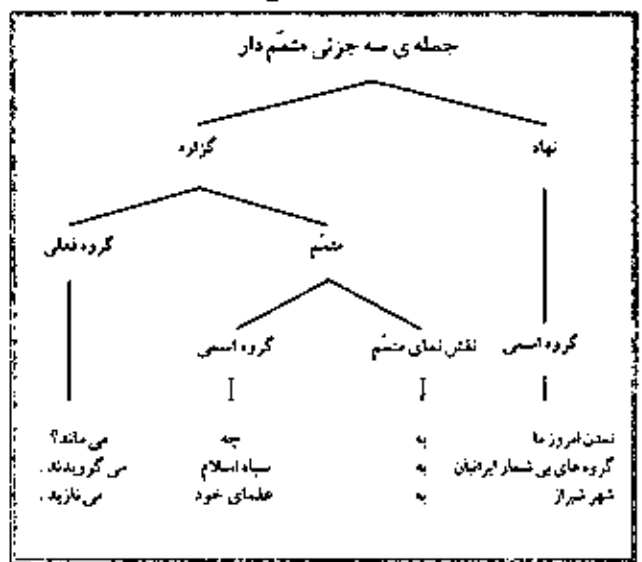
«حسن وامش را به بانک پرداخت» که جمله ی چهار جزئی با مفعول و متمم است و هر دو جزء مفعول و متمم آن، حذف ناشدنی.

شمار فعل هایی که متمم می طلبند، در فارسی زیاد نیست. در عین حال، این فعل ها دو دسته اند:

۱- فعل هایی که جز نهاد، تنها متمم می طلبند و حرف یا حروف اضافه ی مخصوص به خود دارند. درباره ی این فعل ها، در نظر گرفتن دو نکته ی زیر، ضرور است:

الف: کاربرد امروزی این فعل ها مورد نظر است نه کاربرد تاریخی آن ها؛ مثلاً «پرداختن» در گذشته با «از» به کار می رفته؛ «چون شمس از کنار گسار پرداخت ...» اما امروزه دیگر این کاربرد وجود ندارد. یا «گرفتن» در گذشته با حرف اضافه ی «بر» به کار می رفته: «حافظ، از خصم خطا گفت، نگیریم بر او» و ده ها نمونه ی دیگر، که به یک بررسی تاریخی مربوط است.

ب: تعدد حرف اضافه ی ویژه در این نوع فعل ها بسیار نادر است اما



امکان همراهی سایر حروف اضافه با آن‌ها مطلقاً منتفی نیست ولی در این صورت، متممی که جز با حرف اضافه‌ی ویژه‌ی خودش می‌آید، متمم اجباری نخواهد بود. این فعل‌ها، جمله‌های سه جزئی با متمم می‌سازند. جمله‌های بالا (نمودار صفحه قبل) نمونه‌ای از این کاربرد است.

و نیز این جمله‌ها:

- این فرهنگ از گذشته‌ی خود بریده است و به تجربه‌ای نو نیز پیوسته است.

- اگر با دقت به ادبیات بعد از اسلام بنگریم، به دو نوع اخلاقی برمی‌خوریم:

مصلحت‌اندیش و حقیقت‌اندیش.

هر کس به بزرگی و هنر خاندانش می‌بالد، اما رستم آن مردی است که

یلان باید از وی هنرها بیاموزند و نژادها از هنر وی به خود ببالند.

و اینک سیاهه‌ای، نه کامل از این فعل‌ها: (سیاهه‌ای از این فعل‌ها را در مجله‌ی رشد ادب شماره‌ی ۴۹ دیدیم. بدون تکرار آن فعل‌ها، این فعل‌ها را نیز از بعدها‌ی دیگر بدان‌ها می‌افزاییم.)

ارزیدن (به)، ارزانی داشتن (به)، انجامیدن (به)، انداختن [متلک گفتن با حذف تدریجی مفعول] (به)، بریدن [جدا شدن] (از)

فعل اخیر، در معنای تقریبی فله شدن، کنار کشیدن که اخیراً و واج یافته بدون متمم یا مفعول به کار می‌رود و جمله‌ی دو جزئی می‌سازد.

برگشتن [برگردیم (به)] سر حرف خودمان. کارکرد حقیقی یا مجازی (به/سر بر سر)

۲- فعل‌هایی که جز نهاد و مفعول، متمم هم می‌طلبند و به همین دلیل دو نقش نمای مفعولی و متممی را با هم دارند.

سیاهه‌ای از این فعل‌ها را نیز در شماره‌ی ۴۹ مجله‌ی رشد ادب دیدیم. علاوه بر آن‌ها، تعداد دیگری از فعل‌های چهار جزئی در این شماره می‌آید. این فعل‌ها دو دسته‌اند:

۱-۲- فعل‌هایی که در اصل، گذرای مفعول دارند و با افزودن تکواژ «ان» گذرای سببی (= مفعول - متمم دار) می‌شوند و البته چون این نوع فعل‌ها قیاسی‌اند، آوردن همه‌ی آن‌ها ضرور نیست. برخی از آن‌ها در زیر می‌آیند. گفتنی است که این فعل‌ها هم به دو دسته بخش پذیرند:

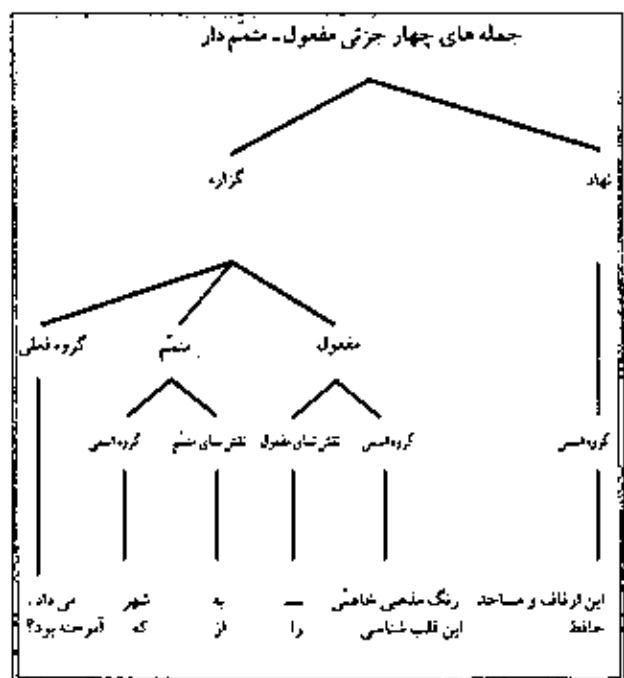
۱-۱- دسته‌ی اول، فعل‌های سه جزئی با متمم که وقتی با تکواژ گذراساز «ان» می‌آیند، جمله‌های چهار جزئی می‌سازند. جزء افزوده‌ی آن‌ها مفعول است:

برگرداندن [ارجاع] (را - به)	رنجانندن (را - از)
برگرداندن [انصراف] (را - از)	رهاندن (را - از)
چربانندن (را - بر)	شوراندن (را - بر، علیه)
چپانندن (را - در، به)	گذرانندن [گذردادن] (را - از)
چسبانندن (را - به، روی)	گسلانندن (را - از)
رسانندن (را - به)	گنجانندن (را - در)

۱-۲- بعضی از فعل‌های گذرای یا مفعول که پس از اضافه کردن تکواژ «ان» جمله‌های چهار جزئی می‌سازند. جزء افزوده‌ی آن‌ها متمم است. مثل:

پوشاندن (را - به)، خوراندن (را - به) [در معنای حقیقی]، نوشاندن (را - به) و فعل‌های دیگری از این قبیل.

۲-۲- فعل‌های مفعول - متمم داری که سماعی‌اند



روى آوردن (به)	ناختن (به/بر)
روى کردن (به)	نویسند (به)
رنجیدن (از)	جستن (از)
رهیدن (از)	چپیدن (در)
زدن [تصادف کردن، برخورد] (به)	چربیدن (به/بر)
زدن [متلک گفتن، کنسایه زدن، با]	خوردن [اصابت] (به)
حذف تدریجی مفعول] (به)	خو کردن (به)
سر کردن (با)	خو گرفتن (به)
کاشتن (از)	دست برداشتن (از): معنایی کنایی
گرویدن (به)	دست کشیدن (از): معنایی کنایی
گسستن [جدا شدن] (از)	دست زدن [افدام] (به): معنایی کنایی
گنجیدن (در)	رسیدن (به)
ورزغن (با)	رضا دادن (به)

لازم است گفته شود که کارکرد بعضی از این فعل‌ها هنوز در حوزه‌ی گفتاری است.

سیاهه ای از فعل های این مبحث:

(امکان دو وجهی بودن بعضی از این فعل ها با * نموده شده است.)

آراستن (را-با)	دارند (را-از)
آزمودن (را-با)	سپردن (را-به)
آگندن (را-با، از)	سنبیدن (را-با)
آلودن (را-با، به)	سزادن (را-از)
آموختن (یاد دادن) (را-به)	سپاردن
آموختن (یاد گرفتن) (را-از)	سپردن (را-به)
آمیختن (را-با، به)	* شنیدن (را-از)
* آویختن (را-به، از)	طلبیدن (را-از)
افزودن (را-به، بر)	فروختن (را-به)
انفودن (را-با)	فرو بردن (را-در، به)
برگرفتن (اقتباس) (را-از)	فرو کردن (را-در، به)
بازشناختن (را-بر)	فرمودن (را-به)
* بخشیدن (را-به)	* فرستادن (را-برای، به)
* پرداختن (تأدیه) (را-به)	فاطمی کردن (را-با)
پرسیدن (را-از)	کاستن (را-از)
پیوستن (انضمام) (را-به)	کشیدن
پذیرفتن (را-از)	کشاندن (را-از-به روی)
ترجیح دادن (را-به، بر)	کش رفتن (را-از)
چاپیدن (را-از)	کندن (جدا کردن بخشی از چیزی)
چیدن (کندن) (را-از)	را (را-از)
خریدن (را-از)	کوباندن
خواستن (را-از)	کوبیدن (را-به، بر)
دادن (را-به)	* گرفتن (را-از)
دیگته کردن (را-به)	گماردن
دزدیدن (را-از)	گماشتن (را-به)
ربودن (را-از)	* گفتن (را-به)
زدودن (را-از)	مطرح کردن (را-به)
زدن (ضریت) (را-بر، به)	مانیدن
زدن (فرو کردن-فرو بردن) (را-به، در)	مالاندن (را-به)
زدن (متصل کردن چیزی به چیزی)	نشان دادن (را-به)
جسباتدن، نصب (را-به، بر)	* نوشتن (را-به)
سنندن	نهفتن (را-از)
سندن (هر دو امروز یک کاربرد)	یاد دادن (را-به)
	یاد گرفتن (را-از)

در نظر گرفت:

الف: آیا فعل با توجه به معیارهای ارائه شده، مرکب است؟ پس از تشخیص مرکب بودن فعل، جای شبهه ای برای ارتباط بین فعل و متمم باقی نمی ماند.

ب: آیا جزء پیش از فعل از گروه های اسمی متمم خواه است؟ در این صورت می توان نتیجه گرفت که متمم به آن جزء مربوط می شود.

پ: اگر فعل ساده باشد و جزء همراه نیز متمم خواه نباشد، در آن صورت، متمم از نوع قیدی و اختیاری است. نمونه های زیر را در نظر بگیریم:

استفاده کردن (از)	دعوا کردن (با)
اشاره کردن (به)	سفارش کردن (به)
اعتقاد داشتن (به)	سلام کردن (به)
انتقاد کردن (از)	علاقه داشتن (به)
ایراد گرفتن (به/از)	مخلوط کردن (با)
برهیز کردن (از)	نبرد کردن (با)
نوصیه کردن (به)	مصاحبه کردن (با)
جنگ کردن (با)	

در همه ی این نمونه ها و نمونه های مشابه، متممی که پس از حرف اضافه می آید- گرچه پس از فعل بیاید- به اسم پیش از فعل مربوط می شود. چون با گسترش دادن اسم از سمت چپ، بین آن اسم و فعل، فاصله ی زیادی واقع می شود:

استفاده ی مناسبی از این کتاب کرد.

دعوی سختی با پسرش کرد.

علاقه ی شدیدی به بازی های محلی داشت.

مصاحبه ی مفصلی با سردبیر مجله کرد.

نتیجه ای که از این نکته گرفته می شود این است که هیچ یک از موارد بالا، فعل مرکب نیست و متمم نیز در همه ی موارد یاد شده به اسم سمت راست فعل مربوط است. با این آزمایش، حتی اگر جمله ها به صورت زیر هم بیایند، باز هم نمی توان فعل آن ها را مرکب دانست زیرا امکان ایجاد فاصله بین دو جزء همیشه وجود دارد:

از این کتاب استفاده کرد.

با پسرش دعوا کرد.

به بازی های محلی علاقه داشت.

با سردبیر مجله مصاحبه کرد.

پ: متمم هستد

گاهی هستد برای تکمیل معنا به متمم نیازمند می شود. بدیهی است که

یک نکته ی اساسی:

گاهی این مشکل پیش می آید که آیا متمم به فعل مربوط است یا به یکی از اجزای جمله. این موضوع در فعل هایی که ظاهراً مرکب به نظر می رسند، باعث ابهام می شود. برای تشخیص این ارتباط و رفع ابهام، باید این موارد را

چنین متمم هم اجباری است اما نه برای فعل، و به همین دلیل متمم جمله یا فعل شمرده نمی‌شود بلکه متمم جزء همراه آن یعنی مسند است:

لحن مجمل التواریخ خالی از تحسین و تمجید نیست
 مسند متمم مسند

شاه نهماسب اوک، خود را اولوالامر و سلطنتش را ناشی از تأیید آسمانی می‌داند.
 مفعول مسند مفعول مسند متمم مسند

[این نوع مسند همان است که دستورهای سنتی با نام تمیز و برخی نیز با نام مکمل آورده‌اند.]

در دوران‌های انحطاط اجتماعی و اخلاقی، برداشت مذهبی در دست

مورخان مغرض و متعلق بدل به وسیله‌ای می‌شود برای توجیه و حتی ستایش هر کشتار و ستمی.
 مسند متمم گروه اسمی

نسخ التواریخ درباره‌ی قتل امیرکبیر چیزهایی نوشته که

مربوط به رضایت خاطر قاتلان است نه حقیقت.
 مسند متمم مسند گروه اسمی

این نوع متمم، زمانی نیز پیش از مسند یا با فاصله‌ی زیادی از آن می‌آید:

در جمله‌ی مفعول خیلی‌ها می‌گفتند که مسلمین به غضب الهی گرفتار شدند.
 متمم مسند مسند گروه اسمی

که در اصل، جمله بدین گونه بوده است:

... گرفتار به غضب الهی شدند.
 مسند

هد هد به تیزی مشهور است. = ... مشهور به تیزی ...
 متمم مسند

آداب و رسوم مفعول‌ها با مردم محلی کاملاً متفاوت بود. =
 ... متفاوت با مردم محلی متمم مسند مسند گروه اسمی

هنگامی که مسند صفت برتر باشد، وجود متمم کاملاً اجباری است؛ مگر آن که به فرینه حذف شود:

این گونه تاریخ‌نویسی برای نتیجه‌ای که مورخ می‌خواهد در سیاست و کشورداری و اخلاق بگیرد، مناسب‌تر است.
 گروه اسمی

در فرهنگ گذشته، شاخه‌ای که از همه ریشه‌دارتر بود، مذهب بود.
 متمم مسند مسند گروه اسمی

کار و کوشش که مبنی بر استفاده‌ی صحیح از استعدادهای افراد نباشد، به کار و کوشش حیوانات بارکش شبیه‌تر است.

متمم مسند مسند

کشورهایی در طول تاریخ بوده‌اند که جنگی‌تر یا پول‌دارتر از دیگران باشند.
 گروه اسمی گروه اسمی مسند متمم مسند

مسلم است که از معادن زغال‌سنگ و آهن مهم‌تر، معدن عوش کشور است.
 متمم مسند مسند

نیروی دست و فکر آدمی از قوی‌ترین و پرزورترین اشیاء ماهه مراتب‌پر و متدتر است.
 متمم مسند مسند گروه اسمی

پ: متمم صفت

صفت‌ها گاهی برای تکمیل معنا به متمم نیاز دارند. متمم این صفت‌ها نیز نه به جمله و فعل، که به صفت مربوط است و از اجزای اصلی جمله به حساب نمی‌آید:

انسان عاری از تهنید

لیوان پر از آب

نیاز به متمم برای صفت وقتی محسوس است که از نوع صفت برتر باشد؛ می‌پسند که مشکلی ما چیزی کمتر از ایجاد یک نحوک عظیم و عمیق اجتماعی نیست.

مشروطه‌خواهان به امتیازی کمتر از خلع محمد علی شاه از سلطنت رضایت ندادند.

این قاعده که کودک کم‌تر از چهارده سال در ساعت هفت یا حداکثر هشت شب وارد رخت خواب شود، در خانواده‌ی انگلیسی وحی منزل است.

گفتم که گاهی همین متمم نیز به دلیل وضوح یا عدم نیاز از جمله حذف می‌شود اما در ژرف ساخت وجود دارد.

هر چه برای خرید بنجل‌های باد کرده پول بیشتری بپردازیم،

اجتماعی‌تر و آداب‌دان‌تر به حساب می‌آیم!

یک نکته گفتمنی است که تمام متمم‌های صفت تفضیلی یا مسند تفضیلی یا قید تفضیلی امروزه با حرف اضافه‌ی (از) همراه‌اند. تنها در بعضی موارد نادر به جای (از)، (تا) می‌آید که آن نیز با (از) قابل تعویض است. مگر زمانی که احتمال کنزایی در ابلاغ پیام وجود داشته باشد که (تا) مرجع است. در کاربردهای زیر تفاوتی بین (تا) و (از) نیست:

این خانه بزرگ‌تر است تا/ از آن خانه‌ی قبلی .

دور (از)	منجر (به)
در امان (از)	منسوب (به)
دچار (به)	منسوب (به)
رها (از)	منگی (به)
راضی (به)	منفصل (از)
روبه‌رو (با، ـ)	متصل (به)
شبهه (به)	متناسب (با)
شيفته (به، ـ)	محكوم (به)
صاحب‌نظر (در)	متوسل (به)
عاری (از)	مربوط (به)
غافل (از)	محروم (از)
فریفته (به، ـ)	مؤمن (به)
گسسته (از)	معتقد (به)
گذشته (از)	منوط (به)
گماشته / گمارده (به)	منتقل (به، از)
گلاویز (با)	متلا (به)
متفاوت (با، از)	مطلع (از)
مقار (با)	متنی (بر)
مشکل (از)	متهی (به)
متوسل (به)	متعلق (با، بر)
متمايل (به)	متفید (به)
مشغول (به)	مجهت (در)
معتاد (به)	نیازمند (به، ـ)
مشهور (به)	وابسته (به)
مانند (به، ـ)	همراه (با، ـ)
مانند (به، ـ)	

زخمی که سر باز می‌کند بهتر دیده می‌شود تا/ از میکرب یا جرم بیماری پنهان در بدن که به صورت زخم بیرون می‌زند .

اما در کارکرد زیر، استعمال (تا) درست است و فارسی زبانان در این مورد، حرف اضافه‌ی «از» را به کار نمی‌برند .
او برود بهتر است تا شما .

نکته‌ی قابل‌ذکر دیگر در این کارکرد آن است که حرف «تا» برخلاف «از» نمی‌تواند بلافاصله پس از هست (= صفت تفضیلی = مستند) بیاید بلکه جای آن پس از فعل است . چرا؟ چون «تا» در این کارکرد، حرف اضافه نیست بلکه حرف ربط است . (در این باره بعداً بحث خواهیم کرد .)
گروه‌های اسمی زیر، واژه‌هایی هستند که با کارکرد اسمی دارند یا وصفی یا مستندی . در هر یک از کارکردهای سه‌گانه نیاز به متمم دارند و حرف اضافه‌ی ویژه‌ی آن‌ها همان است که در مقابلشان آمده است .

کارکردهای سه‌گانه‌ی آن‌ها به عنوان مثال چنین است :

کارکرد اسمی : نیازمندان به کار به علت نیازشان همیشه مورد استعمار دیگران قرار می‌گیرند .

کارکرد وصفی (صفتی) : قدرت پرستان نیازمند به تملق زمینه‌های استبداد مطلق را در جامعه ایجاد می‌کنند .

کارکرد مستندی : حتی فرعون‌ها نیز در خلوت روحانی خود نیازمند به معبودی جاودانه اند که به ندای حقیقی دل آنان گوش فرا دهد .

- مدیعی است در نهی‌ی سپاه‌ی این قبیل صفت‌ها استقرای کامل انجام نگرفته است و واژه‌های مورد نظر به همین سپاه ختم نمی‌شود .

باز هم یک نکته‌ی اساسی : پاره‌ای از واژه‌ها اگر در کاربرد، نقش نمای اضافه (=) بگیرند، دیگر حرف اضافه نخواهند گرفت و جمع حرف اضافه و نقش نمای اضافه در کنار هم، خلاف زبان معیار است : همراه شما، وابسته‌ی اسم، نیازمند راهنمایی، مبتلای حصه، مانند صفت، مشغول کار، معاین حقیقت، خلاصه‌ی کلام، فریفته‌ی زرق و برق و ... هم چنان که آمد، کاربرد این گروه‌های اسمی به صورت زیر، نادرست است :
همراه با شما، وابسته‌ی به اسم، نیازمند به راهنمایی و ...

ت: متمم قید:

قیدها نیز گاه به متمم نیاز دارند؛ به ویژه هنگامی که از نوع قید تفضیلی (برتر) یا در حکم آن باشند . مگر آن که به قرینه از رو ساخت حذف شوند :

- باز می‌گردیم به آخرین حرف‌های حسنگ وزیر پیش از مرگ .

(البته این جمله را طور دیگری نیز می‌توان تأویل کرد .)

آگاه (به، از)	بی‌بهره (از)
آمیخته (به، با)	بی‌نیاز (از)
آویخته (به، از)	بسته [منوط] (به)
آشنا (به، با)	پُر (از)
بی‌اعتنا (به)	پنهان (از، ـ)
بی‌ایمان (به)	پیوسته (به)
بی‌اعتقاد (به)	جدا (از)
بی‌خبر (از)	چسبیده (به)
برخوردار (از)	حسنگ (بناهیست (به)
برگرفته (از)	حاکم (از)
بریده (از)	خالی (از)
بهره‌مند (از)	خلاصه (از، ـ)

- یکی از عللی که در طول تاریخ نویسی ما به تاریخ سیاسی و نظامی بیشتر م توجه شده شاید همین باشد.

- مغول ها پس از فتح ایران با تمدنی وسیع و پیشرفته روبه رو شدند.

- بی همه ی این تجملات زندگی می توان کرد و بهتر م هم زندگی می توان کرد.

- اگر ملت عقب مانده همه ی ثمره ی کار خود را بخورد با آن عروسک بخرد، فردای او به از امروز نخواهد بود. واجب است که کمتر م بخورد و کمتر م مصرف کند.

- درست است که بریده از همه ی دنیا هم می توان زندگی کرد اما به چه قیمتی؟

واژه های زیر وقتی جایگاه قبلی را در جمله اشغال کنند، معمولاً متمم می گیرند:

بیرون (از)	پس (از)
بعدتر / بعد (از)	قبل (از)
جلوتر (از)	بدتر / بدتر (از)
پیش تر / پیش (از)	به / بهتر (از)
بیشتر / بیش (از)	آن سوتر (از)

و همه ی واژه های دیگری که باوند صرفی (تر) همراه شوند و در جایگاه قید قرار گیرند.

ث) متمم های مستندی (مستندهای متممی):

غرض از این عنوان، مستدهایی هستند که به شکل متمم ظاهر می شوند؛ چون گاهی مستند در بافت جمله به این شکل ساخته می شود: حرف اضافه + گروه اسمی

از نظر صوری چنین گروه اسمی ای متمم نام دارد و از مجموع آن و حرف اضافه ی همراه، مستند ساخته می شود:

● خفتاش هم از رده ی پستانداران است و هم از رده ی پرندگان؛ که معادل جمله ی زیر است: مستند (حرف اضافه - متمم) مستند (حرف اضافه - متمم)

● خفتاش هم پستاندار است و هم پرنده.

● می گفتند که جنگ های محمود برای انتشار اسلام است.

مستند (حرف اضافه - متمم)

● ارتش مغول ها از کسان و اقوام خان بود.

مستند (حرف اضافه - متمم)

● مطالعه در ادبیات از سرگرمی های سودمند است.

مستند (حرف اضافه - متمم)

● آموختن علم و دانش به افراد از وظایف دستگاه آموزش و پرورش است.

مستند (حرف اضافه - متمم)

ج: متمم های قیدی (قیدهای متممی):

منظور از متمم های قیدی آن دسته از قیدها هستند که به شکل متمم ظاهر می شوند؛ زیرا برخی قیدها چنین ساختمانی دارند: حرف اضافه + گروه اسمی. این گروه های اسمی را هم از آن رو که پس از حرف اضافه می آیند، متمم می توان نامید اما در هر حال در جمله جایگاه قید را اشغال می کنند:

● این ها هیچ حقی و سهمی در حکومت برای خود قائل نبودند.

متمم قیدی

● مغول ها می دانستند که از جای دیگری آمده اند.

متمم قیدی

● بعد از شام ما را به دیدن موزه ی خود برد.

متمم قیدی

● جوانی به معلمی ما منصوب گشته بود که تازه به هزار نخوت و ناز از فرنگستان آمده بود.

متمم قیدی

متمم قیدی

● یک روز از ناچاری با کمال ادب توضیح دادیم که عبارات او به کلی نامفهوم است.

متمم قیدی

متمم قیدی

● خوب آن است که بیشترین خوشی ممکن را برای بزرگ ترین عده ی ممکن از مردمان تأمین کند.

متمم قیدی

چ: متمم صوت (شبه جمله)

برخی از شبه جمله ها نیز متمم می گیرند و معنایشان را با آن کامل می کنند. در این کاربرد نیز یک حرف اضافه عامل پیوند میان شبه جمله و متمم است؛ در این جا هم متمم به شبه جمله مربوط است و بخش اجزایی آن است نه از اجزاء اصلی جمله یا فعل.

● آفرین بر شما!

● مر حیا به این شجاعت!

● بارک الله به تو!

● حیف از این همه زحمت که برای چنین کسی کشیدید.

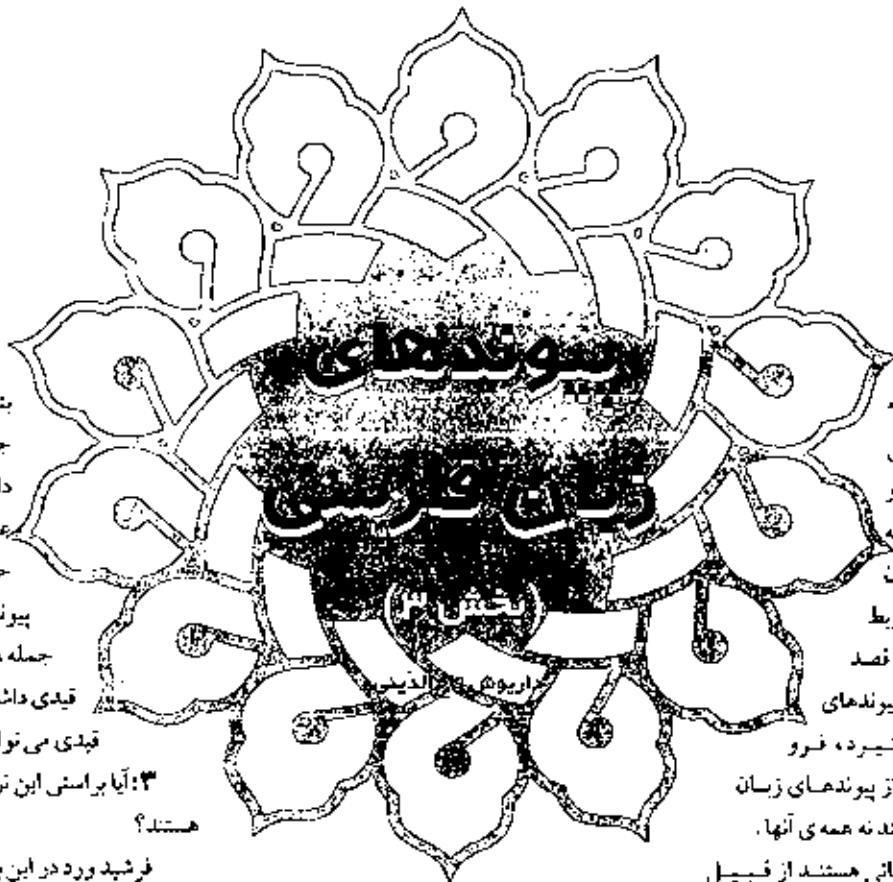
● فریاد از این همه بی عدالتی!

● بدا به حال من اگر آن چه گفتم حقیقت داشته باشند.

● خوشا به سعادت کسانی که مابه ای از ایمان به حقیقت در خویش دارند.

● ایمان از حرف مردم!

ادامه دارد



در جستار گذشته درباره‌ی ضمیر موصولی «که» صحبت کردیم و اختلاف این ضمیر را که تنها ضمیر موصولی زبان فارسی است، با حرف ربط «که» بیان نمودیم این بار قصد داریم تا آنچه در مقوله‌ی بیوندهای زبان فارسی جای می‌گیرد، فرو گشاییم؛ منتها دسته‌ای از بیوندهای فارسی مورد نظر ما هستند همه‌ی آنها.

۱: گروه مورد نظر ترکیباتی هستند از قبیل «چندان که، زمانی که، جایی که، هنگامی که، مادامی که، چنان که، به طوری که و...» ترکیبات فوق دارای یک جزء مفهومی (قید) و یک عامل ربطی (که) می‌باشند؛ در واقع در این گونه ترکیبات عامل ربطی «که» با یک قید همراه می‌شود و یک ترکیب و یا یک گروه ربطی را به وجود می‌آورد.

در ترکیبات ربطی بالا عامل ربطی «که» به هیچ عنوان قابل حذف نیست ولی می‌تواند میان عامل ربطی و جزء مفهومی آن فاصله ایجاد شود:

الف) چندان که گفتم غم با طیبیان درمان نکردند مسکین غریبان

ب) الهی ار مرا چیزی دهی چندان ده که بر لب هیچ کس از تو نگشته بود کوهن باز پس مانده [ی] هیچ کس توانم خورد (فدکرة الاولیای عطار)

در مثال (الف)، «چندان که» یک گروه ربطی است که تشکیل شده است از: یک جزء مفهومی (قید) و عامل ربطی (که)، و بر روی هم تشکیل یک گروه ربطی را داده‌اند.

در مثال ب نیز «چندان»، «قید» است و با عامل ربطی «که»، مجموعاً یک گروه ربطی

بتوان این ترکیب‌ها را جزو حروف [ربط] دانست؛ خطیب رهبر عقیده دارد که «اگر شبه حرف ربط یا شبه حرف پیوند علاوه بر ربط دو جمله، حالت قیدی یا منضم قیدی داشته باشد آن را شبه حرف قیدی می‌توان نام برد».

۳: آیا براسنی این ترکیب‌ها حروف ربط هستند؟

فرشید ورد در این باره می‌گوید: «در دستور زبان فارسی تألیف آقایان فریب، بهار، فروزانفر، همایی، رشید یاسمی در برابر Conjunction فرانسوی، Conjunction انگلیسی، Kongunktion آلمانی دو اصطلاح، برگزیده شده است؛ یکی «پیوند» و دیگر «حرف ربط». به نظر نگارنده پیوند به دلایلی که از نظر می‌گذرد، بر حرف ربط برتری دارد؛ زیرا اولاً فارسی است، ثانیاً یک کلمه است، ثالثاً کوتاه و خوش آهنگ است، و رابعاً منطبق با معنی لغوی و دستوری آن در زبان‌هایی است که از آن ترجمه شده، خامساً و مهم‌تر از همه این که حرف ربط واژه‌ی درستی برای این منظور نیست چه «حرف» اصطلاحی است مقتبس از دستورهای عربی با معنی خاص آن که برابر ادات در منطق است در حالی که در دستورهای متداول زبان‌های مهم هند و اروپایی و همچنین در بسیاری از دستورهای فارسی از جمله دستور استادان یاد شده اصطلاح مستقل و معین به نام حرف ربط وجود ندارد که بنوبه [ی] خود به حرف ربط یا حرف اضافه تقسیم شود. اگر مراد از حرف مفهوم آن [است]، در کتاب مورد بحث ما چنین تعریفی به عمل نیامده. از طرف دیگر چه لزومی دارد که بی هیچ نیازی

تشکیل داده است، با این تفاوت که بین قید (جزء مفهومی) و «که» (عامل ربطی) فاصله افتاده است. اما همان طوری که قبلاً هم گفتیم، «که» از ترکیبات مورد نظر قابل حذف نیست. دسته‌ای دیگر از این گروه ربطی هستند که عامل ربطی «که» را می‌توان از آنها حذف نمود ولی آنگاه از نظر کارکرد با گروه (الف) و (ب) متفاوت می‌باشند؛ از این قبیل اند:

آنگاه که (آنگه که)، اکنون که، بعد از آنکه، حالی که، مادامی که، و...

ج ۱ - آنگاه از ما جدا شد. فس:

ج ۲ - آنگاه که تو دیدی غم نانی داشتم. (گلستان)

ج (یک) ساده است ولی ج (دو) مرکب که پیرو آن یک جمله‌ی پیرو قیدی است، در صورتی که در جمله‌ی ج (یک) «آنگاه» قید است و تأثیری بر جمله‌ی بعد از خود نمی‌گذارد.

۴: صاحب نظران کلمات مورد بحث را تحت عناوین مختلف ذکر کرده‌اند، برای نمونه شفایی این ترکیبات را تحت عناوین حرف ربط و پیوندک‌ها می‌آورد، مشکوة الدینی به این ترکیب‌ها «حرف ربط قیدی» گوید و خانلری ذیل قیدهای مرکب اظهار می‌کند که: «شاید

اصطلاحات عربی را آن هم در غیر معنی خود وارد دستور زبان فارسی کنیم؟ باری مفهوم (حرف) عربی در مورد همه [ی] حروف ربط مصداق ندارد به عبارت دیگر همه [ی] واژه‌هایی که زیر عنوان حرف ربط در دستورها آمده‌اند حرف نیستند. فی المثل چون (=وقتی که) چگونه می‌نواند به مفهوم عربی آن باشد در صورتی که خود دستور دانان عربی معادل آن یعنی لما و اذا را اسم شمرده‌اند و در انگلیسی و فرانسه نیز معادل این کلمه (quand, when) قید ربطی (relative adverb) به شمار رفته است.^۴

مانیز با این گفته موافقیم که نمی‌توان همه‌ی این واژه‌ها را حرف ربط نامید؛ اما در مورد «چون» باید بگوئیم که این کلمه، از نظر ما و در طبقه بندی ما جزو حروف ربط قرار می‌گیرد.

۴: در تقسیم‌بندی ما سه نوع ترکیب وجود دارد: الف) چندان که، زمانی که، جایی که، هنگامی که، مادامی که، همان‌طور که، همین که، آن‌گاه که، اکنون که، بعد از آن که، و ... بی) اگر (که/چه)، هر چند (که)، زیرا (که)، چون (که)

ب) هر وقت که، هر جا که، وقتی که، هر قدر که، ...

به نظر ما ترکیب‌های گروه (الف) همگی قیده‌های موصولی هستند، زیرا اولاً، «که» در آنها قابل حذف نیست، ثانیاً بیانگر یکی از مفاهیم قیدی هستند، ثالثاً جمله‌ی پیرو قیدی می‌سازند، مانند:

گفتند ما را باید که امامی بحق باشد، چنان که سنت مصطفی صلی الله علیه

(تاریخ سینان)

یارب ز باد فتنه ننگه دار خاک فارس
چندان که خاک را بود و باد را بقا
(گلستان، فروغی)

همین که صاغر زرین خود نهان گردید
هلال عید به دور قدح اشارت کرد
(حافظ، فزونی)

آنکه که تودیدی غم نانی داشتم و امروز
نشویش جهانی.

(گلستان، فروغی)

اکنون که شد درست که تو دشمن منی،
(دیوان ناصر خسرو)

بر گردش بایستاد، بعد از آن که سرش به
لگد پست کرد.

(مجموع التواریخ و النقص)

مادام که تو در بند آن باشی که چه خورم که
حلقم را خوش آید و چه گویم که خلق را از من
خوش آید از تو حدیث حق نیاید.

(سعدی)

در ترکیب‌های گروه (الف) گاهی بین جزء
مفهومی (قید) و عامل ربطی (که) فاصله
می‌افتد:

آنکه بگویمت که دو پیمانہ در کشم

نکته‌ی دیگر این که اگر «که» را حذف کنیم
ترکیب تبدیل به قید خواهد شد و در این صورت
چون جمله‌ی پیرو قیدی نمی‌سازد؛ بنابراین،
صرفاً یک قید است؛ نه قید موصولی. ولی از
ترکیبات گروه (ب)، «که» قابل حذف است
بدون آن که در کلام و مفهوم ترکیب خللی وارد
شود:

همان کین هر مز کنم خواستار
اگر که اندر ایران منم شهریار
(فردوسی)

و هر وقت که به زیارت تربت آن دوست
رود حسرتی بخورد هر چند که آن نه او بود.
(قاپوستانه)

به نظر ما ترکیبات گروه (ب) حرف ربط
هستند؛ زیرا در آنها «که» قابل حذف است و فاقد
ارزش گرامری می‌باشد؛ و کلمه‌های «اگر»،
«اگر چه»، «هر چند»، «زیرا» و «چون» بدون وجود
«که» ربطی نیز عامل ربط دهندگی هستند و از
حروف مخصوص جمله‌های پیرو ساز
می‌باشند.

ترکیبات گروه (پ)؛ یعنی،
«هر وقت که»، «هر جا که»، «وقتی که»، «هر قدر
که»، «... همگی دارای مفاهیم قیدی
هستند، ولی بر زمان و مکان و مقدار
نامعین و مبهم دلالت دارند؛ و به همین
دلیل «که»‌ی موصول از آنها قابل حذف
است و از طرفی بیانگر یکی از مفاهیم
قیدی هستند؛ و جمله‌ی پیرو نیز
می‌سازند؛ بنابراین، ترکیبات گروه (ب)
نیز مانند گروه (الف) جزو قیده‌های
موصولی محسوب می‌شوند؛ بدین ترتیب
می‌توان گفت «هر وقت (که)»، «وقتی (که)» قید
زمان موصولی و «هر جا (که)» قید مکان
موصولی و «هر قدر (که)» قید مقدار موصولی
می‌باشند.

با توجه به آنچه گفته شد:

قید موصولی: قیدی است که تشکیل شده
است از یک قید که بیانگر یکی از مفاهیم قیدی
است و دارای عامل ربطی «که»‌ی موصول
می‌باشد و جمله‌ی پیرو قیدی می‌سازد که از نظر
مفهوم، جمله‌ی پیرو را تحت الشَّماع مفهوم
قیدی خود قرار می‌دهد.

□ دسته‌ای دیگر از این گروه ربطی نیز هستند

که عامل ربطی «که» را می توان از آن ها حذف نمود ولی آنگاه از نظر کارکرد با گروه های (الف) و (ب) متفاوت می باشند از این قبیل اند: آنگاه که (آنگه که)، اکنون که، بعد از آنکه، حالی که، مادامی که و... این گروه نیز قید موصولی هستند اگر «که» با آنها همراه باشد؛ و در غیر این صورت فقط یک قید هستند ولی نه یک قید موصولی؛ مانند: بعد از آنکه آمدند می رویم. پس:

بعد از آن هلهد سخن را ساز کرد
بر سر کرسی نشد و آغاز کرد.

□ در این جا مستذکر می شویم که غیر از ترکیب های گروه (الف) و (ب) و (پ) که مورد بررسی قرار گرفت، قیدهای دیگری نیز داریم که خود عامل ربطی هم می باشند؛ این قیدها عبارتند از: پس، سپس و بعد. ما این قیدها را نیز قید ربطی می نامیم؛ بنابراین می توان گفت: قید ربطی: کلمه ای است که علاوه بر این که دارای یکی از مفاهیم قیدی است، خود عامل ربطی نیز می باشد.

۵: طبق تعاریفی که تا به حال از قید شده است، قید: کلمه ای است که یک فعل، یا یک صفت و یا یک قید دیگر را توصیف می کند. هر گاه قیدی، توصیف کننده ی فعل باشد آن را قید فعلی می گویند، و اگر توصیف کننده ی یک صفت باشد آن را قید صفت می نامند، و چنانچه قیدی باشد که قید دیگر را توصیف کند آن را قید قید می گویند.

مثال برای قیدی که فعل را توصیف می کند (قید فعل): به صدای بلند گفت.

مثال برای قیدی که قید دیگر را توصیف می کند (قید قید): او نسبتاً بلند صحبت می کند.

مثال برای قیدی که یک صفت را توصیف می کند (قید صفت): او حرفهای خیلی خوبی می زند. اما باید بگویم قیدهایی نیز داریم که توصیف کننده ی یک جمله هستند؛ برای مثال، اگر شخصی به ما بگوید:

- ایرانی ها فرهنگ دوست ترین مردم
کره ی زمین هستند؛ و شخص دیگر پاسخ دهد:

- بله. یا:
- نه. یا:
- ممکن است. یا:

- حتماً، همین طور است.

در واقع قیدهایی داریم که نه یک فعل یا یک قید یا یک صفت را توصیف کرده اند بلکه قیدهای بالا، جمله را تحدید (delimit/Limit) و تعریف (define) و یا توصیف (describ) و یا تکبیب (quality) می کند.

در منطق موجه (Modal) به جملاتی از این قبیل برمی خوریم:

احتمال دارد که کتاب روی میز باشد. و یا:
ضروری است که کتاب روی میز باشد.

جمله ها (گزاره ها) ی و جبهی احتمال دارد که «و» ضروری است که «بر روی جمله ی بعد از خود اثر گذاشته اند و در واقع همگی آنها قید جمله هستند؛ یعنی قیدهایی که جمله ی بعد از خود را تحدید و تعریف و یا تکبیب کرده اند، زیرا هر کدام از این قیدها نکته ای را درباره ی شرایط و حقیقت این جمله ها به ما می گویند و اگر بخوایم، جمله ی «کتاب روی میز است (می باشد)» را نقض کنیم باز هم بوسیله ی قیدهای نامبرده؛ یعنی همان گزاره ی و جبهی، باید این کار را انجام داد؛ برای مثال نقض جمله ی «ضروری است که کتاب روی میز باشد»، می شود:

ضروری نیست که کتاب روی میز باشد.
قید جمله ی «ضروری نیست که» به کل جمله ی بعد از خود مفهومی منفی میبخشد، است. در زبان عادی نیز وقتی می گویم:

- ایرانی ها فرهنگ دوست ترین مردم کره ی زمین هستند؛ و شخص مقابل به ما پاسخ می دهد:
- بله.

حقیقت این جمله را که «ایرانی ها فرهنگ دوست ترین مردم کره ی زمین هستند» پذیرفته ایم، و وقتی پاسخ «نه» را بر زبان می آورد، حقیقت این جمله را که «ایرانی ها فرهنگ دوست ترین مردم کره ی زمین هستند» نپذیرفته ایم؛ در واقع قید جمله های «بله» و «نه» مفهوم جمله ی بعد از خود را تحت الشماع معنای قیدی خود قرار می دهند؛ و از همین قبیل اند، قیدهای «شاید»، ممکن است، حتماً همین طور است، گمان می کنم و...

برآیند

به عبارت دیگر باید گفت:

گاهی قید فعل را توصیف می کند و گاهی یک صفت و یا قید دیگر را؛ و گاهی هم یک جمله را. قید جمله ها خود می توانند یک جمله باشند؛ و گاهی کلماتی که دارای مفهومی کامل هستند؛ ولی فعلی ندارند و می توانند از نظر تحقیقی و تحسلی بر روی جمله ی بعد از خود اثر گذارند، بدون قید و شرط؛ و مطلب آخر این که گاهی «قید جمله» می تواند یک فعل ناقص هم باشد.

پانویس ها:

- ۱) ر. ک. رشد آموزش ادب فارسی: ضمیر موصولی و اختلاف آن با حرف ربط «که»؛ پاییز ۱۳۷۶.
- ۲) ر. ک. مبانی علمی دستور زبان فارسی - شفاهی؛ صص ۱۳۹ - ۱۳۲ و نیز ص ۵۹.
- ۳) ر. ک. دستور زبان فارسی (بر پایه ی نظریه ی گنثار)؛ ص ۲۰۲.
- ۴) ر. ک. تاریخ زبان فارسی، ج ۳؛ ص ۲۶۴.
- ۵) ر. ک. دستور زبان فارسی (حرف اضافه و ربط)؛ ص ۲۳.
- ۶) ر. ک. عربی در فارسی، صص ۱۹۰ و ۱۹۱؛ و نیز صص ۱۳۵، ۱۲۷ و ۱۲۸.
- ۷) در این باره رشد آموزش ادب فارسی: ضمیر موصولی و اختلاف آن با حرف ربط «که»؛ ص ۵۱.
- ۸) مانند جمله های و جبهی «ضروری است که»

- ۹) مانند: پلی، یله، آری، خیر، ...
- ۱۰) مانند: شاید، یابد.

منابع

باطنی، محمدرضا. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی؛ امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴. همان، چهار گنثار درباره ی زبان؛ انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۳. خطیب رهبر، خلیل. دستور زبان فارسی (حرف اضافه و ربط)؛ انتشارات سعدی، تهران، چ اول، ۱۳۶۷.

شفاهی، احمد. مبانی علمی دستور زبان فارسی؛ انتشارات نوین، چ اول، ۱۳۶۲.

شریعت، محمدجواد. نشر دانش، نگاهی دیگر به غلط نویسیم؛ مراد و شهریور ۱۳۶۷.

فرشیدورد، خسرو. عربی در فارسی؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

مشکوة الدنیا، مهدی. دستور زبان فارسی (بر پایه ی نظریه ی گنثار)؛ انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۶۶.

نازل خاخری، پرویز. تاریخ زبان فارسی؛ ج ۲. نشر نو، تهران، ۱۳۶۵.

نجفی، ابوالحسن. غلط نویسیم؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چ اول، ۱۳۶۶.

راهنمای آموزش ادبیات فارسی

۳ و ۴



دربین بیخیمت و دوم درین

متن اول:

مدرسه‌ی امام شوشتری

✓ اهداف آموزشی:

سفرنامه‌های اسلامی برتری دارد: اوک از جهت وسعت دامنه‌ی جغرافیایی سفر و دوم از نظر صداقت نویسنده در بیان اوضاع و احوال ممالکی که دیده است و ثبت و ضبط آداب و رسوم مللی که در این حوزه‌ی وسیع زندگی می‌کرده‌اند.

۱- آشنایی با سفرنامه‌ی ابن بطوطه

۲- آشنایی با ویژگی‌های بارز سفرنامه‌ی ابن بطوطه

۳- آشنایی مختصر با شرح حال و شخصیت ابن بطوطه

۴- ایجاد توانایی مقایسه‌ی سفرنامه‌ی ابن بطوطه و

سفرنامه‌ی ناصر خسرو

ابن بطوطه این کتاب را به صورت داستان املا کرده و این جزئی، دهر دربار سلطان ابو عنان گفته‌های او را ملخص و منقح ساخته است. آثار دست‌کاری‌های این جزئی به دو صورت در این کتاب دیده می‌شود: اوک به صورت اظهار فضل‌ها و اضافات و دوم به صورت سقطات و تحریفات. اضافات و اظهار فضل‌های این جزئی در قسمت‌های مربوط به بلاد عربی است و سقطات و تحریفات او مخصوصاً در قسمت‌های مربوط به بلاد غیر اسلامی به چشم می‌خورد. ابن بطوطه اهل نویسندگی و ادبیات نبوده و بیان او از قید تکلفات و صنایع ادبی آزاد است. این جزئی به خیال خود برای این که رنگ و جلایی به گفتار ساده‌ی ابن بطوطه بزند، رحله‌ی این جیب‌بر را به مثابه‌ی سرمشق خود برگزیده و در آغاز فصل مربوط به هر یک از بلاد عربی، عبارات مسجع و متصنع این جیب‌بر را در توصیف آن شهر عیناً نقل کرده است. برای آشنایی بیشتر، بخشی از این سفرنامه را می‌خوانیم:

✓ شناسنامه‌ی درس: قالب: نشر/محتوا: توصیف/نوع:

سفرنامه/نویسنده: ابن بطوطه/ مترجم: محمد علی موحد

✓ شیوه‌های تدریس: ۱- خواندن بخش‌هایی دیگر از

سفرنامه‌ی ابن بطوطه و پیرلوتی ۲- نشان دادن اصل کتاب‌ها

به دانش‌آموزان ۳- روش پرسش و پاسخ برای مقایسه و آشنایی

با ویژگی‌های نثر درس ۴- به کار بردن روش توضیحی

✦ مفاهیم و نکات اساسی درس:

۱- سفرنامه‌ی ابن بطوطه: این کتاب از دو جهت بر دیگر

آبادان

عبادان قریه‌ی بزرگی است که در زمین شوری واقع شده و فاقد عمارت و آبادی می‌باشد. عبادان معبدها و ریباط‌ها و مسجدهای متعدد دارد و فاصله‌ی آن تا ساحل دریا سه میل است. در ساحل دریا تکیه‌ای وجود دارد که آن را به خضر و الیاس - علیهما السلام - نسبت می‌دهند و رو به روی آن تکیه خانقاهی واقع است. چهار تن درویش با فرزندان خود خدمت تکیه و خانقاه را بر عهده دارند و گذران آنان از نذوراتی است که از مردم می‌رسد و هر کس از آنجا بگذرد صدقه‌ای به درویشان می‌دهد. در آن خانقاه شنیدم که عابدی بزرگوار در عبادان وجود دارد که با احدی معاشرت نمی‌کند، ماهی یک بار لب دریا می‌آید و به اندازه‌ی قوت یک ماهه خود صید می‌کند و می‌رود و تا یک ماه دیگر کسی او را نمی‌بیند و سالیها است که به این طرز زندگی می‌کند.

در عبادان کاری نداشتیم جز این که عابد مذکور را ببایم و زیارت کنم. همراهانم در مساجد و معابد به نماز مشغول شدند و من به سراغ او رفتم و وی را در مسجد ویرانه‌ای یافتیم که نماز می‌خواند. در کنارش نشستم. نماز را به وجه اختصار پایان داد و پس از سلام دست مرا گرفت و گفت: «خدا در دنیا و آخرت به مراد دلت برساند!» اینک شکر خدا می‌کنم که در دنیا به مراد خود که سیر و سیاحت در اقطار عالم باشد نائل شدم و تا جاهایی رفتم که کسی را همانند خود نمی‌شناسم اما کار مراد اخروی بازمانده که در آن باره نیز به لطف و عفو خدا امید زیاد دارم.

چون پیش همراهان بار گشتم قصه‌ی ملاقات خود بگفتم و جایگاه عابد را با آنان به نمودم، بدیدنش شگفتند لیکن نشانی از او نیافتند و از این داستان سخت در شگفت ماندند. شامگاهان به خانقاه باز آمدیم و شب را در آنجا بسر بردیم. پس از نماز خفتن بود که یکی از همان چهار درویش سابق الذکر پیش ما آمد. این درویش هر شب به عبادان رفته، پس از آنکه چراغ‌های مساجد را برمی‌افروزد به خانقاه باز می‌گردد. وی در عبادان عابد را دیده بود. عابد یک عدد ماهی تازه به درویش داده و گفته بود: «این را به آن مهمانی که امروز وارد شده است برسان». درویش پرسید: کدامین از شما بوده که با شیخ ملاقات کرده است؟ گفتم: من بودم. گفت: شیخ نوزا به این ماهی مهمان کرده است. من شکر خدا را به جای آوردم. درویش ماهی را پخت و چمگلی از آن خوردیم، من در عمرم ماهی به آن خوبی نخورده بودم. بر دلم گذشت که باقی عمر را در ملازمت خدمت شیخ به سر برم ولی نفس لجوج مرا از این عمل بازداشت.

۲- بینی که در انتهای درس آمده، از طبیات سعدی است و چون در آواز خوانی آن را به صورت چهار باره و مصرع فرانت

می‌کردند، به این صورت ضبط شده است. اصل آن چنین است:

نادل به مهرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام

چون در نماز اسناده‌ام، گویی به محراب اندری

۳- سیراف کنونی یکی از شهرهای استان بوشهر و در نزدیکی بندر ظاهری است.

✓ منابع مهمی در این باب:

- ۱- سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ترجمه‌ی محمد علی موحد، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ۸۰۰ صفحه.
- ۲- سیری در سفرنامه‌ها، فواد فاروقی، انتشارات عطایی، چاپ اول، ۱۳۶۱.

✓ پاسخ خودآزمایی‌ها:

۱- ابن بطوطه به چه رسمی در نماز جماعت شوشتر اشاره کرده است؟

به این رسم که ایرانی‌ها سؤالات خود را در رقع‌ها می‌نوشتند و آن را به امام جمعه می‌رساندند. وی رقع‌ها را جمع می‌کرد و در پایان به سؤالات پاسخ‌های مناسب می‌داد.

۲- دو نمونه از توصیف‌های جزئی ابن بطوطه را در متن بیابید.

توصیف‌های جزئی از ویژگی‌های این سفرنامه است و نمونه‌های زیادی در درس وجود دارد؛ مثل توصیف غذای مدرسه‌ی امام شوشتری.

۳- در جمله‌ی «مردم این جزیره»، از اشراف فارس هستند، واژه‌ی فارس به چه معنی است؟
ایران.

✓ چند خودآزمایی نمونه:

- ۱- یک نمونه اعراف در درس بیابید.
- ۲- دو نمونه از ویژگی‌های نثر این درس را بیان کنید.
- ۳- چند بیت دیگر از طبیات سعدی را در کلاس بخوانید و آن‌ها را معرفی کنید.
- ۴- سفرنامه‌ی ابن بطوطه را با سفرنامه‌ی ناصر خسرو مقایسه کنید.

هفتن دوم:

به سوی تخت جمشید

✓ اهداف آموزشی:

- ۱- آشنایی با سفرنامه‌ی پیرلوتی
- ۲- آشنایی مختصر با شرح حال و آثار پیرلوتی



خانه کرده است، در کرانه‌ی هر دریا که بر آن پای می‌نهد، آرام کند.

۲- کتاب «به سوی اصفهان» گرچه به ظاهر سفرنامه‌ای است که پیرلوتی در آن، از گردش در ایران و سفر خود از دریای فارس تا بحر خزر سخن گفته ولی در واقع یک کتاب ادبی و حاوی قطعاتی ادبی است و در مجموع نابلوهایی توصیفی است در وصف ایران که مناظر و صحراها و کوه‌ها و دشت‌ها و شهرهای ایران را بس‌زیبا و دل‌نشین به‌وصف می‌کشد. پیرلوتی ناظری دقیق و توصیف‌گری تواناست که چیزی از نظر دقیق او پنهان نمی‌ماند و چون شروع به توصیف می‌کند پنداری، خود نیز به دنبال شور و احساس آفریده‌ی خویش به‌عالمی دیگرمی‌رود. هنگامی که از کنار کوه‌های داغ و عریان می‌گذرد یا دشت‌های پر از شقایق و نرگس در برابر او پدیدار می‌شود، همه را چون ستغاشی دقیق که کوچک‌ترین چیزی از نظرش دور نمی‌ماند، نقاشی می‌کند و خود نیز بالذتی بسیار عمیق در این توصیف شریک می‌شود. از توصیفات اوست: «در پشت سر، فصبه‌ی بر از جان با اشباح و ابرهای طلایی و نخل‌های سیاه از ما دور می‌شود و ما باز در میان بیابان قرار می‌گیریم؛ بیابانی که به تدریج وحشتناک‌تر می‌شود و کم‌کم ترس ما را فرامی‌گیرد. سوراخ‌ها، گودال‌ها و شکاف‌ها، زمین‌های پر دست‌انداز پست و بلند و سنگ‌های بزرگ شکسته و غلستان، انسان را به وحشت می‌اندازند...» (ص ۳۹)

کتاب «به سوی اصفهان» مخلوق چنین شخصیت باارزی است و او در حالی این صورت‌های بدیع و زیبا را می‌آفریند که در درونش درد عشق‌والم می‌جویند. برای آشنایی بیشتر با نثر نوشته و زیبایی‌های آن بخشی از این کتاب را می‌خوانیم:

یگفتنی‌ها ۲۹ آوریل

صبح زود است. به اتفاق حاجی عباس در خارج شهر هستیم. دو یا سه روز دیگر از این راه به سوی اصفهان حرکت می‌کنیم و دیگر هیچ وقت باز نمی‌گردیم. این جاده، وسیع و مستقیم است و از میان مساجد و گورستان‌های آرام و ساکت می‌گذرد. چند جویبار و گودال، عرض راه را قطع می‌کنند. ولی این موضوع اهمیتی ندارد؛ زیرا گذراندن درشک از آن جا دشوار نیست. پرندگان بهاری به‌نغمه سران می‌مشغولند. هوا مانند همیشه بسیار خوب و آسمان صاف است. در پای کوه‌های عظیمی که افق را از اطراف محدود ساخته و روی تپه‌های نزدیک، قشر سبز رنگی نمایان است.

سپس از جاده‌های فرعی به سوی آرامگاه شاعر شیروین سخن ایران - که در ششصد سال پیش می‌زیسته و سخنش سهل

۳- آشنایی با ویژگی‌های سفرنامه‌ی به سوی اصفهان

۴- ایجاد توانایی نتیجه‌گیری از پیام‌های درس و بیان چند

ویژگی مهم برای سفرنامه‌ها

✓ شناسنامه‌ی درس: قالب: نثر / محتوا: توصیف
تخت جمشید / نوع: سفرنامه / نویسنده: پیرلوتی / مترجم:
بدرالدین کتابی

✓ مفاهیم و نکات اساسی درس:

۱- پیرلوتی نویسنده و جهان‌گرد فرانسوی در سال ۱۸۵۰ در شهر روفنور به دنیا آمد. او مدت ۷۳ سال زندگی کرد و در سال ۱۹۲۳ در هندای چشم از جهان پوشید. شهرت لوتی بیشتر در رمان نویسی است. او افسر نیروی دریایی فرانسه بود و به همین دلیل به شرق و شرق میانه سفر کرد. تأثیری پذیرداری از دیدار این ممالک پایه و مایه‌ای شد که وی رمان‌ها و آثار خود را بر اساس آن‌ها طرح‌ریزی کرد.

نخستین رمان لوتی به نام Axiyade (۱۸۷۹) او را به شهرت رسانید. کتاب «ماهگیر ایسلندی» (۱۸۸۶) او با اقبال فراوان روبه‌رو شد و توفیقی عجیب به دست آورد. یک سال بعد کتاب «مادام کریستم» را منتشر کرد. به این ترتیب راه برای عضویت وی در فرهنگستان فرانسه در سال ۱۸۹۱ هموار شد. از این به بعد، هر سال دست‌کم یک اثر وی انتشار می‌یافت که اغلب به صورت رمان بود. «به سوی اصفهان» در سال ۱۹۰۴ و رمان بسیار دل‌پذیر «دل‌شدگان» در سال ۱۹۰۶ منتشر شد. اساس موضوعات این کتاب‌ها عشق و شیدایی است و نویسنده با طرح این گونه مسائل می‌خواهد اندوه جانگداهی را که در درون‌جانش

و ممتنع است - حرکت می کنیم. همه کس، شرح حال حافظ را می داند. غزلیات حافظ - که مانند غزل های سعدی شهرت دارد - تا امروز شهره ی خاص و عام و مورد پسند و مطبوع طبع عارف و عامی است و چار واداران بی سواد ایران - که به هنگام راه بردن کاروان ها اشعار او را زمزمه می کنند - به همان اندازه از این غزلیات لذت می برند که خواص و اهل ادب از آن بهره می گیرند. روی آرامگاه این شاعر، سنگ شغافی قرار دارد که عباراتی روی آن کنده شده است. آرامگاه، در میان محوطه ی دل انگیزی قرار دارد که در خیابان های آن، درختان نارنج - که اکنون غرق در گل است - کاشته شده است. باغچه های گل سرخ و حوض ها و فواره های آب نیز در آنجا دیده می شود. این باغ که در آغاز متحصراً به آرامگاه سخن سرای نامدار پارسی اختصاص داشته، به تدریج و با گذشت قرن ها تبدیل به گورستانی شده است که همه آرزو داشته اند در آن به خاک سپرده شوند. چنانکه مریدان حافظ بر حسب وصیت و میل خود در آنجا دفن شده اند و اکنون گورهای سفید آنان در میان گلها به چشم می خورد.

شگفتا! شاید از این که در چنین بامدادی این جا را دیده ام، رنج های سفر، صعوبت های شبانه، بیداری ها، گرد و خاک ها و حشرات را فراموش کرده ام! تحصیل آن رنج ها به این پاداش می آرزود. واقعاً در این شهر شیراز جادو و سحری وجود دارد که بازیان های غربی ما قابل توصیف نیست. اکنون حالت شوق و جذبه ی شاعران ایرانی و وسعت دامنه ی خیال آنها را درک می کنم: گویندگان مزبور خواسته اند این مسرت و نشاط سحرآمیز را نشان دهند؛ از این جهت، گفته هایشان ابهام دارد ولی به نحوی کاملاً شایسته رنگ آمیزی شده است.

دورتر از این جا، آرامگاه «سعدی» - که در سال ۱۱۹۴ میلادی (تقریباً دو قرن پیش از حافظ) در شیراز منولّد شده - قرار دارد. اشعار سعدی از سروده های حافظ ساده تر و کمتر اغراق آمیز است. شیخ سعدی در مغرب زمین بیش از حافظ شهرت دارد. خوب به یاد دارم که در هنگام جوانی خواندن ترجمه ی قطعه ای از «گلستان» او مرا فوق العاده خرسند ساخت. در اینجا، کودکان خردسال اشعار سعدی را می خوانند.

این ایران که هیچ چیز آن - نه شکل اندیشه ها و نه زبانش - تغییر نمی کند و هیچ موضوعی در آن فراموش نمی شود، برای شاعران، جایگاهی مطلوب و دلپسند است. در کشور ما - جز ادبا و نویسندگان - هیچ یک از مردم عادی، از شعرای فزون وسطا که با سعدی همزمان بوده اند، یاد نمی کند. چه کسی از شاعر گر انقدر ما «روناسار» سخنی بر زبان می آورد؟

قبر شیخ سعدی در یک بنای ساده ی گورستانی قرار دارد و باینکه در قرن گذشته تعمیر شده، آثار فرسودگی و کهنگی از آن

هویدا است. در باغچه های اطراف آرامگاه گل سرخ فراوان است. گذشته از گل هایی که مخصوصاً برای آرامگاه شاعر کاشته اند، در طول راه باریکی که به مقبره ختم می شود، گل های خود رو، پر چین کوچکی ایجاد کرده است. بلبلان زیادی در میان درختان بیشه ی کوچکی که در این محوطه وجود دارد، آشیانه ساخته اند.

در بازگشت، هنگامی که به شهر شیراز وارد می شویم، ابتدا به بازار زین سازان می رسم. این قشنگ ترین بازار شهر است و به رواق بی انتهای کلیسا شباهت دارد. این بازار در آخرین دوران رونق و شکوه شیراز، یعنی در اواسط قرن هیجدهم میلادی به وسیله ی «کریم خان زند» ساخته شده است. این سردار رشید، شهر شیراز را با بنیخت خود قرار داد و شکوه و ترقی گذشته را از نو در میان این حصار کهنه به وجود آورد. بازار مورد بحث، خیابان درازی است که با آجرهای خاکستری رنگ ساخته شده. طاقش بسیار بلند است و از تعداد زیادی گنبد کوچک تشکیل می شود. از پنجره های بیضی شکل گنبدها نور کمی وارد بازار می گردد. گاهی یک شمع کوچک - مانند تیری طلایی رنگ - بر روی قالی ابریشمی گران بها یا زین حاشیه دار زیبا و یازنان سیاه پوشی که رو بند سفید بر چهره دارند و دسته های گل سرخ را برای فروش عرضه می کنند می افند.

بعد از ظهر خوش بختانه موفق شدم به مسجد کریم خان (مسجد وکیل) وارد شوم. روز به روز، سوء ظن مردم نسبت به من کم می شود. بی شبهه اگر مدتی در اینجا بمانم، اجازه ی ورود به همه ی محل هایی را که اکنون دخول به آنها کاملاً برایم ممنوع است خواهم یافت. مردم این شهر نسبت به من بسیار ملایم و مهربانند. در سراسر ایران، درهای بزرگ مساجد و مدارس، از روی یک انگو ساخته شده است؛ به این ترتیب که همیشه طاق بیضی شکل عظیمی وجود دارد که سرناپای آن از آجر درست شده است و هیچ افزار کاری تزیینی یا نایب طره ای که خطوط ساده و بی آرایش آنها از یکنواختی خارج سازد مشاهده نمی شود اما همه ی سطح آن - از پایین تا بالا - یکسره از میناهای زیبا و گوناگونی پوشیده شده است.

درب مسجد کریم خان هم به همین سبک و شیوه ساخته شده است و با این که بیش از دو قرن از بنای آن نمی گذرد، بسیار کهنه به نظر می آید، بعضی از قسمت های روپوش مینایی آن افتاده و سوراخهایی به وجود آمده که از درون آنها گل ها و علف های سبز سر بیرون آورده است.

هزاران نقش و طرح گوناگون و به هم آمیخته، ولی با رنگ آمیزی هائی زیبا - که ایرانیان از چندین قرن پیش برای لباس های پشمی و ابریشمی خود ابداع کرده اند - عیناً بر روی

کاشی‌ها به کار رفته و تمام دیوارها را از بالا تا پایین پوشانده است اما در بعضی نقاط، گل‌های هزاره‌ها داخل طرحها شده و در حقیقت آن‌ها را شکسته است. هر یک از آنها مجموعه‌ای است از رنگ‌آمیزی‌های ملیح ساده و بی‌آلایش بدوی؛ گویی تمام دیوارهای این محوطه از قالی‌های ایرانی با رنگ‌هایی متنوع و منغیر پوشیده شده است. شکاف‌های عمیقی که در نتیجه‌ی زمین‌لرزه و حرکت مسجد پدیدار گردیده است، به درزها و پارگی‌هایی می‌ماند که در یک پارچه‌ی گران‌بها پدید آمده باشد. گمان نمی‌کنم که پیش از من، گروه زیادی از اروپاییان توانسته باشند به یکی از مساجد شیراز وارد شوند. فردا به عنوان زمان حرکت ما از شیراز تعیین شده است ولی به نظر نمی‌رسد که این امر عملی گردد؛ زیرا چاروادار، پس از مشاهده‌ی بارهای من می‌گوید: «این‌ها خیلی زیاد است.» سرانجام حاضر به بردن مانعی‌شود. ناگزیر، فرد دیگری را باید پیدا کرد. من کم‌کم دارم به این شهر عادت می‌کنم: تنها بیرون می‌روم، در پیچ و خم‌های کوچه‌های تاریک سرگردان نمی‌شوم، در میدان مسجد و حصار ویران شهر، در قهوه‌خانه‌ی کوچکی که هر روز عصر به آن جامی‌روم سرا با گرمی می‌پذیرند، و فوراً غلبان می‌آورند و ضمناً برای معطر شدن آب غلبان، بهار نارنج یا دو سه گل سرخ در کوزه‌ی آن می‌اندازند. هنگام غروب به خانه‌ی باز می‌گردم. چون ارتفاع اینجا از سطح دریا زیاد است، در این موقع سال، یعنی در ماه آوریل هوا به محض فرو رفتن خورشید، سرد می‌شود و با وجود آهنگ نافذ و مؤثر دسته‌ای چلچله که در فضا با صدای اذان می‌آمیزد به هنگام غروب، اندوه خاصی به این شهر حاکم می‌شود که دل انسان را می‌فشارد.

امشب، هنگامی که تنها به خانه‌ی باز می‌گردم، هلال باریک ماه را در گوشه‌ای از آسمان که به شکل صدفی آبی‌رنگ است، میان دو تیغه‌ی دیوار مشاهده می‌کنم. ماه نو، نخستین ماه عزاداری ایرانیان است. در راه، به شمار زیادی از زنان سیاه‌پوش نقابدار برخورد می‌کنم که به آرامی از کنار من می‌گذرند. سرانجام به در خانه می‌رسیم. این در - مانند سایر درهای اطراف - پوشیده و کتیف ولی به وسیله‌ی آهن محکم شده است. در سکوت و تاریکی شب صدای در کوب آن با آوایی معمولی در گوش من طنین‌انداز می‌شود.

۳- بدرالدین کتابی: وی یکی از مترجمان توانای ایران بود که در نیم‌مرداد ۱۳۶۶ از دنیا رفت. آثار او دل‌انگیز و در نهایت صحت و انشان است و ترجمه‌هایش غالباً از اصل نیکوتر و بهتر به نظر می‌رسد. کتاب‌های «فروغ خساور در زندگی و آیین رهبانیت بودا» اثر «هرمان الدنبرگ» و «اخلاق اثر دکتر «پیرزانه»

را از فرانسه و کتاب «پیرامون سیره‌ی نبوی» اثر دکتر طه حسین و رساله‌ی «آداب المتعلمین» را از عربی به فارسی ترجمه کرده است. بدرالدین کتابی سفرنامه‌ی به سوی اصفهان را نخست در سال ۱۳۲۳ از فرانسه به فارسی برگرداند و در باورقی روزنامه‌ی «نقش جهان» اصفهان چاپ کرد و سپس در سال ۱۳۲۴ آن را در قالب کتاب منتشر نمود.

۴- میفیس: این کلمه یونانی شده‌ی یغنی از زبان قبطی است. به شهری که در مصر قدیم در کنار رود نیل واقع بود، اطلاق می‌شد و امروز شهری در ایالات متحده‌ی امریکای شمالی است.

✓ منبع کمکی (۱):

به سوی اصفهان، پیرلوتی، ترجمه‌ی بدرالدین کتابی، اقبال، ۱۳۷۲.

✓ پاسخ خودآزمایی‌ها:

۱- نویسنده‌ی «به سوی تخت جمشید» غروب را چگونه توصیف کرده است؟

در دوزخ این توصیف دیده می‌شود: اول: خورشید به تدریج پایین می‌رود و سایه‌های ستون‌ها و هیکل‌های پاسبانان، روی خاک این زمین و ایوان سلطنتی دوازده می‌شود. دوم: روز در آغوش آسمان زیبا و سبز رنگ بدرود حیات می‌گوید. در آسمان رشته‌های یاریکی از ابرهای کوچک به شکل عقین قرمز دیده می‌شود.

۲- برداشت مسافر شاعر را در درس «به سوی تخت جمشید» با قصیده‌ی ایوان مداین خاقانی به مطلع زیر مقایسه کنید.

هان‌ای دل عبرت بین از دیده غیر کن
ایوان مداین را آینه‌ی عبرت دان

وجوه اشتراک: دعوت به عبرت‌گیری از بغایای کاخ‌های پادشاهان، بادآوری شکوه و عظمت ناپایدار دربارها و... / وجوه اختلاف: اولی به نثر و دومی به شعر هدف و مقصود خود را بیان کرده‌اند. اولی نقل قولی از یک شاعر و دومی به طور مستقیم سروده‌ی یک شاعر ایرانی است.

✓ چند خودآزمایی نمونه:

- ۱- چند نمونه از توصیف‌های زیبای نویسنده را نشان دهید.
- ۲- دو نمونه از ویژگی‌های نوشته‌ی پیرلوتی را بیان کنید.
- ۳- قصیده‌ی ایوان مداین خاقانی را در کلاس بخوانید.
- ۴- ساخت درس سفرنامه‌ی ابن بطوطه را با سفرنامه‌ی پیرلوتی مقایسه کنید.

سیر تألیف بلاغت و بیع

بلاغت به صورتی جدی و مدون با عبدالقاهر جرجانی (قرن ۵) شروع می‌شود. وی دو کتاب دارد: اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز، و با این که ایرانی بوده، کتب خود را به زبان عربی تألیف کرده است.

بعد از او شیخ عبدالقاهر سکاکی (اواخر قرن ۶ و اوایل ۷) کتاب مفتاح العلوم را نوشته است. در قرن هفتم، خطیب فرویزی، مفتاح را تلخیص کرده و نام آن را تلخیص المفتاح گذاشته است. سپس خود، آن را شرح کرده و آن را الايضاح نام نهاده است.

بعد از خطیب، چندین نفر این کتاب را شرح کرده‌اند که معروف‌ترین آنها سعدالدین نغستارانی است. (قرن ۸) و قطب الدین شیرازی (قرن ۷ و ۸). کتاب مفتاح، همه‌ی علوم بلاغت را دربردارد قسمتی هم از آن درباره‌ی بدیع است، البته قبل از شیخ عبدالقاهر، کسان دیگری نیز بوده‌اند مانند جاحظ بصری و ...

در قرن سوم کتابی به نام البدیع از عبدالله بن معتر تألیف شد که در آن کتاب نویسنده ۱۷ صنعت نام برده است. در قرن پنجم نصر بن حسن مرغینانی کتاب مجالس الکلام را نوشته است. محمد بن عمر رادویانی بر اساس کتاب اخیر، کتاب ترجمان البلاغه را در قرن پنجم و سپس رشید وطواط حدائق السحر را در قرن ششم بر اساس ترجمان البلاغه تألیف کرده است. در قرن هشتم

معانی و بیان

□ الهه شیرویل- شیرواز

جسته و این، از محاسن فراموش نشدنی کتاب اوست زیرا از این راه، اشعار عمده‌ای از شاعران و نام بسیاری از گویندگان قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را که فراموش شده بودند یا ابیات بسیار معدودی از آنان در دست بود، به دست می‌آوریم.

ترجمان البلاغه (شامل ۷۲ فصل است که حاوی مطالب متنوعی است به عنوان نمونه مواردی ذکر می‌شود: فصل ۱ تا ۶ فی التصبیح فصل ۷-۹ فی المقلوب ... ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ فی الاعانت و ... فی الاستعاره ۱۷ تا ۲۲ فی التثبیب ۲۳-۲۴ فی تنسیق الصفات، فصل ۲۹-۳۰ فی تأکید المدح بمایشبه الذم و ...

**بدایع الافکار
فی صنایع الأشعار، میرزا
حسین واعظ کاشفی
سیروازی، قرن ۹**

این کتاب شامل دیباچه‌ای نسبتاً مفصل و دو باب است: باب اول در صنایع شعری است و باب دوم در بیان عیوب نظم و یک خانمه آمده است.

این کتاب، گسترده‌ترین و پرمایه‌ترین کتابی است که در پهنه‌ی ادب پارسی و زمینه‌ی آرایه‌های ادبی نوشته شده است.

در این کتاب از آرایه‌هایی سخن رفته است که نشانی از آن‌ها در دیگر کتاب‌های بدیعی نمی‌توان یافت. واعظ کاشفی از کتاب‌های بدیعی پیشین به ویژه از حدائق السحر رشید وطواط و المعجم فی معایر اشعار المعجم

برمی‌آید که بهتر باشد و این نقایص را نداشته باشد و لذا به تحریر حدائق السحر می‌پردازد. مدت‌های مدید می‌گذرد بالاخره با کشف نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه‌ی فاتیح استانبول حلقه‌ی مفقود شده‌ی مؤلف پیدا می‌شود چون مؤلف به صراحت در آغاز کتاب خود را معرفی کرده است.

ترجمان البلاغه مانند بسیاری از کتب علمی هم عصر خود از اعجاز ابجاز به حد وافر بهره برده، در این شیوه‌فردی تند رفته و احیاناً به ابجاز مخل انجامیده است از جمله مؤلف هفتاد و سه فصل کتاب را با تعریف و شواهد در ۱۲۸ صفحه گنجانده است.

عیب دیگر این که در صورت اندک غفلت از طرف ناسخ یا مصحح، سلسله‌ی عبارات و مهره‌ی الفاظ چنان برهم می‌خورد که موجب سقاطات زبان بخشی می‌شود.

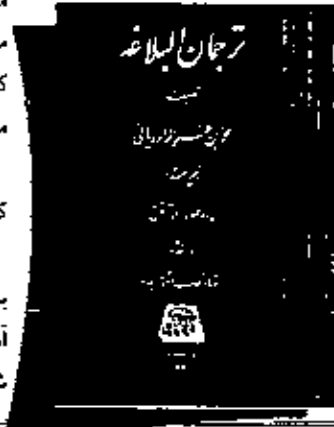
شیوه‌ی رادویانی در نگارش کتاب:

رادویانی در هر یک از صنایع بعد از مختصری که در شرح آن آورده به ذکر شواهد متعددی از شاعران با ذکر نام آنان مبادرت

شمس قیس المعجم را فراهم می‌آورد. در قرن هشتم شرف الدین رامی کتاب حدائق الحدائق یا حدائق الحقایق را می‌نویسد و تارویگان ماهر که آمده‌اند تنها در اصول بلکه حتی در فروع ریزه‌خواران این بزرگان سلف بوده‌اند.

**ترجمان البلاغه تصنیف
محمد بن عمر رادویانی قرن ۵**

این کتاب بعد از اسلام به فرخی منسوب بوده، رشید وطواط در سال ۵۷۳ در مقدمه‌ی حدائق السحر از این کتاب یاد کرده، می‌گوید: «ابیات شواهد آن کتاب را بس ناخوش دیدم، همه را از راه تکلف نظم کرده ... به همین علت در پی نوشتن کتابی



شمس قیس بهره‌ی بسیار جسته است.

اسرار البلاغه للشیخ الامام عبدالقاهر جرجانی، متن عربی، ۶۸۵ صفحه

مندرجات:

فهرست

مقدمه

اللفظ و المعنی، رجوع الی استحسان الی اللفظ، التّجنیس الواقع من غیر قصد السّجع فی کلام القدماء...

غرض المؤلف، القول علی التّشبیہ و التّمثیل و الاستعاره بالاجمال

سبب البداهة بالاستعاره و انضمامها، الاستعاره غیر المفیده، ضروب الاستعاره

ماخذ التّشبیہ فی الاستعاره...

نقل الکلام الی الفصول فی حقیقه التّشبیہ و التّمثیل، الفرق بین التّشبیہ و التّمثیل

التّشبیہ عام و التّمثیل اخصّ منه، استقصاء التّفصیل فی بیت آخر لابن المعتز و لابی نواس

اعکس التّشبیہ... الاستعاره و المبالغه و...

صورت خیال در شعر فارسی، دکتر محمد رضا شفیعی، کدکنی، ۷۳۲ صفحه، تحقیق انتقادی در تطور ایمازهای شعر پارسی و سیر نظریه‌ی بلاغت در اسلام و ایران

مندرجات:

۱- تجربه‌ی شمری، تخیل، خیال و تصویر- عناصر معنوی شعر- محاکات و تخیل و خیال-

... نقد آراه قدما درباره‌ی صور خیال- مرز حقیقت و مجاز- صور مجاز- صور خیال در مباحث بدیع- اغراق و مبالغه- کنایه- تشخیص- محور عمودی و افقی خیال- هماهنگی تصویرها- تأثیر ردیف در صور خیال- اسطوره‌ها در صور خیال- حرکت و ایستایی در صور خیال- عنصر رنگ و حسّامیزی- صیغه‌ی اشرافی صور خیال در شعر- رنگ سپاهی تصویرهای غنایی (تأثیر عنصر ترک و زندگی سپاهی در صور خیال گویندگان)- عناصر طبیعت در صور خیال- تأثیر صور خیال شاعران عرب

۲- بررسی صور خیال در انواع شعر فارسی- مراحل شعر فارسی از نظر صور خیال-

خصایص عمومی صور خیال در شعر فارسی دوره‌ی اول و دوم-

صور خیال در شعر رودکی، دقیقی، کسایی، منجیبک، در شاهنامه، عیوقی، خصایص عمومی صور خیال در شعر فارسی دوره‌ی سوم- عصر متوجه‌ری و فخرالدین گرجانی- صور خیال در شعر فرخی، متوجه‌ری و...

کوشش نگارنده‌ی کتاب بر آن بوده است که شعر فارسی را، فقط از جنبه‌ی خاص بیان هنری، بیرون از بحث کلمات و مضامین- که بحثی است عرضی و ثانوی- با توجه به موازین نقد ادبی جدید و همچنین با توجه به اصول عقاید علمای نقد و بلاغت اسلامی، مورد مطالعه قرار دهد.

این دفتر در دو بخش فراهم آمده است: بخش نخستین به طرح

کلی و عمومی مسائل مربوط به صور خیال و نقد و تحلیل آراء علمای بلاغت اسلامی در باب بیان و شیوه‌های مختلف آن پرداخته و سیر عقاید متفکران اسلامی در این زمینه به طور تاریخی بررسی شده و میراث ارسطویی و بونانی پیش و کم در این دگرگونی و تطور نشان داده شده است.

دوره‌ی نحوی در علم عروض، بدیع، قافیه، تحقیقی میرزا آقاسی‌دواز

فهرست مطالب:

فردا در علم عروض در بیان محور و اوزان و نمونه‌هایی برای محور مختلف

فردا در علم قافیه شامل ۲۹ درس

فردا در علم بدیع شامل ۱۰۵ درس، و مطالبی از این دست را دربردارد:

تقسیم کلام به دو دسته‌ی نظم و نثر؛ نظم را بر ۱۱ قسم تقسیم کرده است: غزل، تشبیب، قصیده، قطعه، رباعی، فردا، مثنوی، ترجیع و...

صنایع لفظیه: ابداع، اعانت، التزام، تجنیس...

صنایع معنوی: ابهام، ارضاد، استعاره، اغراق و...

استعاره، ترنس شاهکس، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ اول ۱۳۷۷ ص ۱۵۹

فهرست:

مقدمه: ۱- استعاره و زبان مجازی

۲- دیدگاه کلاسیک: ارسطو، سیرون، هوراس، لونگینوس، کورنیلینوس، ریتوریکا آدهرنیوم

۳- دیدگاه‌های فرون شانزدهم، هفدهم، هیجدهم: سده‌های میانه، جان‌دان و پرگار، راموس، ... سبک ساده

۴- دیدگاه رمانتیک: افلاطون، شلی، هرذ، ویگو...

۵- چند دیدگاه قرن بیستمی: آی. ای. ریچاردز، ویلیام امپسن... زبان‌شناسی، مردم‌شناسی

۶- نتیجه، کتاب‌شناسی گزیده، واژه‌نامه‌ی فارسی-انگلیسی و انگلیسی-فارسی، نمایه

در مقدمه‌ی ناشر آمده است: این کتاب یکی از مجموعه‌های مکتب‌ها، سبک‌ها و اصطلاح‌های ادبی و هنری است که در برگیرنده‌ی حدود سی کتاب مستقل از هم است. هر یک از کتاب‌های این مجموعه را نویسنده‌ای که در زمینه‌ی مورد بحث احاطه‌ی وافی دارد نوشته است، به همین دلیل این کتاب‌ها از اعتبار و شهرتی میان‌دوستاناران ادب برخوردار بوده‌اند. به علت تنوع موضوع‌های مورد بحث در کتاب‌های مختلف این مجموعه،

سیک و نحوه‌ی ارائه‌ی مطلب به تناسب ضرورت‌های موضوع، متفاوت است؛ در هر کتاب توضیح کافی درباره‌ی تاریخچه، مبانی نظری، عوامل پیدایی، تعریف و معنا، ویژگی‌ها، نمایندگان برجسته و تأثیر سبک و مکتب یاد شده داده شده و نمونه‌هایی روشنگر از آثار مربوط به آن در خلال مطلب گنجانده شده است. درباره‌ی بسیاری از این مفاهیم تاکنون در زبان فارسی، اثری که مستقلاً و به درستی پاسخ‌گویی پرسش‌ها و ابهام‌ها باشد نداشته‌ایم. این کتاب‌ها می‌توانند به آشنایی اولیه، عمق و وسعت و دقت بیشتری ببخشند و برای دانشجویان ادبیات و سایر خوانندگان علاقه‌مند مفید باشند.

در آداب در فن معانی، بیان، جمیع، تألیف شادروان حسام العلماء آق اولی

نویسنده در آغاز، علت تألیف کتاب را چنین عنوان می‌کند:

غایت مقصود هر متکلم و خطیبی فصاحت و بلاغت است تا بتواند به قوه‌ی کلمات و انشاء آت خود، مقصودش را به سهولت طریقی به سامع فهمانیده و نتیجه‌ی مطلوب را به دست آورد.

چون برای کلام در جهت است؛ جهت لفظ و معنی، علم معانی وضع شد تا به واسطه‌ی رعایت قواعد آن متکلم از خطا در تأدیبه‌ی معنی به عبارات و الفاظ مصون بماند و علم بیان وضع شد تا از تعقیدات در معانی مورد نظر

احتراز جوید.

در مقدمه‌ی کتاب خود به تعریف فصاحت و بلاغت می‌پردازد و مطالبی که می‌آورد به این فرار است: فصاحت کلام و متکلم - علم معانی و نحوه‌ی پیدایش آن.

در ذیل این مبحث چنین می‌نگارد:

در اوایل دولت عباسی بین ادبا و علما در بیان وجه معاجز قرآن مناظراتی روی داد، این منازعه باعث شد که علمای آن عصر، قواعدی وضع نمایند و آن را میزان فضل و ادب قرار دهند.

اوگ کسی که گوی سبقت بود؛ ابا عبیده بن منبئ بود که در سال ۲۱۱ هـ. وفات نمود. وی از شاگردان خلیل بن احمد است و

بعضی از بلغا مانند جاحظ و ابن قتیبه پاره‌ای از قواعد علم معانی به دست دادند. اوگ کسی که در علم بدیع قلم فرسایی نمود عبدالله بن المعتز بن المتوکل

عباسی است. همین طور این علوم ربه ترقی بود تا عبدالقاهر جرحانی کتاب اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز را تألیف نمود. بعد

از او ابو یوسف سکاکی کتاب مفتاح را تألیف نمود، بعد از عبدالقاهر و سکاکی هر کس تألیف یا تصنیفی در این علوم کرده، گفته‌های عبدالقاهر و سکاکی را شرح و بسط داده است.

مطالبی که در این کتاب آمده است: تعریف علم معانی، موضوع و فایده‌ی آن.

فن بیان = مقدمه، موضوع، فایده

فن بدیع = مقدمه، باب اوگ - محسنات معنویه، باب دوم - محسنات لفظیه

در قلمرو بلاغت، دکتر محمد علوی مقدم

این کتاب مجموعه‌ای از مقاله‌ها، پژوهش‌ها، نقدها و بحث‌های بلاغی و تفسیری است که در طول هجده سال نوشته شده و برخی از آن‌ها در مجامع علمی و کنگره‌های بین‌المللی ایراد شده است.

در سال ۱۳۷۲ مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی این مجموعه‌ی ارزشمند را به صورت کتاب به خوانندگان ادب دوست عرضه داشته است.

مؤلف از معدود بزرگان و بزرگواران ادب پارسی و عربی است که عمری را به حقیقت در راه کسب دانش سپری ساخته است و خوشه‌ها از خرمن دانش بزرگان دین و دانش بر چیده تا خود خرمنی گشته است پربرکت. بارها رنج هجران یار و دیار را بر خویش هموار نموده و در پی کشف نکته‌ای به اقصی نقاط عالم پیر کشیده است و مقالات کتاب غالباً

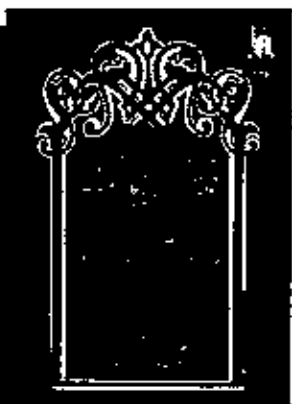
هر یک رها ورد سفری از مجامع بزرگ علمی دنیاست.

از ویژگی‌های کتاب، تدقیق و محشاکافی بی‌نظیر است در هر رشته‌ای که بدان پای می‌گذارد و این نکته صد البته جزء به مدد ذهنی سرشار - که بهترین ظرایف را در آن گردآورده است - و کتابخانه‌ای پر بار - که ارزنده‌ترین نوشته‌های دنیا را در آن جای داده است - ممکن نمی‌بود.

برخی از عنوان‌های مقالات کتاب را می‌بینیم: سر بلاغی نکرار در آیات قرآنی، قاضی عبدالجبار و بلاغت قرآن، بحثی درباره‌ی تفسیر الشیخ، قرآن و حافظ، وحدت در قرآن، اهمیت بلاغت و تطور آن، علم بلاغت در قرن سوم هجری، جاحظ و بلاغت، تأثیر دو کتاب ارسطو در بلاغت عربی، بلاغت فارسی و تطور آن با پیش گفتاری از بلاغت عربی، بحثی درباره‌ی کلمه‌ی مجاز، بحثی درباره‌ی کلمه‌ی بدیع، بلاغت در شعر ناصر خسرو، و ختم سخن به نام خاتم بیخبران با عنوان: پیامبر بزرگوار افضح العرب.

فنون بلاغت و صناعات ادبی، استاد جلال الحین همایی

جلد اوگ شامل مطالبی از این قبیل است: کلام ... متون بلاغت، ضعف تألیف، منابع اضافات، صنایع لفظی بدیع، تصحیح، موازنه، ترصیح، تجنیس، طرد و عکس، خاتمه فن بدیع در انواع شعر فارسی، بیت، مصرع، تشبیه، فرد، فصیحه



و ...

جلد دوم راجع به صنایع معنوی: تشبیه، انواع تشبیه، حقیقت، مجاز، استعاره و اقسام آن، کنایه، مراعات نظیر، ایهام و ... انواع سرفات ادبی و بیان یازده اصل کلی در انواع سرفات ادبی، مصطلحات ادبی: اجازه، اجزاء بیت، اطناب و ...

نگاهی به کتاب:

نویسنده در مقدمه‌ی جلد اول می‌گوید که مقصود اصلی وی از این تألیف دانشجویان ادبی دانشکده و دوره‌ی دوم دبیرستان بوده است و مخصوصاً کتاب را ساده نوشته است که برای دانشجویان دیگر و سایر طبقات و اصناف قابل استفاده باشد و عموم طالبان آموختن فنون ادبی به قدر استعداد و معلومات خود بتوانند از آن بهره مند شوند.

زیباشناسی سخن پارسی (۱) بیان، میرطال الحین کزازی

فهرست

دیباچه-زیباشناسی سخن، دستور ادب، بدیع، معانی، بیان، ماندگی (تشبیه) مانروی، تشبیه تمثیل و رنگ باخته، مجمل،

مفصل، مانواژ، استعاره، استعاره‌ها، پیراسته، پرورده، ناساز، پایه ... مجاز نشانه واگردان، گونه‌های مجاز، کنایه، گونه‌های کنایه بر بنیاد معنایی کنایه، تلویح، رمز، ایما ... فرهنگ واژگان زیباشناسی

سخن

نگاهی به کتاب:

هزار سال بر ادب ایران گذشته است و هنوز ابزارها و شیوه‌های شناخت این ادب به روشنی و بسندگی و کارایی به دست داده نشده است.

سخن دانان ایرانی ادب نازی را پژوهیده‌اند و کتاب‌هایی گران سنگ در این زمینه نوشته‌اند ولی ادب پارسی همواره در کناره مانده است و اگر بدان پرداخته‌اند چونان دنباله و وابسته‌ای از ادب تازی بوده است. از این روی این دو ادب که در ساختار زبان شناختی و بنیادهای زیباشناسی از هم جدایند، با هم در آمیخته‌اند.

کتاب حاضر تلاشی است در آشنایی با زیباشناسی سخن در ادب پارسی. و در باز نمودن هنرها و نمونه‌هایی که به گواه آورده می‌شود همواره بنیاد بر سخن پارسی بوده است.

نیز کوشیده شده است که برای پاره‌ای از واژگان و نام‌ها بر ابرهای پارسی بافته‌اید، از این روی واژه‌نامه‌ای نیز در پایان کتاب آورده شده است.

نگاهی تازه به بدیع، دکتر سیدروس شمیمیآ فهرست مطالب



درباره‌ی بدیع ۵ شامل دو بخش است (۱) بدیع لفظی شامل ۴ فصل: ۱- روش تسجیع ۲- روش تجنیس ۳- روش تکرار ۴- نغز یا نمایش اقتدار. بخش (۲) بدیع معنوی شامل ۵ فصل: ۱- روش تشبیه ۲- روش تناسب ۳- ایهام ۴- ترتیب کلام ۵- تعلیل و توجیه. خانمه در بدیع معنوی.

نویسنده درباره‌ی عملت تألیف کتاب خود، اشکالات متعددی در کتب بدیعی را نام می‌برد: عبوری از قبیل: تشبیت در اسماء و اصطلاحات، نداشتن نظم و نسقی علمی، عدم استفاده از مفاهیم کارآمد و روشنگری چون صامت و مصوت و هجا، تعاریف سطحی و ناقص، مثال‌های تکراری و کهنه و غیره.

در این کتاب از غالب صنایع سخن ترفته است؛ یعنی، بیشتر به صنایع معروف که ارزش دارند، پرداخته شده است. عمده‌ی کوشش نویسنده، باز نویسی بدیع لفظی با امکانات اوکیه‌ی زبان شناسی و ارائه‌ی تعاریفی نسبتاً دقیق و عملی و فراگیر در بخش بدیع معنوی بوده است و سعی شده که بدیع جنبه‌ی

پویا و استدلالی یابد.

نویسنده خود اذعان دارد که پاره‌یی از مطالب این کتاب در مقایسه با کتب سنتی دشوارتر می‌نماید اما این فقط ظاهر قضیه است زیرا تعاریف و طرح مطالب در کتب سنتی در بسیاری از مواضع، جامع و مانع و دقیق و علمی نیستند و در مطالبات عالی‌تر و مراحل پیچیده‌تر مختصر صاف آن‌جا که پای استدلال و تشخیص در میان می‌آید، ایجاد اشکال می‌کنند و از حل مسایل درمی‌مانند.

زیباشناسی سخن پارسی (۲) معانی، میرطال الحین کزازی

مدرجات کتاب

دیباچه-زیباشناسی سخن- دستور ادب- زبان و ادب- معانی گذری بر کتاب: نویسنده معتقد است که ادب پارسی با همه‌ی فسوسنکاری و دل‌رایش همواره در سایه و کناره مانده است. چه بسا در بررسی زیباشناسانه‌ی آن، از روش‌ها و هنرهای سخن رفته است که پیوندی چندین با زبان و ادب پارسی ندارند و پژوهندگان، هر زمان که برای ترقندی شاعرانه، نمونه‌ای روشن و گویا در شعر پارسی نیافته‌اند، نمونه‌ای از ادب تازی را به گواه آورده‌اند.

کتاب حاضر (معانی) نیز تلاشی است در آشنایی با زیباشناسی سخن در ادب فارسی و گامی است که در این راه بلند و دشوار برداشته شده است. نویسنده تلاش نموده در باز نمودن



هنرها و نمونه‌ها بنیاد بر سخن پارسی باشد و کاربردها و روش‌هایی که در این سخن بازنایی ندارد به کناری نهاده شود؛ نیز کوشیده است که برای پاره‌ای از واژگان و نام‌ها که در دانش‌های رسایی سخن کاربرد دارند، برابرهای پارسی یافته آید. از این رو واژه‌نامه‌ای در پایان کتاب آمده است.

این کتاب نخست برای دانشجویان ادب پارسی نوشته شده است، سپس دیگر ادب‌دوستان را، و بخش‌بندی این کتاب همان است که در کتاب‌های کهن بلاغت چون آثار سعدالدین قناری و به پیروی از آن‌ها در معالم البلاغه نوشته‌ی روانشاد محمد خلیل رحیمی و معانی بیان غلامحسین آهنی آورده شده است.

شناخت زیبایی، زیورهای سخن و گونه‌های شعر پارسی دکتر جهانبخش نوروزی

مندرجات کتاب
پیش‌گفتار - اقسام سخن ۱ -
ثر ۲ - نظم یا سخن منظوم، بدیع، جناس، انواع جناس، تکرار، هم‌حرفی - هم‌صدایی و ...
تشبیه و انواع آن حقیقت و مجاز و ...
استعاره و انواع کتابه و فرقی آن با مجاز - مبالغه - ایهام - تقسیم ...
سؤال و جواب ...
ابداع ...
نثر - تشخیص و زیورهای دیگر ...

نگاهی به کتاب :
۱ - کتاب با زبانی معلمان و بیان همگان فهم که نیازی به معلم و استاد نداشته باشد و هر

دانشجوی آن را بخواند، دریابد، نوشته شده است.

۲ - این کتاب تنها به تعریف موضوعی و آوردن چند مثال بسنده نکرده بلکه واژه‌ی شاهد را در هر شعر و مثال مشخص کرده است.
۳ - مثال‌های کتاب از زیباترین اشعار فارسی برگزیده شده است تا دانشجوی علاوه بر درس آموختن، ذوق و زیبایی را نیز دریابد؛ لذا در این کتاب بیشتر به اشعار سعدی و حافظ گرایش دیده می‌شود تا سخن دیگر بزرگان.

۴ - کتاب پانوشته ندارد و نویسنده هرچه را لازم دیده در متن کتاب گنجانده است.

بیان در شعر فارسی، دکتر بهروز نوریان، ۱۵۷ صفحه

فهرست :
مقدمه

- ۱ - شکل خیال
- ۲ - فن بیان از نظر قدما
- ۳ - تشبیه با همانندسازی
- ۴ - مجاز یا جا به جایی
- ۵ - استعاره یا گروگان‌گیری
- ۶ - ایهام یا گمان‌انگیزی
- ۷ - کتابه
- ۸ - طرح مسأله‌ی نماد یا نشانه در بیانی از حافظ
- ۹ - صحنه‌سازی برای رمز نهانی داستان‌ها

کتاب بیان، دکتر سعیدوش شمیمی

این کتاب بعد از پیش‌گفتار شامل هفت فصل می‌باشد و فهرست مآخذ، فصول هفت‌گانه عبارتند از : ۱ - تعاریف و کلیات

۲ - مجاز ۳ - تشبیه ۴ - استعاره ۵ - بعد از استعاره ۶ - کتابه ۷ - خانه در علم بیان.
از مآخذ کتاب می‌توان این آثار را برشمرد :

- ۱ - آیین سخن از دکتر صفی
- ۲ - ادبیات چیست؟ از زان پل سارتر ۳ - اسرار البلاغه ۴ - بیان در شعر فارسی از دکتر ثروتیان ۵ - دررا ادب از حسام‌العلماء ۶ - زیباشناسی سخن پارسی میر جلال کزازی و ...

کلامی چند راجع به کتاب :
مؤلف کتاب معتقد است که با تنظیم این کتاب، مختصر تحولی در زمینه‌ی بحث و فحوص‌های درسی ایجاد کرده و حداقل، نیم‌گامی به سوی طرح مطالب به صورت روشن‌تر و علمی‌تر برداشته است.

وی به یکباره از طرح مطالب سنتی نبریده بلکه بر مبنای اصول شناخته‌شده‌ی این علم در چهارچوب همان اصطلاحات کهن به طرح نظریات تازه و ارائه‌ی مثال‌های نوین پرداخته است. وی معتقد است که طرح مطالب نوین بدون از جا و اشاره به مطالب قدما و خارج از زمینه‌های سنتی بحث و یکسره به مثال‌های نوین پرداختن، ذهن خواننده را از تعقیب دقیق مطلب بازمی‌دارد.

(این کتاب برای استفاده‌ی دانشجویان تدوین شده است)

روش نویسنده در طرح مطالب بر اختصار بوده است. با این همه در برخی از قسمت‌ها سخن اندکی تفصیل یافته است.

بدیع، دکتر محمد فتاحی

مندرجات

پیش‌گفتار، کلیات علم بدیع، کتاب شامل سه بخش است : بخش اول : موسیقی صوتی، بخش دوم : موسیقی معنوی، بخش سوم : بررسی صنایع ادبی و ...

عوامل زیبایی شعر و بلاغته بخش جدیدی که طرح آن نازگی دارد و آن تجلی بدیع در شعر نو است.

گذری بر کتاب :

نویسنده چون رنگ غالب را در آثار بلاغی و بدیعی، رنگ بلاغت عربی می‌داند تصمیم به نوشتن این رساله می‌گیرد و می‌نویسد : درست است که زبان و ادبیات عرب با زبان فارسی عجین شده ولی بدین معنا نیست که زبان و فرهنگ ایرانی اصالت و استقلال نداشته باشد. از جهت کمال و مصداق صناعات در آثار فارسی، شاهنامه را نام می‌برد و می‌گوید این کتاب آن چنان عظیم است که می‌تواند به تنهایی معانی و بیان و بدیع و در یک کلام بلاغتی مستقل داشته باشد.

الته کتاب خود را اولین گام معرفی نمی‌کند. ایشان بعد از مطالعه‌ی کتاب موسیقی شعر دکتر شفیع کدکنی تصمیم به تدوین این رساله می‌گیرد.

نویسنده مدعی نیست که کار تازه‌ای انجام داده است و یا تمام صنایع بدیعی که شرح داده همان‌هایی است که با موسیقی شعر تناسب دارند، اما آنچه طرح کرده به گونه‌ای است که می‌تواند

به موسیقی شعر کمک کند؛ سی صنعت از میان دوست صنعت. مثال های بسیاری نیز شاهد آورده است؛ مثال هایی که همگی از جوهر شعری برخوردارند و همگی غیر مسبوق. و اگر هم از جایی گرفته شده به صراحت مآخذ آن ذکر گردیده است.

هنر سخن آرای، فن بدیع، سید محمد راستگو، ۳۳۵ صفحه

فهرست:
دیباچه، درآمد، واج آرای ...، هجا آرای ...، وازه آرای ...، گونه های جناس و سجع، گروه آرای ...، مصرع آرای ...، بیت آرای ...، بند آرای ...، چینش آرای ...، پی آوری همگون ...، پی آوری (تسبیح الصغوات ...)
هم خوان آرای ۱ - هم خوانی آرای ۲ - هم خوانی سیمایی ۳ - هم خوانی معنایی
دیباچه آرایسی، خوش گریزی، ناسازی ...، چند رویه آرای ...، دلیل آرایسی ...، آیه آرایسی ...، چشمک آرایسی ...، گزاف آرایسی و ...
نویسنده معتقد است که در میان دانش های ادبی، هیچ کدام به اندازه ی معانی، بیان و بدیع کارآمد نیستند و در این سه زمینه کاری شایسته سامان پذیرفته است، آنچه از پیشینیان بازمانده با همه ارزش هایشان در خور ادب گران سنگ پارسی نیست زیرا بیشتر ترجمه وارهایی از کتاب های تازی است. نویسندگان این

کتاب ها به جای آنکه خرده پيشانه مروده های ناب پارسی را بکاوند؛ شیوه هایی که سخن سنجان تازی در باره ی قرآن و ادب عربی در پیش گرفتند، به آسان کاری رو کردند و پاره ای از آن چه در نوشته های بلاغی عربی آمده بود به پارسی برگرداندند و برای آن ها مثال های پارسی ناشیوا بافتند و مرجانیافتند یا خود به تصنع نمونه هایی بافتند و یا به همان مثال های تازی ساختند و به این نکته چشم نداشتند که هر زبان ساخت و ساز هنری و هنجار زیباشناختی ویژه ای دارد. باری این روند کم و بیش تار و زار ما پیش آمد و در همه ی این سال های دور و دیر شعر و ادب ما همچنان چشم در راه است تا سخن سنجان سرآمدی نیز بیابند ...

این کتاب گامی است در همین راه. در این کتاب دانش بدیع جور دیگر دیده شده است. هم در بخش بندی آرایه ها، هم در نام گذاری آن ها و هم در گزارش آن ها. یا این همه پیوند آن با بدیع سنی گسسته نشده است. این کتاب افزون بر این ویژگی ها، آموزش بدیع را نیز هموارتر می سازد. زیرا در بدیع سنی آن چه آموزش را دشوار و آن را از کارایی انداخته آفت و آسیب هایی است چون: بی روشی، نام گذاری های نارسا و نام های زمخت و تعریف های پوشیده و پنهان، مثال های ناشیوا، نامماهنگی مثال ها و تعریف ها، پراکندگی و بی پیوندی آرایه های به هم پیوسته ... در این کتاب کوشیده شده است:

- ۱- آرایه ها به گونه ای سنجیده دسته بندی شود.
- ۲- باب به دست دادن نمونه های شیوا در آغاز هر بخش و گزارش آن ها تعریف شیوا و رسایی یافته شود.
- ۳- برای آگاهی ژرف تر خواننده و ... پس از گزارش هر آرایه یادآوری و نکته ای افزوده شود.
- ۴- بسیاری از نمونه ها از گویندگان امروزی برگزیده شده است.

اصول علم بلاغت، تألیف: غلامحسین رحمانزاد، نویسنده

این کتاب ۴۹۷ صفحه ای شامل مطالب زیر است:
فهرست، مقدمه، تعریف شعر و نقد و تطوّر آن، ... منشأ انگیزش هنر و شعر و ... منابع الهام هنرمند و ...
فهرست کتاب: شامل فصاحت و بلاغت و علم معانی است؛ علم معانی ۸ باب است. این کتاب برای استفاده ی همگان است؛ برای اینکه مبتدی را به کار آید، متوسط را در یادگیری، بصیرت افزایش دهد و منتهی، از آن به شور و شعف گراید. پیشتر مثال های بالمشبه دشوار نجزیه شده تا خواننده و پژوهنده پس از یادگیری قواعد به مثال های مناسب و درست آن ها دسترسی یابد.
و ست حه ای که مؤلف در تألیف کتاب خود در ذکر شواهد و مطالب به کار برده، ذکر نام نویسندگان و گویندگان مطالب

است. خود می گوید: «در مورد مباحث لطیف و نکات دقیق گذشتگان نامشان را ذکر کردم تا آیندگان نیز از این شیوه ی مرصیه دست برندارند و معده ی تحقیق و پژوهش را به پخته خواری آن هم از دست بخت دیگران عادت ندهند.»

جناس در پهنه ی ادب فارسی، از دکتر طویل تطیل

مدرجات:
مقدمه، گفتاری در جناس، بخش اول: تحلیل جناس، انواع جناس، بخش دوم: انواع دیگری از جناس
پیوند جناس با تئوریه - همانندی جناس با ترصیح - و در نهایت نیز فهرستی از آیات و احادیث و گفتار بزرگان و امثال. نویسنده از منابع بسیاری در شواهد و تعاریف خود سود می جوید، از قبیل:
ترجمان البلاغه المعجم قرآن کریم انوار الربیع شروح نهج البلاغه

زبان شعر، بدیع، عروض، قافیه، امیر مسعودی، ۱۴۲ ص

فهرست مدرجات:
فصل اول - شعر در ترازو، فصل دوم - محور شعر فارسی، فصل سوم قافیه در شعر، فصل چهارم - قالب یا شکل های شعر فارسی، فصل پنجم - موسیقی

داخلی در شعر، فرم حروف و کلمات و ... فصل ششم - تحبیل یا موسیقی معنوی در شعر ... فصل هفتم - شعر چگونه ساخته می شود.

در این کتاب، سه علم عروض، بدیع و قافیه یک جا آمد است.

در بازگویی این سه علم، بنا بر اختصار گذاشته شده است.

ارزوش هایی که کار یادگیری را آسان می کند پیروی شده است.

در عروض از هجاهای کوتاه و بلند استفاده شده است.

در بازگویی علم قافیه و بدیع تنها به صنایعی که ضرورت یادگیری داشته اند، پرداخته شده است.

معانی و بیان، غلامحسین آهني

فهرست مطالب مقدمه - فصاحت - فصاحت کلمه - تافر حروف ...

فهرست مطالب فن اول - علم معانی

فهرست مطالب فن دوم - علم بیان

فهرست مطالب فن سوم:

علم بدیع

مأخذ و مراجع عمده: اساس الافتیاس، اساس البلاغه، المنجد، آندراج، حدائق السحر، صناعات ادبی ... و ...

و اینک کتاب های دیگری در همین زمینه با آرایش الفبایی می آید:

آزایه های ادبی

(قالب های شعر، بیان و بدیع)

برای سال سوم نظام جدید آموزش متوسطه - رشته ی ادبیات و علوم انسانی

مؤلف: روح الله هادی

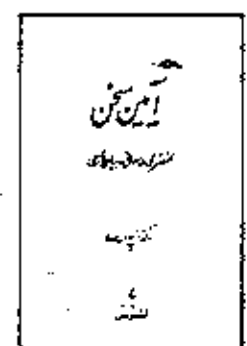
چاپ از شرکت چاپ و نشر ایران

وزارت آموزش و پرورش ۲۱۰ صفحه

آیین سخن

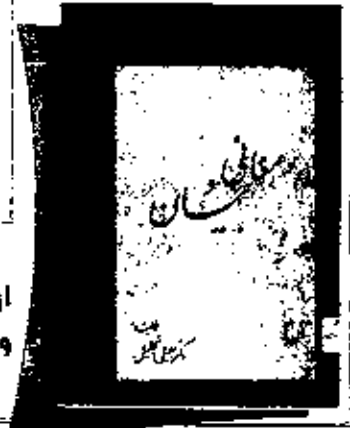
دکتر ذبیح الله صفا

چاپ فردوسی



از تباط کلامی تطیل معانی و بیان

جرالد روبروش میلر



ترجمه: علی ذکاوتی

انتشاراتی: سروش

تهران،

۱۴۱ صفحه

انواع ادبی

دکتر سیروس شمیسا

بدایع الاشعار

میرزا فضل الله بدایع نگار

بدیع و قافیه

دکتر محمد خزائلی، حسن

سادات ناصری

بدیع و قافیه و عروض

دکتر رضازاده شفیق،

جلال الدین همایی، دکتر ذبیح الله

صفا و دیگران

بدیع در دیوان حافظ

بیان نامه ی دوره ی

فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی

محمدحسین حسن زاده

البلاغه الواضحه

البيان والمعانی والبدیع

للمدارس الثانویه

علی الجارم و مصطفی امین

تحوّل شعر فارسی

زین الدین مؤمن

تصویر آفرینی در شاهنامه

دکتر منصور و سنگار قاسمی

انتشارات دانشگاه شیراز

تهذیب البلاغه

الدكتور عبدالهادی الفضلی

المهذبون: لجنة تنظیم

الكتب التراثیه

النشر: المجمع العلمی

الاسلامی

جواهر البلاغه

فی المعانی والبیان والبدیع

تألیف: السید المرحوم

احمد الهاشمی

۴۴۸ صفحه

حدائق السحر فی دقائق الشعر

تألیف: رشیدالدین محمد

کاتب بلخی معروف به وطواط

۱۵۰ صفحه

حدائق البلاغه

تألیف: شمس الدین فقیر

چاپ: هند سال ۱۸۱۴

حقایق الحدائق

علم بدیع و صنایع شعری در

زبان فارسی دری

شرف الدین حسن بن محمد

رامی تبریزی

به تصحیح و با حواشی و

یادداشت های: سید محمد کاظم

امام

درز اللب

عبدالحسین جرجانی

ترجمه: سید محمد رادمش

دقایق الشعر

علی بن محمد، المشنهریه:

ناج الحلواوی

به تصحیح سید محمد کاظم

امام

دانشگاه تهران

پوش گفتار (علم البلاغه)

زین العابدین جعفر زامدی
زیب سخن با علم بدیع
پارسی
تألیف: دکتر محمود نشاط
سخنانی کوتاه در فن بیان
نویسندگان: احمد
نیکو صفت، شهریار نویخت،
جلال لامیجی

طراز سخن در معانی و بیان

دکتر محمدعلی صادقیان
انتشارات علمی دانشگاه آزاد
اسلامی

علم بدیع، قافیه و انواع شعر

علی اکبر علمی، نعمت الله
ذکاتی بیضایی

علوم البلاغه

مصطفی غلابینی
مرکز نشر فرهنگی رجا،

فرهنگ بلاغی- ادبی (۲ جلد)

ابوالقاسم رادفر
جلد اول (الف تا ش) جلد
دوم (ص تا ی)

شامل واژه ها، اصطلاحات،
تعبیرات و مفاهیم

فن شعر

ارسطو
ترجمه: دکتر عبدالحسین
زرین کوب
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

فن بیان

ابونواب رازانی

فنون ادبی

(عروض، قافیه، بیان،
بدیع)

دکتر کامل احمدنژاد

فنون و صنایع ادبی

(انواع شعر، صنایع لفظی و
معنوی)

کلاس های سوم- آموزش
متوسطه ی عمومی

رشته ی: ادبیات و
علوم انسانی

مؤلف: دکتر سید حسن
سادات ناصری

**کتاب مفصل در شرح مطول
(فن سوم علم بدیع)**

تألیف: ابومعین حمیدالدین
ججت هاشمی خراسانی
۳۶۰ صفحه

[این کتاب شرحی بر بخشی
از مطول گفتارانی است که خود
شرحی بر تلخیص المفتاح خطیب
قزوینی است و تلخیص المفتاح نیز
تلخیص مفتاح السلوم سکاکی
است.]

کنز الفوائد

تألیف: حسین محمدشاه
شهاب انصاری
چاپ هند ۱۹۵۶ م.

گوهز دانش

تألیف: ادیب نیشابوری
به کوشش: محمدحسین
عرفانیان (جمال الدین خراسانی)

گفتار ادبی

(کتاب اول)

نگارش: دکتر محمود افشار
به سرماهی موقوفات دکتر
افشار

معالم البلاغه

محمد خلیل رجائی
دانشگاه شیراز

معانی و بیان

استاد جلال الدین همایی- به
کوشش مهدخت بانو همایی
انتشارات هما

معانی و بیان

دکتر جلیل نجلیل
مرکز نشر دانشگاهی
چاپخانه ی گلشن

موسیقی شعر

دکتر محمد رضا شفیعی
کدکنی
انتشارات آگاه

**موسیقی کلمات در شعر
فارسی (مقاله)**

دکتر غلامحسین یوسفی
مجله ی دانشکده ی ادبیات و

علوم انسانی دانشگاه فردوسی-

منهد

شماره ی دوم- سال ۱۴

معجم البلاغه

غلام عباس رضایی
پایان نامه دوره ی دکتری زبان
و ادبیات عرب، دانشگاه تهران-
۱۳۷۱

**مقدمه ای کوتاه بر مبانی
طویل بلاغت**

دکتر محمدرضا شفیعی
کدکنی

ضمیمه ی مجله ی خرد و
کوشش دانشکده ی ادبیات
دانشگاه شیراز

دوره ی پنجم، دفتر دوم،
پاییز ۵۳

مختصر المعانی

علامه نغزانی
نقشینه سخن یا مجموعه ی
مقالات ادبی

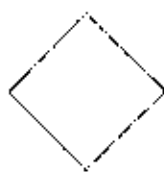
دکتر جلیل نجلیل
(رساله ای در استعاره)

واژه نامه ی انگلیسی

(معانی و بیان)
محمد طباطبایی

هنجار گفتار

سید نصر الله تقوی
فرهنگ سرای اصفهان



گروه نشریگان

تأملی در جمال شناسی شعر سلمان

همچون انار سمنان و شعر سلمان در هیچ جای نیست ...

(علاءالدوله سمنانی)

به نام چاشنی بخش زبان‌ها
 حرارت بخش معنی در بیان‌ها
 شکر باش. زبان‌های شکر ریز
 به شیرین نکته‌های حالت انگیز.

یکی از انگیزه‌های نگارنده در پرداختن به شعر سلمان ساوجی، «حافظانه» های سلمان با «سلمان گرایی» های حافظ بوده است.

براستی از آن هنگام که کاروان حله افتان و خیزان از سیستان به جانب دامغان و دیگر جای‌ها روانه شد «انار سمنان» و «پرند بلاغت ساوه» را به سرزمین سلیمان رسانید؟ با آن «رند سینه چاک» شعر تر خود را همراه با عطر نوگس شیراز به پیشواز کاروانیان برد؟

قطعاً حضور سیمرغ بلند آشنایه‌ی «فارسی»، بر چکاد بلند شعر، زبان «سی مرغ خرد» را بند آورد اگر نه هر «مرغی» در عصر پرواز خود شاهبازی نیز بمال بود که می توانست در آبی بی کران آسمان ادب پارسی پرواز کند ..

این که آیا حافظ از سبک سخن سلمان سود جست یا سلمان از «کلک خیال انگیز» حافظ بهره مند گردیده است، مهم نیست؛ چون هرگز از منزلت این شاعران بزرگ نمی کاهد. اگر حافظ بر فله‌ی رفیع ادبیات غنایی خوش نشسته است و غزل (عاشقانه - عارفانه) را به اوج کمال رسانیده، خود اقرار دارد که سلمان «سرآمد فضلالی زمانه» است. اما بنابر قراین تاریخی که در اغلب تذکره‌ها هم ضبط گردیده سلمان ساوجی در دوران جوانی حافظ، مردی پخته و کمال یافته بود، که شاید سکونت طولانی او در بغداد غربتش را دامن زد. لاجرم آن گونه که بایسته بود در خشخشی نیافت. اما آنچه برای ادب پروزان و سخن سنجان

اهمیت دارد این است که کاروان شعر و ادب پارسی در ستر حرکت خود همواره، پیوسته، پرتپش، جاندار و باصلاحت از راه‌های درشتنای، به سلامت گذشته و بانگ جرسش جهانیان را بیدار کرده آنگاه کام‌های عطشناک آنان را از زلال گوازی عشق سیراب نموده است ...

آشنایی با سلمان ساوجی*

سلمان ساوجی حدود سال ۷۰۹ در ساوه، قدم به عرصه‌ی وجود نهاد. طلوع خورشید شهرت و آوازه‌ی او سفارن با غروب دولت ایلخانیان بود.

سلمان ساوجی شاعری توانا و منبخر بود و گواه این سخن آنکه در قرن هشتم - که بسگی از سررونق ترین ادوار ادبی است و نام‌آوری همچون حافظ را در خود پرورانده - به عرصه رسید و آوازه یافت و سرآمد غالب اقران خود گردید. سلمان همچون تمامی شعرای نامی، از میراث سلف خود بهره‌ها برده و از گنج‌خانه‌ی ادبیات و ادب پارسی گهرها جست و خود بپیر آن پیرایه‌های بدیع بسته است. وی اشعار بسیاری از شعرای سلف خود را پیش رو داشته و مستقیم و غیر مستقیم به استقبال آنها رفته است. اما شعر او مسلکی است بین سبک قدما و شیوه‌ی متوسطین، در نبحر او همین بس که خواجه حافظ دریاره‌ی او می گوید:

سرآمد فضلالی زمانه دانی گبست
 ز راه صدق و یقین نی ز راه کذب و گمان
 شهنشه فضلا پادشاه ملک سخن
 جمال ملت و دین خواجه‌ی جهان سلمان

سلمان شاعری شیعی بود و در حای جای دیوانش به مدح ائمه و امیرالمؤمنین علی (ع) پرداخته است. وی در ترکیب بندی می گوید:

می گستر اقرار و دارم اعتقاد آنکه نیست
 در را دین رهبری همچون تو بعد مصطفی
 در زبان روح گفته با محمد کردگار
 لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

حجت طالع امام حق امیرالمؤمنین بحر دانش گان مردی لطف رب العالمین

سلمان بنا به رسم عصر خود فصاید بسیاری در مدح حکام، وزرا و درباریان آن زمان سروده و به واسطه انعام‌هایی که دریافت می کرده از جمله متمکنین بوده است. سلمان در دوران کهنولت، عزلت اختیار نمود و در ساوه اقامت گزید بر اثر تحولات حکومتی، ابتدا مغضوب جلاسریمان گردید و سالهای آخرین عمر را با اندوه محرومیت و خواری به سر برد.

این ادیب توانا دو شنبه دوازدهم سال ۷۷۸ هـ ق به دیدار حق شنافت.

حضور در کجای تاریخ و کجای جغرافیای شعر؟

بی شک بدون توجه به جایگاه و پابگاه تاریخی - جغرافیای شاعر، نمی توان چشم اندازی روشن از جمال شناسی شعر او به دست آورد. در این جا منظور از موقعیت تاریخی و جغرافیای شاعر، تحلیل مرسوم و مکانیکی اوضاع زمانه و احوال محیط او نیست، بحث ما فراتر از این مقوله است. این دیدگاه ناظر است بر پیشوانه های تاریخی و جغرافیایی انبوهی که هر شاعر، خود و شعر خود را بدان انگا بخشیده است - یعنی تجارب گرانبازی که در تکوین جهان نگری او - محسوساً - و در نگاه جمال شناسانه‌ی او به پدیده‌ها - خصوصاً - تأثیر گذار بوده اند. اجزا و عناصر متشکله ژرف ساخت‌ها و روساخت‌های کلام یک شاعر از هنگام همین تجارب پشت سر ظهور می یابند و سایه‌ی خود را در یک دوره‌ی فکری بر حیطه‌ی سنت‌های ادبی روزگار می گسترانند.

در یک نگاه کلی مشهود است که اغلب و انبوه شاعران در طول تاریخ، ناخواسسته یک رسالت مشترک داشته اند؛ یعنی «هموار کردن راه ظهور یک چهره‌ی برتر یا یک نبوغ فراگیر». بدین معنی که این شاعران، از آنجا که خود



از «جامعیت فرهنگی» برخوردار نبوده‌اند، نتوانسته‌اند حضوری پرپیش در تاریخ داشته باشند، لذا اسباب و زمینه‌های حضور و حیات تپشناک نوابی را میسور ساخته‌اند که از همان «جامعیت فرهنگی» بهره داشته‌اند.

مقوله‌ی «جامعیت فرهنگی» در اینجا شاید فدوی کلی بافته به نظر آید و به تحلیل و شکافتن مفهوم آن احساس نیاز کنیم. اصولاً هر هنرمندی بخشی از حافظه‌ی قومی مردم روزگار خود را منعکس می‌کند؛ این حافظه‌ی جمعی متشکل از همه‌ی فراز و نشیب‌های تاریخی، روحی و اعتقادی یک ملت است؛ زنجیره‌ی ناکامی‌ها، کامیابی‌ها، عشق‌ها، حسرت‌ها، آرزوها، دردها، و خلاصه تمامی تکانه‌های روحی یک ملت در بستر تحولات تاریخی و اجتماعی.

فردوسی، مظهر حافظه‌ی قومی ایرانی در برهه‌ی تاریخی پیش از اسلام است و حافظ، مظهر حافظه‌ی جمعی ایران در دوره‌ی اسلامی. یعنی شعر این دو انبوهی از تجلیات بیرونی و درونی روان این ملت را در بطن خویش آینه‌نگی کرده‌اند، از این رو شعر این دو شاعر مظهر همه‌ی تاریخ، همه‌ی آرزوها و آمال، همه‌ی یاورها و نایاب‌های یک قوم در بستر تاریخی خویش است. این همان جامعیت فرهنگی است؛ یعنی بر خورکاری از وسعت تماشا، نمایش عمیق در اعماق درونی ترین لایه‌های جان و حیات یک ملت. شاعران برتر همواره از این گستردگی جهان‌نگری بهره‌داشته‌اند اما بی‌شک در این میان راهیان دیگری، راه‌رایران هموار ساخته‌اند، یعنی حاصل تجارب خود را در همه‌ی حوزه‌های درونی و بیرونی در منظر نمایش‌های آنان گذاشته‌اند. اینان خواسته و ناخواسته خم می‌شوند تا نوابغ پای بر شانه‌های تجارب آنان بگذارند و به سوی افق‌های بالاتر صعود کنند، و آنگاه جهان را از منظری برتر نظاره کنند.

همین «وسعت دید» و همین «بلاغت و برتری تماشا» است که نوابغ را از افراد معمولی

تمایز می‌کند. شاعرانی که به تجارب عمیق (ازلی-ابدی) در نبین انسان و عشق و هستی و سرنوشت رسیده‌اند، سقف و ستون سرای تفکر و آرمان‌های یک ملت را بر کشیده‌اند و ارتفاع این صحن و سراء در گرو قامت همان تجارب و مکاشفه‌های فردی و جمعی است. «سلمان ساوجی» بی‌شک یکی از همین «هموارگران» است، که حضور و حیات‌شان حضور و حیات شدیدی را قابلیت و فرصت بروز و ظهور بخشیده است.

در بررسی عمیق ابعاد پیکره‌ی هنر عظیم حافظ، مصالح و دستمایه‌هایی را می‌یابیم که حاصل رنج و شکنج شاعران متقدم از رودکی تا سنایی و نظامی، مولانا و کمال و سعدی و همام و اوحدی و خواجه و سلمان می‌باشد.

حافظ، تجارب اصیل این پیشینیان و پیش‌کسوتان را در هیأتی برتر و شکوهمندتر پیش روی ما نهاده است. ناگفته نماند که هموارگران راه حافظ در یک مرتبه قرار نمی‌گیرند، بی‌شک مولانا و سعدی هر یک خود از معماران شگفت کاخ مذهب و مقررش شعر فارسی‌اند؛ منظور نظر ما همانا تأثیر و تجلی آنان بر حافظ بود و بس.

در یک نظر کلی درمی‌یابیم که بلاغت حافظ، چکیده و عصاره‌ی زنجیره‌ی تاریخی بلاغت شعر فارسی ما قبل اوست در این میزان سهمی نیز بر دوش شعر سلمان ساوجی است که از معاصران و معاشران او بوده است... اما موضوع فقط در سطح بهره‌گیری و عصاره‌کشی خلاصه نمی‌شود، خلافت برتر حافظ، به آن زنجیره‌ی جمال‌شناسی پیشین، شمایلی بدیع‌تر و شکوهمندتر بخشیده است.

«در فراز دوست دل خون گشت و خوار شد به پل دوستان! پسر خدا جان من و جان شما سلمان، دیوان، ب ۲۵۳

دل خرابی می‌گند دلدار را آنگه گنبد زینهار ای دوستان جان من و جان شما

حافظ، دیوان، ص ۲۰۳
- آفتاب‌ی امشب در خانه طالع می‌شود
بارب اندر خانه‌ی طالع گداسین گورگب است
سلمان، دیوان، ص ۲۶۳
- آن شب فدوی که گریه‌اندل خلوت امشب است
بارب این تأثیر دولت از گداسین گورگب است.
حافظ، دیوان ۲۱۵

در بیان برتری نگاه حافظ بر نگاه شاعرانه و عاطفی سلمان، به عنوان نمونه‌ی عینی، جا دارد مقایسه‌ای داشته باشیم بین «ماهیت دردمندی و ابراز آن در آثار این دو». این مقایسه جامعیت نگاه و حس حافظ را به نمایش می‌گذارد.

در آثار سلمان، مکرراً به مضمون «شکایت از درد چشم و پا و...» برمی‌خوریم که «مولود سفرهای بیایی شاعر همراه مدوح» بوده است. این اظهار دردمندی‌ها کمتر از حوزه‌ی عواطف فردی فراتر می‌روند یعنی کلیتی انسانی و نوعی را دربر نمی‌گیرند. زیرا متنی بر حس و حال انسانی و بشری نیستند؛ حال آنکه در غزل‌های حافظ، «درد» ماهیتی انسانی و بشری دارد. یعنی «من» دردمند شاعر گسترش فرافردی و جمعی دارد. زیرا متنی بر عاطفه و حافظه‌ی قومی است. در این جا نگاه شاعر به حسن شخصی در حوزه‌ای خصوصی معطوف نمانده است، بلکه به حیطه‌ی عواطف قومی و حتی نوعی راه یافته است؛ از این رو میدان تجربی این عواطف گسترشی خالصانه‌تر و مردمی‌تر و حتی انسانی‌تر دارند. این پدیده، حاصل نگاه عمیق‌تر و بنیادی‌تر حافظ به فلهر و هستی‌شناسانه‌ی آدمی است.

اما اجزای این نگاه عمیق در رهگذر تجارب تاریخی شکل یافته‌اند و حضور آنی ندارند؛ یعنی جامعیت نگاه حافظ، حاصل بهره‌گیری او از تجارب پراکنده‌ی بسیاری است و در اینجا ذوق برتر به آن‌ها سامان و کلیتی ماندگارتر بخشیده است.

حافظ روحی متمرکز تر

و سلمان روانی پراکنده تر دارد

این بحث ناظر است بر مقایسه‌ی جنبه‌ی ای دیگر از جنبه‌های برونی و درونی شعر این دو شاعر.

در شعر سلمان، ما جای پای تجارب قصیده پردازان بزرگ متقدم نظیر «نوحه‌چهری»، سنایی، انوری، خاقانی و ظهیر رامی بایسم و از سویی نیز تأثیر غزل‌های شاعران پیش از او را که همین تأثیر پذیری دوسویه و دوگانه باعث پراکندگی تجارب روحی او می‌شود و عواطف او در یک میر زیبایی شناختی خاص متمرکز نمی‌شود.

زیرا که این تجارب گاه مکمل و یاریگر هم نیستند؛ پس در شعر سلمان، اغلب با پراکندگی نضا، حس و کلاً عدم یکدستی روح شاعرانه مواجهیم.

اما این بحران در شعر سعدی و حافظ پشت سر گذاشته شده است.

یعنی تجارب عاطفی و روحی این دو شاعر از وحدتی هنری تر برخوردار است چرا که توفیق یافته‌اند همه‌ی امواج حسی و عاطفی پیش از خود را در مسیر تفکوری واحد جاری سازند. همین توفیق ما را در شعر حافظ و سعدی با روحی یکپارچه و صیل رسته از همه‌ی امواج مزاحم عاطفی و فکری مواجه می‌سازد.

سلمان ناچار بوده است که گاه روحی قصیده ساز و گاه روانی غزل آفرین داشته باشد. و این مسأله، خود شعر او را به دوگانگی کشانیده است.

البته صرف اشتغال آثار شاعر به قالب‌های گوناگون شعری باعث ظهور بحران و تشتت در نظام فکری و حسی او نیست؛ کما این که اغلب شاعران از جمله حافظ نیز در قالب‌های دیگر به طبع آزمایی پرداخته‌اند. اما سخن این است که مثلاً شاعری غزل پرداز وقتی به سر وقت قصیده سرایی می‌رود، با همان روح عاطفی غزل‌پردازانه اش با قصیده برخورد خواهد کرد یا ناچار است نظام عاطفی خود را سفت‌آز کار بیندازد و در جلد جان قصیده پردازان فرو برود. یعنی روح خود را از انقباضی به انقباضی متفاوت تبعید کند. این پدیده در سعدی و حافظ نیست یا کمتر هست. در قصاید سعدی همان روح

آشنی جوانه و مردم دارانه‌ی غزل‌ها را در قصاید و بوستان او نیز می‌بینیم و در قصاید حافظ نیز به ندرت به قلمرو ساخت و ساختمان روحی قصاید انوری و خاقانی نزدیک می‌شویم.

یعنی هر دو، روح متغزل خود را حتی در لحظات سرایش قصیده نیز حفظ می‌کنند.

اما این قصبه در کار سلمان تفاوتی جدی دارد. سلمان در هنگام قصیده‌پردازی، خود را از سرزمین عواطف عمیق غزلی به پهنه‌ی پر حادثی قصیده می‌کشاند.

لرزمه‌ها هنگام بازگشت، دوباره کسوت پیشین را به تن می‌کند و در جلد غزل‌های خراباتی و قلندرانه و عاشقانه‌ی خود می‌رود. همین نکته، شعر او را گاه از روحی واحد و پایدار و تأثیر گذار، کم بهره می‌سازد.

یعنی ما در شعر سلمان با یک نظام (فکری-عاطفی) واحد روبرو نیستیم. تمرکز روحی سلمان در دیوان وی اغلب قربانی نوسان ذهن و زبان او بین درشتنای قصیده و همسواری غزل می‌شود و این دو پارگی روحی و فکری قدم به قدم پیوند عاطفی خواننده را با او می‌گسلاند.

همین «گسل» و شکاف است که به عنوان عاملی خاص شاعر را از رسیدن به «جامعیت فرهنگی» مورد بحث محروم می‌سازد و در هر دو سوی افق فربه‌ی شاعری، او را از پدید آمدن متوسط فراتر نمی‌برد. وقتی ذخیره‌ی ذهنی و عاطفی شاعری در معرض تجزیه قرار گرفت، بی‌شک او نمرکز و تجمع روحی خاصی را که لازمه‌ی آفرینش اصیل و هدفمند هنری است، از دست می‌دهد و ناگزیر است که در هر بستری به گونه‌ای باشد.

پیش‌تر ادعا کردیم که «سلمان» از شاعرانی است که نقش هموارگری راه نوابهی چون حافظ را در گستره‌ی تاریخ بر عهده داشته‌اند. نگاهی مقایسه‌ای بین غزلیات سلمان و خواجگی شیراز ما را بیش از پیش به این نکته واقف می‌کند که غزل‌های خواجگی، صورت تکامل یافته و شهودی تر غزلیات سلمان و امثالهم می‌باشند. بدین معنی که تجارب شاعرانه‌ی سلمان و دیگر شاعران (شامل تجارب شاعرانه‌ی عینی یا ذهنی، شهودی یا انقباضی) در پرتو اکسیر ادراک و اشراق ناب خواجگی، از پایه‌ی مس گسستگی به اوج طلا شدگی رفعت مقام یافته‌اند. به عنوان مثال

نگاه عارفانه‌ی خرام و شکل نیافه‌ی سلمان در شعر حافظ به عرفانی ناب و شکوهمند مبدل گشته و به نحوی ساحران نیز از جانشی شور و لطافت بهره‌مند شده است. او نیز چون شاعران سلف و خلف خویش بهره‌های فراوانی از زبان رمز گونه‌ی عارفانه و اصطلاحات آن برده است که در تکوین و ترسیم مضامین عارفانه و رندانه‌ای چون: وحدت وجود، تجلی، اعیان ثابت، عهد امانت، مشاهده و رؤیت، عهدالست، نضکر، هبوط، امانت و غیرت و دیگر مقولات مربوط به عشق سهمی به سزا داشته‌اند. همچنین روح قلندرانه و رندانه‌ی حاکم بر بخش اعظمی از غزلیات وی نیز در شکل و شالوده آفرینی آثارش غیر قابل انکار است. اما در مجموع در می‌بایم که حسن، نگاه نامشأن و توصیف سلمان در این قلمروهای معنایی، سخت غیر تجربی، کلی بافانه و گاه خشک و خالی از شور و ذوق است.

مثلاً «رند» سلمان هرگز به شکوه و عظمت آرمانی «رند» حافظ نمی‌رسد و شراب او هرگز گرمی و گیرایی شراب حافظ را ندارد و ... زیرا حافظ از منظری وسیع تر و نمایشی تر به نمایشای جان و جهان نسته است. و همین نمایشای عمیق و دقیق نه تنها جوهره‌ی اندیشگی کلام او را غنایی بی‌کرانه بخشیده، بلکه باعث ظهور ساخت و صورتی هنری تر و خلاق تر در غزل‌های او شده است. مقایسه‌ی دو غزل از این دو شاعر که از مضمون، حال و هوا و حتی وزن و قافیه و ردیف مشترکی نیز برخوردارند شاید در تبیین و توضیح این مقال یاریگر باشد:

مطلع غزل سلمان:

در آزل عکس می لعل تو در جامر انداز
عاشق سرخنده دل در طمع خامر انداز

مطلع غزل حافظ:

عکس روی تو چو بر آینه‌ی جامر انداز
عارف از خنده‌ی می در طمع خامر انداز

می‌بینیم که شور و شعور عمیق حافظ در کنار برتری محسوس ساختاری غزل او چه غوغایی به پا کرده است. زبان و موسیقی و فصاحت و پراختلاف، مضمون پردازی‌ها و تخیلات گسترده و پر شور و حس و حالی زنده و سیال همه

و همه جلوه های برتری طبع و طبیعت روحانی حافظ را نسبت به سلمان نشان می دهند.

محور مشترک این دو غزل همانا «نجلی عرفانی» است که در پر تو آن عشق واحد در هیئتی متکثر موجد ظهور ماهیات به واسطه ی «عقل اول» شده اند و اکنون شاعر در پر تو نبوت شاعرانه با روح و فتوحی قلندرانه به بازتاب این تجربه ی ناب شهودی پرداخته است.

ناگفته پیداست که از این دو تجربه و تکاپوی اشرافی کدام یک به حوزه ی وسیع عواطف درونی شنونده رسوخ می کند.

نقدی بر ساختار موسیقایی شعر سلمان

تردیدی نیست که از اواخر قرن ششم رفته رفته قالب فصیده با زبانی کوبنده و استوار جای خود را به غزل با زبانی پر نغمش و انعطاف می سپارد اصولاً روح درونگرایی غزل (عاشقانه - عارفانه) فارسی در سده های ۷ و ۸ و ۹ متأثر از درونگرایی تاریخی و اجتماعی این دوران، در بستر ذهن و زبانی لطیف و آهنگین مترنم می شود. موسیقی لطیف و در عین حال پُران و رقصان غزل در روزگاران یاد شده ی آمیزگار با گونه ای حزن درونی به راستی روح مغموم اما مشتاق ایرانی را تبلوری شگرف می بخشد.

این رقص محزون و این یاله ی مغموم در غزل های سعدی و حافظ نجلی چشمگیری دارد اما در غزل های مولانا این رقص و این حزن با جنونی جهان شکار می آمیزد و براسنی روح را به اهتزاز و ابتهاج می کشاند.

در این جا به برخی ناهنجاری ها و ناهمواری های موسیقایی در شعر سلمان اشاره می کنیم تا با تبیین این کاستی ها در نظام جمال شناسی شعر او مصداق های عینی تر در باب فقر و فرودستی جمال و جلال شعر سلمان در تقابل با شعر سرهنگان سخن ارائه نمایم.

ناهنجاری های موسیقایی مورد بحث ما اغلب در ساحت عدم توازن و تناسب نظام آوایی کلمات به چشم می خورند که خود موجب ظهور متناوب ناخوشاهنگی و ناخوشایندی در بسافت سخن اوست.

این معضل اغلب از ناحیه ی محور همشبی کلام حادث و به نوعی باعث تنافر حروف و بنا کلمات می شوند. خوشاهنگی پدیده ای است

که اصل اسامی در آن، نفس شکرار حروف نیست بلکه وضع و نسبت آواهاست به یکدیگر به گونه ای که از نظامی موسیقایی و ابغاعی برخوردار باشد و این نظام، نظامی است بسیار پیچیده که به اعماق روانشناسی شاعر و نبوغ موسیقایی او پیوند دارد.^{۴۴}

و اما در برخی آثار سلمان ما با این پدیده مواجه نیستیم. اکنون ابیاتی از سلمان را که دستخوش همین انگوری ناهنجاری صوتی و آوایی اند، می بینیم:

باد نوروز از کجا این بوی جان می آورد

جان من بی ما به گوی دلستان می آورد

همه کس را شرف و نخر به علم است و هنر تو بی آن کس که به تو علم و هنر منتخر است جان نثار لب لعل تو که از عزت او داغ عمر بر داز خونین عشق بمن است هر عقل را کمال ز ذات تو مستفاد هر روح را حیثیت ز لطف تو مستعار سرسجده ی سپهر به فرار بینشرد فریاد بر کند که شها زینهار دست

ز بازار خرد سردی نخواهی دید جز سودا

به گوی عاشقی در رو در عزتسرای زن

شاخبست رایت تو که نصرت دهد شمر

باز بست همت تو که دولت کند شکار

در پی مثل تو می گردد فلک گرد چهار

در دماغش زان سبب دگر محال آمد پدید

ای قبله ی سعادت و ای گعبه ی صفا

حای خوشی و دست نظیر تو هیچ جا

این نمونه نشانگر عدم بلاغت موسیقایی کلام سلمان در برخی مواضع است که البته ناشی از عدم بلاغت و براعت طبع و فربحه ی او در مقایسه با شاعران طراز نخست شعر فارسی است.

برای بهتر نشان دادن بعد بلاغت و فصاحت کلام سلمان با خواجه حافظ دو غزل از آن دو را از همین منظر جمال شناسی موسیقایی مورد مقایسه قرار می دهیم. (باز هم در غزل با فرم و محتوای یکسان)^{۴۵}

غزل سلمان:

بر منت ناز و ستم گرچه به غایت باشد
حاشا لئله که مرا از تو شکایت باشد

چو معشوق همه وقت/ نماید ز عینا
رفت/ باشد که خود از عین عنایت باشد
من نه آنر که شکایت کنر از دست کسی
خاصه از دست/ تو، حاشا چه حکایت باشد
پادشاهی چه عجب گرز شو/ درویشان را
نظر مرحمت و چشم رعایت باشد
چاره ای کن که مرا صبر به غایت برسد
صبر بیداست که خود/ تا به چه غایت باشد
خاک پای تو به جان می خرم از دست/ دهد
امر دولت و آسار کنایت باشد
در میان جمع نسبتاً همه سرگردانند
تا گمرا سوی شو/ توفیق و هدایت باشد

مطلع غزل حافظ:

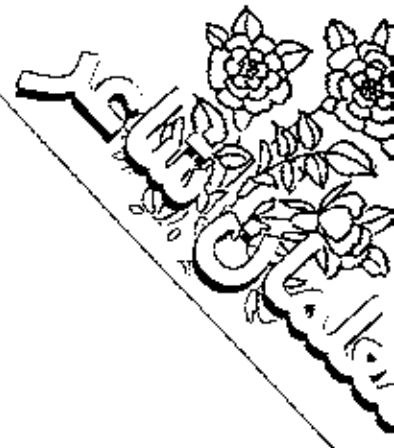
من و انگار شراب این چه حکایت باشد
غالباً این قدر مرعش و کنایت باشد

در غزل سلمان مواردی هست که با [و/ه] نشان داده شده است. هنگام خواندن غزل سلمان، اگر بخواهیم کلمات را به درستی ادا کنیم زبان با دشواری روبرو می شود. مثلاً [همه وقت/ نباشد]، ناگزیر باید در فاصله میان [ات] و [ان] مصوئتی از نوع [O] را وارد کنیم و بخوانیم [همه وقت نباشد] تا زبان به راحتی کلمات را ادا کرده باشد. همچنین در بیت بعد [وقت/ باشد] ناگزیر باید [وقت باشد] خوانده شود. و در بیت پنجم، مصراع دوم [خود/ تا] همان شکل قرب مخرج را داراست. باز در مصراع دوم بیت [نو/ توفیق] به راحتی قابل تلفظ نیست. می بینیم که در هفت بیت سلمان، هفت مورد دشواری تلفظ وجود دارد که یکی از آنها در غزل حافظ دیده نمی شود. همان طوری که پیش تر گفتیم متناً تعالی موسیقایی در اثر هنری غالباً ریشه در تعالی و بلاغت روح هنری و نبوغ ذاتی هنرمند دارد که سلمان در این عرصه بسیار تنگ مایه تر از حافظ و سعدی و امثال آنان است.

۴۴ خلاصه مقالات برگزیده ماهنامه جهانی بزرگداشت سلمان ساوجی، ۱۳۷۷، فرای، کتبه

۴۵ شعبی کدکن، موسیقی شعر، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۴۴۱

۴۶ ر. ک. موسیقی شعر، ص ۲۴۹-۲۵۰



ردیف باغ غزل

همیشه در همه جا از تو گفتگو کردم
 به باغ خاطره روی تو جستجو کردم
 برای سجده به محراب ابرویت هر شب
 به آب چشمه ی احساس خود وضو کردم
 تو کز رواق خیالم نمی روی بیرون
 مرو که من به خیال شبانه خو کردم
 اگر به بام نرفتم به دف نکوییدم
 بدان که شب همه شب فکر آبرو کردم
 اگر نشانه ی خنجر به سینه پیدا نیست
 به بخیه بخیه ی اشکم ورا رفو کردم
 شراب باد تو در تنگ سینه می ماند
 که شعر چشم تو را حفظ ، موبه مر کردم
 ردیف باغ غزل های من اگر چه تویی
 به فال حافظ شیرازت آرزو کردم



سرکار خانم زهر ادا نشامیه اهل فزویین متولد
 ۱۳۲۹ و دبیر ادبیات مدارس راهنمایی شهرستان
 شهریار است. از آغاز نوجوانی شعر گفته و می گوید.
 بیشتر در غزل طبع آزموده است.
 از اشعار اوست:

تندیس غزل

ناقوس های شهر غزل تاب می خورد
 زنگی به گوش قافله ی خواب می خورد
 جانا به هوش باش که غضنامه ی دل است
 زین ساز ، هر نوا که به مضراب می خورد
 باید که انتظار شعر داشت زان نهال
 کز چشمه سار عشق و جنون آب می خورد
 احساس من نرتم باران سادگی است
 گاهی نمی به شیشه ی مهتاب می خورد
 بیکر تراش کوی غزل می شوم ز عشق
 با نیشه ی خیال که بی تاب می خورد
 اما به پای لنگ و ره سنگ و دست تنگ
 پربایی ام به سینه ی مرداب می خورد

هوا

بخت (زبانم)

گفتم که وفا و گفنی آری داری
 در بانک نجابت اعتباری داری
 گفتم به حساب من اگر بازرسی
 بینی که چه قلب و امداری داری

مکتب جواد

از دامن مکتب جواد آمده ای
 در درس نجابت اوستاد آمده ای
 دل حاصل شرب رقم علم و عمل
 دیدم که تو اصل اعتقاد آمده ای

جام فرات

در جام فرات آب مهمان عطش
 هفتاد و دو تشنه و گریبان عطش
 با یاد شهید کربلا می نالد
 هر کوزه ی آب در بیابان عطش

فریداد

روزی نشود که آرزویت نکنم
 نشینم و باز گفتگویت نکنم
 هر دم به نشانه ی خریداری تو
 با مردم خویش جستجویت نکنم

حمید محمدخانی متولد سال ۱۳۳۳
 شهرستان رفسنجان دارای مدرک تحصیلی
 کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی
 مدرس مرکز پیش دانشگاهی ، مرکز مدیریت
 دولتی ، حوزه های علمیه و دانشگاه علوم پزشکی
 شهرستان رفسنجان است . وی کار شعر و
 شاعری را همزمان با کار معلمی از سال ۱۳۵۰
 شروع کرد .

صدای سکوت

نشستم دمی در صوای سکوت
 زبانم شکست از صدای سکوت
 رواق خیالم پر از نور شد
 و من شادمان از صفای سکوت
 دلم از هیاهوی بودن گرفت
 ز دم خیمه زیر لوای سکوت
 دگر شور آواز در من نبود
 هزاران نرتم فدای سکوت
 ز شب وام کردم دو بال خیال
 و رفتم تا انتهای سکوت
 دل از شوق فریاد آتش گرفت
 و بر شانه ام جای پای سکوت
 ز نوفان دگر ناله ای بر نخاست
 غریبی که شد آشنای سکوت

یاران کسی که حق غزل را ادا کند
آب از زلال چشمه ی محراب می خورد
حافظ که شاهکار غزل را نشانه رفت
از ساغر الست می ناب می خورد

جواد محقق در سال ۱۳۳۴ در همدان به دنیا آمد. تحصیلاتش را در همان شهر به پایان برد و در سال ۱۳۵۸ به عنوان دبیر زبان و ادبیات فارسی به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد. سال ها در شهر و روستاهای مختلف به معلمی پرداخت و در سال ۱۳۶۶ برای تدریس در مدارس ایرانی خارج از کشور ابتدا به پاکستان و سپس به ترکیه رفت. پس از بازگشت، در سال ۱۳۶۹ به دلیل داشتن تجربه ی تدریس در دوره های مختلف تحصیلی (از ابتدائی تا تربیت معلم) و نیز سابقه ی فعالیت های فرهنگی و مطبوعاتی به سر دبیری مجله ی رشد معلم انتخاب شد و هم اکنون نیز در همین مسؤلیت به خدمت مشغول است.

محقق، همکاری با مطبوعات رافز سالهای دبیرستان آغاز کرد. آثار او که شامل شعر، داستان، گزارش، مقاله، و مصاحبه و گفتگو است، در بعضی از مجلات قبل از انقلاب و بیشتر در مطبوعات بعد از انقلاب منتشر شده است. کتاب های چاپ شده ی او افزون بر پانزده جلد است که بعضی از آن ها عبارتند از: «مردی چو آفتاب»، «قصه ی مرد پابلی»، «مثل من به انتظار»، «تاوان عشق»، «قدر استاده»، «تعلیم و ایمان در گفتگو با دانشمندان» و «یاد ماندگار». از ایشان چند کتاب نیز زیر چاپ است که بزودی منتشر خواهد شد. نمونه های مختلفی از شعرهای او را انتخاب کرده ایم که می خوانید:



جدال عقل و دل

دیگر به خاطرات تو راهی نمی کشم
سر در خیال و خواب تو گاهی نمی کشم
از شعله های عشق فریبده ات دگر
دل را به راه شوم تیاھی نمی کشم
در آرزوی دیدن روی چو ماه تو
آتش به جان خسته ز آهی نمی کشم
جان می دهم ز حسرت و اما به لوح دل
نقشی ز روی همچو تو ماهی نمی کشم
دیگر خراب باده ی چشمت نمی شوم
درد از سوی چشم سیاهی نمی کشم
چون دل بریده ایم ز بود و نبود خویش
دیگر به دوش، بار گناهی نمی کشم
این ها که گفته شد همه فتوای عقل بود
دل ناله زد که زحمت واهی نمی کشم
جانا جدال عقل و دلم بی نتیجه بود
باز آ که جز تو سر به پناهی نمی کشم
رنده اند برده ای دل من ناز شست تو
منت دگر ز ناز نگاهی نمی کشم

غزل

ایام گل

دوباره از سر هر شاخه برگ سر ریز است
بهار من! تو کجایی که باز پاییز است!
بیا به بیشه ی طوفان حصار خون بکشیم
که مرگ غنچه در این فصل گل غم انگیز است

اگر که باد نمی آید از صحاری خشک
چرا نوای درختان گلابه آمیز است؟

لبان دشت، ترک های تشنگی خورده ست
و قحط آب به رگ های خشک کاریز است

بیا ستاره ی صبح ای طلیعه ی خورشید
که دیو شوم شب این روزها سحر خیز است

قیام داس و نیر در بهار روشن باغ
حدیث حمله ی تانار و قوم جنگیز است

مه باد بگذرد ایام گل از این گلزار
چنین که کاسه ی صبر شکوفه، لیریز است

دوبیتی

نه تنها با تو و من می ستیزند
که با آن پاکدامن می ستیزند.
خدا با نسل خفشان برانداز
که با خورشید روشن، می ستیزند

فصل آبی

شب

که باران انگشت هایت

روی ماشین تحریر

بارید

در زمستان پر برف دفتر

باغی از شعرهایم شکفتند

وز تو ای بهترین فصل آبی

قصه ای نغز و ناگفته گفتند.

(باغی ها)

چون لاله به ساحت چمن می سوزم

با یاد تو پاره پاره تن، می سوزم

در حسرت بوسه ای که خنجر، آن روز

بر حلق تو زد، هنوز من می سوزم

□

تا بر دل خصم عشق، داغی شده ایم

در ظلمت شهر شب، چراغی شده ایم

بایز دلان، همواره دشمن هستند

با ما، که در این کویر، باغی شده ایم

ناز و نیاز

نیاز از من بسی ناز از تو ای عشق
همه سوز از من و ساز از تو ای عشق
ملاکم گر کنی بازنده سازی
تا بم روی دل باز از تو ای عشق



ژرف ساخت جمله‌های چهار جزئی با مفعول و مسند

موجود نیست، قواعد دستوری یک زبان باید برآمده و بر ساخته از همان زبان و متناسب با زمان باشد بدین گونه که دستور نویسی ابتدا تعداد معنایی جمله را که واقعیت و کاربرد عام دارند، از منابعی همچون: کتاب، روزنامه، گفتار مردم و... استخراج می‌کند و سپس به تجزیه و تحلیل آن‌ها می‌پردازد و سرانجام از بین آنها معیار و میزانی به نام «دستور زبان» پدید می‌آورد. بدین ترتیب دستور زبانی که برای یک زبان نوشته می‌شود، قواعد آن اولاً باید از همان زبان اخذ شده باشد و ثانیاً این قواعد بر واقعیات موجود و متداول آن زبان مبتنی باشد. حال با توجه به این ملاحظات در می‌یابیم که تا چه حد دیدگاه دستوریون سنتی در قبال جمله‌های چهار جزئی با مفعول و مسند، سقیم است. زیرا آن‌ها از یک سو با ابزاری غیر خودی و تحمیلی مانند علم کردن جمله‌های اسمیه و فعلیه به بررسی این جمله‌ها پرداخته‌اند و از سوی دیگر واقعیت‌های زبان فارسی را نادیده گرفته‌اند. جمله‌ی «مادر کودک را آرام گردانید.» و امثال آن از واقعیت‌های زبان فارسی است و غیر قابل انکار، اما کاملاً روشن است که هرگاه با ابزاری وارداتی بررسی شوند، دریافت نمی‌شوند و به سهولت در موردشان گفته می‌شود که چون این جمله‌ها در قالب جمله‌های اسمیه و فعلیه نمی‌گنجند، چنین‌اند و چنان... در حالی که چهار جزئی بودن این جمله‌ها حقیقتی علمی و عینی است، حقیقتی که حداقل با گذر از راه‌های پیشنهادی زیر، اثبات شدنی است:

الف- گشتار حذف نهاد: در این حالت ابتدا نهاد را حذف می‌کنیم و سپس مفعول را در جایش قرار می‌دهیم. با این تغییر، جمله‌ای که به دست می‌آید، یک جمله‌ی سه جزئی با مسند است و مسند آن هم چیزی نیست، جز همان کلمه‌ای که دستور سنتی آن را قسمتی از فعل این نوع جمله‌ها محسوب می‌کند و فعل مرکب می‌پندارد. مثال: مادر کودک را آرام گردانید.

نهاد	مفعول	مسند	فعل
مادر	کودک را	آرام	گردانید.

نهاد	مسند	فعل
کودک	آرام	گردید.

ب- گشتار ساختن ترکیب وصفی: چنانچه از جمله‌ی چهار جزئی با مفعول و مسند؛ نهاد، نقش نمای متعولی (را) و فعل حذف گردد، با افزودن یک نقش نمای اضافیه (کسره)، پس اجزای

غرض از تحریر این سطور، کوششی هر چند ناچیز در راستای شناخت بهتر یکی از مباحث دستوری جدید مطرح شده در کتاب نو تألیف زبان فارسی (۳) و (۴) دوره‌ی دبیرستان است. مبحثی که برای برخی مخاطبان ابهاماتی برانگیخته و مخالفت‌هایی به دنبال داشته است. سخن از جمله‌ی چهار جزئی با مفعول و مسند است. جمله‌ای که سنت‌گرایان درباره‌ی آن معتقدند چون مسند حالت و با صفتی نسبت داده شده به مسندالیه (نهاد) است؛ نمی‌تواند در جمله‌ای که مفعول دارد، نیز حضور یابد و در نتیجه جمله‌ای مرکب از نهاد، مفعول، مسند و فعل تشکیل دهد. چنین جمله‌ای در واقع سه جزئی با مفعول است و فعل آن مرکب، و عنصری که از آن به عنوان «مسند» نام برده شده است، جزئی از فعل مرکب این نوع جمله‌هاست. بنابراین شواهدی نظیر: مادر کودک را آرام گردانید، علی چراغ را روشن کرد و... که در صفحه‌ی (۲۳) کتاب یاد شده، تحت نام جمله‌های چهار جزئی با مفعول و مسند آورده شده‌اند، سه جزئی مفعول دارند و اطلاق جمله‌های چهار جزئی بر آنها صحیح به نظر نمی‌رسد. اما با توجه به نگرش نوین دستوری و از دید نگارنده سبب اصلی چنین برداشت شبهه‌آمیزی، نگاه به این جمله‌ها از منظر دستور سنتی است، زیرا دستور سنتی تجویز کرده است که مفعول همیشه در جمله‌ی فعلیه قرار دارد و مسند در جمله‌ی اسمیه، و حضور نوامان این دوران نمی‌کند. اما در واقع چنین نیست و اگر با تعقیب قضیه نگریسته شود، به راحتی صحت وجودی این نوع جملات اثبات می‌شود. به تأیید و تصدیق منطق، نگرش به هر پدیده، زاویه‌ی خاص خود را می‌طلبد، لذا بدیهی است که مباحث دستوری جدید، چشم‌اندازی جدید، هم می‌خواهد. چون اگر بنا باشد با همان معیارهای پیشین، جستارها و دستاوردهای دستوری نوین را ارزیابی کنیم، بی‌گمان ره به جایی نخواهیم برد. آن‌ها هم چه معیاری؟! ... معیاری که تقلیدی است و تحمیلی و گرفته شده از زبان فارسی نیست. از آنجا که تقسیم جمله‌های فارسی به اسمیه و فعلیه، صرفاً تقلیدی از کتب نحوی زبان عربی است و با زبان فارسی هم خوانی ندارد، آیا بردن زبان فارسی به زیر ذره‌بین زبان بیگانه دور از عقل و انصاف نیست؟! ... چرا زبان خود را با قواعد و ضوابط خود زبان فارسی منجش و تحلیل نکنیم تا اینگونه دچار خلط و خبط نشویم؟! ... البته در این مورد گفتنی است که قواعد دستوری چیزی از فعل

اسنادی اند و لذا قابل تغییر به اصل خود؛ راه به اسنادی رسیدن آن‌ها که در بند «الف» هم اشاره‌ای به آن شد، عبارت است از:
حذف نهاد + نهاد فرار دادن مفعول + مسند واقع شدن کلمه‌ی مورد اختلاف + تغییر فعل (با توجه به سیاق جمله). مثال:
باغبان پر کار، باغ متروکه را آباد کرد.

نهاد	مفعول	مسند	فعل
باغبان پر کار	باغ متروکه را	آباد	کرد.

←

نهاد	مسند	فعل
باغ متروکه	آباد	گردید.

همان گونه که ملاحظه می‌شود، به کار بستن این شیوه، تغییراتی اساسی در جمله ایجاد می‌کند. اما این تغییرات نه خارج از قلمرو بی‌کران زبان است و نه با اهداف دستور ناسازگار؛ زیرا هرگاه دستور زبان علاوه بر شناخت جمله و بررسی تفریدی و ترکیبی اجزای سازنده‌ی آن (صرف و نحو)، کشف روابط پنهانی و ژرف‌ساختنی جمله‌ها را نیز در دستور کار خود قرار دهد^۱، به طور حتم چنین دگرگونی‌هایی را غیر مجاز نمی‌داند و بر آنها مهر تأیید می‌زند و این هم در واقع چیزی نیست، جز آنچه که از یک دستور زبان علمی و فراگیر انتظار می‌رود.



بی‌نوشت‌ها:

- ۱- ر. ک. نگاهی تازه به دستور زبان، محمّد رضا باطنی، انتشارات آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۰، صص ۷۵-۲۷.
- ۲- یعنی اگر دستورنویس، قصد نوشتن دستور زبان برای یک دوره‌ی خاص تاریخی از یک زبان را دارد، باید از منابع و شواهد همان دوره بهره‌برد (دستور تاریخی یا دستور هم‌زمانی)؛ اما چنانچه تدوین دستور زبان برای همان حال مورد نظر باشد، به ناچار باید منابع کهن کنار گذاشته شوند و از مراجع و مأخذ عصر حاضر استفاده شود. (دستور امروزی یا دستور در زمانی).
- ۳- ر. ک. زبان فارسی (۳) و (۴)، سال دوم نظام جدید آموزش متوسطه، ۱۳۷۷، صص ۷۳.
- ۴- کاری که دستور گشتاری می‌کند، در این باره بنگرید به: الف - سیر زبان‌شناسی، مهدی مشکوة‌الدینی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۳؛ ب - دستور زبان فارسی بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری، مهدی مشکوة‌الدینی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، ۱۳۶۶.

باقی مانده‌ی جمله، یعنی مفعول و کلمه‌ی بعد از آن (مسند از نگاه دستور جدید و جزء اول فعل مرکب از دید دستور سنتی) یک ترکیب وصفی ایجاد می‌شود؛ ترکیبی که جزء دوم آن صفت است و صفت هم کلمه‌ای است که هر دو دستور کهن و نو در مسند واقع شدنش هم‌رأی اند و متفق‌القول. مثال: علی چراغ را روشن کرد.

نهاد	مفعول	مسند	فعل
علی	چراغ را	روشن	کرد

←

نهاد	مسند	فعل
چراغ	روشن	است.

←

موصوف	صفت
چراغ	روشن

ج - انطباق جزء اول فعل این نوع جمله‌ها با جزء دوم آن؛ با توجه به این که دستور سنتی فعل جمله‌ی چهار جزئی با مفعول و مسند را، مرکب می‌داند و فعل مرکب نیز اغلب دو کلمه‌ای است؛ طبیعتاً می‌بایست این جمله‌ها سه جزئی با مفعول باشند و از مسند بی‌نیاز، اما علماً و عملاً این چنین نیست؛ زیرا هرگاه کلمه‌ی اول فعل این جمله‌ها را با کلمه‌ی دوم آن مطابقت دهیم؛ بین این دو، انفکاک صورتی و معنایی پدید می‌آید و رابطه‌ی نحوی ایجاد می‌شود. یعنی کلمه‌ای که باید قسمتی از این فعل (مرکب به زعم دستور سنتی) باشد و به آن وابسته، مستقل می‌شود و حتی به شکل یکی از نقش‌های مسند، مفعول، متمم و یا قید کلمه‌ی دوم ظاهر می‌گردد. مسند بودن این کلمه وقتی است که با افزودن «تر» به آن، به صفت تفضیلی مبدل می‌شود. مثال: معلم دانش آموزان را آگاه کرد.

نهاد	مفعول	مسند	فعل
معلم	دانش آموزان را	آگاه	کرد.

←

نهاد	مفعول	مسند	فعل
معلم	دانش آموزان را	آگاه‌تر	کرد

د - تغییر فعل: در دستور سنتی، فعل اسنادی همیشه غیر حرکتی است و شامل: است، بود، شد و ... لیکن در کتاب درسی مورد بحث فعل‌هایی مانند: ساخت، کرد، نمود و ... نیز در حیطه‌ی افعال اسنادی محسوب شده‌اند و در جمله‌های چهار جزئی مفعول و مسند دار، به چشم می‌خورند. امری که چون تا پیش از این مطرح نبوده، سؤالاتی مبنی بر اسنادی و یا عدم اسنادی بودن این افعال در پی داشته است. این افعال شاید در نگاه اول اسنادی به نظر نیایند، اما در اصل

از هر طرف که رفتم جز وحشت‌م نیفزود
زندهار از این بیابان وین راه بی نهایت
این راه را نه‌بایت صورت کجا توان بست
کش صد هزار منزل پیش است در بدایت
(حافظ)

مرا از سال‌های دور عشقی در دل و مهری
در جان با چاووشی خوان قافله‌ی حسرت،
«مهدی اخوان ثالث م - امید» بود.

شعله‌ی این عشق و لهیب آن‌ش هنگامی
دامنم را فرا گرفت، که سبب سیاه و هولناک
ملت و سرزمینم را با عقده‌ای از بیخ‌ها و
جراحات‌های انباشته شده، آرزوهای
بی سرانجام و خشم‌های فروخورده با شعری از
این شاعر نامدار، در کتاب «شهادت» زنده یاد
معلم شهید دکتر علی شریعتی، می‌خواندم.
سال‌های پنجاه و چهار و پنجاه و پنج بود و من
آن روزها بیشتر با شعر مائوس بودم تا نثر.

در مزار آباد شهر بی‌نیش
اوای! جغدی هم نمی‌آید به گوش
درمندان بی خروش و بی فغان
خشمناکان بی فغان و بی خروش

آب‌ها از آسیا افتاده است
دارها برچیده، خون‌ها شسته‌اند.
جای رنج و خشم و عصیان بوته‌ها
پشکن‌های پلیدی رفته‌اند.

مشت‌های آسمان کوب فوی
وانده ست و گونه گون رسوا شده ست.

پانهاز سبلی زنان با آشکار
کاسه‌ی پست‌گدایی‌ها شده ست

خشمگین، ما ناشریفان مانده ایم.

تا این که بهاری دیگر فرا رسید و تندیس

آرزوهایم در کوی خستگان با نغشی بس نگارین
خوش بر زمین نشست.

ای سنگخون یخین چمدن در پیشه‌ی زمستان
اینک بهار دیگر شاید خیر نداری؟

زمستان گذشته بود. کاروانیان در همه
جای این پهن دشت زخم خورده در حرکت
بودند. ما هم در پی کاروان می‌رفتیم و منتظر
نویهان در راه بودیم. بهار انقلاب خوش
درخشید. و شور و شوق نسل پرنیش را به
شعور و اندیشه مبدل نمود.

نگاهی کوتاه در باره‌ی ادوار شعری، زبان و سبک اخوان

خراسان رویشگاه زبان فارسی بعد از
اسلام است. از این جایگاه، بزرگ شاعران و
عارفانی چون رودکی، خیام، عطار، مولوی
برخاست‌اند. و اخوان شاعری برخاسته از این
رویشگاه است.

رادمردی که در سال دوم و سوم دبیرستان
در پانزده، شانزده سالگی قدم در انجمن ادبی
خراسان گذاشت و در محفل بزرگانی چون
گلشن آزادی، محمود فرخ، منشی نصرت
اصفهانی، سید رضا عقیلی کوشری به زانو
نشست و سروده‌هایش را زمزمه کرد.

«امشب جگرم خون مکن ای ترک جفاجو
من بکشم مهمانم و صد ساله ده‌گاو»

گرچه شاعر بودن اخوان امری فطری
بوده، اما شاعر ماندن او نتیجه‌ی تلاش و
ریاضت سخت، ذهن آفرینشگر و بهره‌وری از
بزرگان ادب بوده است.

دوران جوانی اخوان دورانی پر تلاطم بوده
است.

کارهای شعری امید را باید در ایام
زندگانش به سه دوره تقسیم نمود. دوره‌ی اوّل
دوره‌ی کارهای «ارغنون و آه» است. آغازی

برای شاعری جوان که جامعه‌ی سخت‌گیر و
منعصب ادبی و مفتخر به داشتن سوابق هزار
ساله، شاعر خراسانی را به تحسین خود
وامی دارد. برای نمونه غزلی به نام «حجّت
بالغ» با مطلع «برده دل از کف من آن خط و خالی
که تو راست». با فصدیه‌هایی به نام «عصیان» با
مطلع «بر خیزم و طرح دیگر اندازم». این دوران
از سال ۲۵ تا ۲۸ ادامه می‌یابد و امید یک شاعر
کاملاً قدمایی است.

دوره‌ی دوم از سال ۳۱ به بعد است. زایر
توسی از راه میان‌بر از خراسان به مازندران،
می‌رود و با شعر نیا آشنا می‌شود. خودش در
این باره می‌گوید: «ده دوازده سال پیش در
روزهای سرد تنهایی و بیگانگی «زمستان» اگر
می‌نوشتم؛ کوشیده‌ام از راه میان‌بری از
خراسان به مازندران بروم از خراسان دیروز به
مازندران امروز... می‌خواهم چنین باشد که
بتوانم اعصاب و رگ‌هایم سالم و درست زبانی
پاکیزه و متداول را که همه تار و پود زنده و
استوارش از روزگاران گذشته است، به خون
و احساس و نیش امروز... پیوند بزنم.»

و نمی‌دانستم این کار چگونه باید صورت
بگیرد و نتیجه چه خواهد شد؟ امروز وقتی
حاصل این پیوند را بر شاخه‌ی بعضی درخت‌ها
و نهال‌های دیگر می‌بینم، می‌دانم و گشایی
چنین می‌اندیشم که شاید بر بیراهه و پرت رفته
باشم. چون آخر گاهی نیز چنین اندیشیده‌ام که
زبان ملّی ما فارسی دری، تنها همین زبان
محدود و بیچاره و زبون تیراهای وسیع متعلق
به بعضی ناشران «اوراق و اصوات و نفس‌وش»
یعنی فا‌دور لهجه و لقه‌وی بابا شمل‌های
پایتخت نیست.

در این سال‌ها امید، با مجموعه‌ی
«زمستان ۱۳۳۴» به اوج شهرت خود رسید.
علاوه بر زمستان، از کارهای دیگر اخوان به
سبک نیما می‌باید «آخر شاهنامه»، «از این

باغ بی‌برگی که می‌گوید

که زیبا نیست؟

به بهانه‌ی «باغ من»
غیرضا باغبان

اوستا، در حیاط کوچک پاییز در زندان،
زندگی می‌گرید اما باید زیست و «دوزخ اما
سرد» را نام برد.

دوره‌ی سوم، دوران گرایش بیشتر به
قلب‌های سستی - ۵۰ سالگی است. اثر این
دوره‌ی امید را باید دیوان دوم او پنداشت. «ترا
ای کهن بوم و بر دوست دارم» بنه گل‌زاری
می‌ماند که چیدن گل‌های یک دست و معطر از
آن مشکل است. زبان اخوان پیوندی است از
زبان خراسان، زبان نیما و زبان رایج امروز،
و این ویژگی مولود استعداد درخشان و ذهن
خلّاق اوست. به قول دکتر غلامحسین
بوسفی: «امید، در شعر «زمستان» به
برخورداری از گنجینه‌ی زبان پیشینیان اکتفا
نمی‌کند، بلکه خود نیز به آفرینش ترکیبات تازه
می‌پردازد. «گرگاه سینه، لولی وش، نابوت
سنبه ظلمت نه توی مرگ اندود، اسلکت‌های
بلور آجین... حسی در تعبیر رایج مثل بسید
می‌لرزد» تغییر سبکی اندک پدید می‌آورد و
می‌گوید: «... هممان سال و ماست پشت در
چون موج می‌لرزد» و با همین دگرگونی به
جمله، رنگی از لطف شعری می‌بخشد و
نصوبی نو به دست می‌دهد.

هوراس، شاعر و سخن‌سنج نامور رومی
می‌گفت: «زبان مانند درختان بیشه‌ای است که
مجموعه‌ای از برگ‌های کهنه و تازه دارد. زبان
شعری امید، مصداق این سخن است.»

نثر امید، شمای شعر او از فخامت و
استواری خاصی برخوردار است.

در شعری همچون «باغ من» استادی
اخوان در سبک و تداوم سنت کلاسیک نشان
داده می‌شود. باغ‌ها، گلستان‌ها و بوستان‌ها
همچون نو در شعر اروپایی، مضامین
تکراری‌اند.

به نابلوی «باغ من» در «زمستان» بنگرید:
چه حرکت و شنایی دارد و چطور رنگ آمیزی

مناسب را به خود گرفته است؟! برگ ریزان را
در نظر بگیرید که باد از چپ و راست بر آن
می‌تازد و برگ‌های زرد و قرمز رنگ را در هم
از چپ و راست بر زمین می‌کوبد. گویی باد
بافنده‌ای است که جامه‌ای از تار و پود زر برای
باغ می‌بافد. انعکاس نور خورشید روی برگ‌ها
برق خنده را به ذهن می‌آورد و شکل برگ‌ها
هنگام افتادن به قطرات اشک باغ تشبیه شده
است و رنگین بودن برگ‌ها چنان می‌نماید که
اشک‌ها خونی شده است یا خون با اشک
در آمیخته است.

پس و پیش کردن خون و اشک زیبایی
دیگری دارد و همان شتاب و بی‌تابی را که در
فصل پیش از آن سخن رفت، بیشتر نمایش
می‌دهد و پرتابی بودن کلمات را می‌رساند.
چقدر رنگ‌ها با باطرح کلی تابلو هم خوانی
دارد.

خط‌های آغازین، صحنه را برپا می‌کند که
در آن پیوند آسمان و ابر، بر ضد دل‌ننگی و
تنهایی باغ اقدام می‌کند و تا آنجا که رویارویی
شعر را عمیق‌تر می‌سازد.

آسمانش را گرفته ننگ در آغوش
ابر! یا آن پوستین سرد نمناکش
باغ می‌برگی
روز و شب تنهاست،
با سکوت پاک غمناکش.

(زمستان/ ۵۱۲).

پس «پوستین ابر» به رنگی خزان‌ی باغ را
آشکارتر می‌کند. همچنان که شعر پیش
می‌رود، میوه، خاطره‌ی باغ، تصویر
اشک‌های خونین را به دنبال دارد و بالاخره با
چهره‌ی بلند پادشاه پاییز، باغ به استعاره‌ای
برای اجتماع مبدل شده و شعر در موضع
مخالف می‌ایستد. نه تنها با قرارداد سبک شعر
باغ من، بل با تمامی نسبت شعر قدیم که از

انزله‌های اجتماعی توصیف طبیعت تخطی
دارد.

داستان از میوه‌های سر به گردون‌سای
اینک خفته در نابوت پست خاک می‌گوید/ باغ
بی‌برگی/ خنده‌اش خونی ست اشک آمیز/
جاودان بر اسب پال افشان زودش می‌چمد در
آن/ پادشاه فصل‌ها، پاییز - (زمستان/ ۱۵۳).

اخوان در بسیاری از شعرهایش با کاربرد
نکبکی مشابه، معانی نو را در ترکیب‌های
کلاسیک و افسانه‌های قدیمی به دست می‌دهد.
نمایش با نامداران و گورش گلباران باد!

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- اخوان ثالث، مهدی: آخر شاهنامه، انتشارات مروارید، چاپ هشتم، ۱۳۶۴.
- ۲- اخوان ثالث، مهدی: فرغون، انتشارات مروارید، چاپ هشتم، ۱۳۶۷.
- ۳- اخوان ثالث، مهدی: از این اوستا، انتشارات مروارید، چاپ هشتم، ۱۳۶۸.
- ۴- اخوان ثالث، مهدی: بدایع و بدعت‌ها و عطا و لغای تبنا بر شیخ، انتشارات بزرگمهر، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- ۵- اخوان ثالث، مهدی: برای کهن بوم و بر دوست دارم، انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۶- اخوان ثالث، مهدی: در حیاط کوچک پاییز در زندان، زندگی می‌گرید اما باید زیست... دوزخ اما سرد، انتشارات بزرگمهر، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- ۷- اخوان ثالث، مهدی: زمستان، انتشارات مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۵۲.
- ۸- شربتی، علی: مجموعه‌ی آثار شماره‌ی ۱۹، انتشارات قلم، چاپ دوم، ۱۳۶۱.
- ۹- قرایی، بدایله: چهل و چند سال با امید، انتشارات بزرگمهر، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۱۰- کاخی، مرتضی: حرم سایه‌های سبز، مجموعه مقالات ۱، انتشارات زمستان، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- ۱۱- کاخی، مرتضی: روشن‌تر از خاموشی، برگزیده‌ی شعر امروز ایران، انتشارات آگاه، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۱۲- کاخی، مرتضی: صدای حیرت‌بخش، انتشارات زمستان، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۱۳- معناری، محمّد: انسان در شعر معاصر، انتشارات نوس، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۱۴- یوسفی، غلامحسین: چشمه‌ی روشن، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.

برگرفته‌ی از کتاب ادبیات فارسی (۳ و ۴)

سال دوم دبیرستان، چاپ اول، ۱۳۷۷



واژه‌ی «زنگ» را در جمله‌ای به کار برد. دانش‌آموز گفت: «من هر روز به دوستم زنگ می‌زنم» معلم، پاسخ او را نپذیرفت. چرا؟ معلم ما... که من او را به دلایلی دوست دارم و به ما آرایه‌های ادبی درس می‌دهد. اغلب می‌گوید: «به اون آقای زنگ زدم و گفتم که جلوس خانه‌ی ما آسفالت می‌شه؟»

می‌گوید: «خسرو بخان! زنگ بزتم به بابات و بگم خسرو بخان، سر به هوا شده؟»

من نمی‌دانم چرا خود معلم ما جای حقیقت و مجاز را با هم مخلوط می‌کند؟! مخلوط یا محرض؟!

داروندار معلم خوب مدرسه‌ی ما کتاب است و کتاب. سبیل خاکستری دارد و عینکی با شیشه‌های قطور! سر کلاس او کسی جیک نمی‌زند! سکوت بچه‌ها، به خاطر ترس نیست؛ سواد دارد. برای گفتن، حرف دارد. مهربان است و با کسی شوخی ندارد. من و مجید و بهرام، روز اولی، عید نوروز، رفتیم به دیدن او. یک اتاق پر از کتاب. کتاب‌ها، نه به خاطر دکور و به خاطر نمایش! وقتی آن همه کتاب را دیدیم، بهرام گفت: «بچه‌ها! سرچشمه این جاست!»

حرف بهرام، درست است! دلم می‌خواهد، معلمی شوم، مثل او. آن همه کتاب، به علاوه‌ی یک خانه‌ی کوچک و به علاوه‌ی یک اتومبیل ارزان قیمت ساخت وطن! آرزو بر جوانان، عیب است؟!

من و دوستم ماهرخ، ذوق سرودن شعر داریم. در زنگ‌های انشا سروده‌های خود را در کلاس می‌خوانیم. معلم ما به ظاهر تشویق می‌کند. اما اطلاعات او در مورد شعر و شاعران معاصر، چندان زیاد نیست! خیلی از شاعران را نمی‌شناسد. دلم می‌خواهد، او از دوستم ماهرخ، بیشتر بداند!

البته ما به او احترام می‌گذاریم. اما به بازنشستگی نزدیک شده و خیلی خودش را باخته. گاهی می‌گوید «بچه‌ها! قصه‌ی ما به سر رسید» ماهرخ، شعری سرود و بهار را در او دید!

خدا نکند که تصور کنید من قصد شکایت دارم. گلابه دارم اما شکایت ندارم. هنوز معلم من، مثل معلم پدرم فکر می‌کند! پدرم پنجاه سال سن دارد و کارمند دادگستری است. در رشته‌ی حقوق درس خوانده است. گاهی از خاطرات دوران تحصیل خود برای ما حرف می‌زند. تعریف‌های فشنگ دارد. با وجود این که ۲۵ سال سابقه‌ی کار در دادگستری دارد، آدم خشکی نیست که آدم موقع حرف زدن با او، عزا و ماتم بگیرد! حالا از این حرف‌ها بگذرم. پدرم می‌گوید: «من رفته بودم رشته‌ی ادبی! معلم‌ها مرتب به ما سرگرفت می‌زدند که اگر درس خوان بودید، رشته‌ی ادبی نمی‌آمدید!»

حالا من تعجب می‌کنم که چه طور معلم امروز، همان حرفی را می‌زند که معلم سی سال و پایی و سه سال قبل؟! من دنباله‌ی راه پدرم را گرفته‌ام. همان طور که معلم من، دنباله‌ی راه معلم پدرم شده! من از معلم عزیز خودم، گلابه کنم یا او از من شکایت کند؟! نمایشگاه کتاب، خیلی شلوغ بود. از آن همه شلوغی شاید فقط نصف جمعیت، برای خرید کتاب آمده بودند. آن نصف دیگر فقط برای تفریح و تماشا و گاز زدن بستنی میوه‌ای! من هیچ کدام از معلم‌های مدرسه مان را ندیدم. نه در آن نیمه‌ی مشتاق کتاب و نه در آن نیمه‌ی اهل تفریح و اهل نمایشی فواره‌های آب، جلو مسجد حضرت ابراهیم.

خانم تاریخ... منظورم دیر درس تاریخ، می‌گوید: «بن کتاب دادند که ما نرفتم؟!»

دایی کریم من می‌گوید: «خانم جان! اگر بن کتاب هم می‌دادند، تو می‌گفتی اگر یک حلب روغن داده بودند، بهتر بود! با کدام ساز تو باید رقصید؟!»

فراموش کردم بگویم که معلم درس تاریخ مدرسه‌ی ما، همسر دایی کریم من است! خدا کند زن دایی از این حرف من نرنجد!

در کتاب آرایه‌های ادبی، درسی داریم به اسم حقیقت و مجاز. در این کتاب نوشته شده است که: «معلم از دانش‌آموزی خواست تا

اما خانم معلم با نا امدی گفت:

«شیرین نشود دهان، ز نام شکر!»

من و ماهرخ، تصمیم گرفته ایم با سرودن شعر، او را بهاری و شیرین کام کنیم! آیا شعر قدرت دارد؟ آیا شاعر توانایی دارد؟ آیا آن معلم عزیز ما، «بهار» و «شیرینی شکر» را قبول دارد؟!

من که نمی دانم. ماهرخ اصرار دارد که باید استقامت کنیم.

□ خودش گفت که کلمه به کلمه، خط به خط، مو به مو می خوانم! از خودم که نمی گویم. باور کن که نخوانده نمره داد! من از انشا گرفتم چهارده! شاید اگر خوانده بود، می گرفتم یازده! شاید کمتر! آب من و او توی یک جوی نمی رود! احترامش را دارم. به ظاهر مرا دوست دارد. وقتی حرف می زند، به من نگاه می کند. البته با احترام نگاه می کند! نگاه آدم، حرف می زند. من چه طور ندانم که نگاه او چه معنایی دارد؟ اما چرا به من نمره ی چهارده داد؟ اصلاً پای برگه ی امتحانی اسم مرا دید یا نه؟ اسم مرا خواند یا نه؟ سرسری نمره داد؟ به خاطر خط نمره داد؟ می دانم که خط خوانا و خوبی ندارم. مگر قرار بوده به ظاهر برگه ی من، نمره بدهد؟ من از او گلایه مندم! اگر فیزیکی بگیرم چهارده، گلایه که ندارم، هیچ، راضی و خوشحال هم خواهم شد! اما در انشا، حق من، کمتر از نوزده نیست! چون به انشا نمره ی بیست نمی دهند! جلال آل احمد و صادق هدایت و محمود دولت آبادی هم از معلم های انشا، نمره ی بیست نمی گیرند. چه رسد به من! تولستوی یا بالزاک هم نمی تواند از انشا نمره ی بیست بگیرد! من این حرف را از معلم ادبیات دو سال قبل، یاد گرفته ام. حرفهای قشنگی می زد! از تهران رفت به شهر خودشان و این آقا معلم تازه آمد. نمی گویم آدم خوبی نیست. نمی گویم چون نمره ی بیست دل مرا نداده، پس قابل قبول نیست.

می گویم مگر فرار نبود انشاها را کلمه به کلمه، مو به مو، سطر به سطر بخواند؟! من اطمینان دارم که نخوانده، نمره داده! چه طور دوبار که خودم انشای خودم را در کلاس خواندم، آفرین گفت و پسند کرد و گفت: «فکر خوبی داری! فکر ت مهجور نیست! خوب می نویسی پسر جان!»

شاید، اگر خواناتر نوشته بودم، چشم بستن به یک نمره هفده می گذاشت زیر برگه ام!

□ خواهرم مهوش، معلم است. اما اگر معلم نشده بود، خیلی بهتر بود! شب و روز، امتیازهای خودش را حساب می کند. چند نشویق دارد؟ چند ساعت، آموزش ضمن خدمت دیده؟ چند سال ده بوده؟ چند سال آمده شهر؟ از بس حساب و کتاب کرده، من هم طرز محاسبه ی امتیازهای لازم برای گروه ممتاز را یاد گرفته ام! دوره ای نیست که ترفته باشد. دخترش لیلارا هم با خودش می برد سر کلاس! البته کلاس های آموزش ضمن خدمت. نه کلاس های درس خودش

در مدرسه ی «فضیلت»!

خواهرم می گوید: «استاد درس می دهد، ما چرت می زنیم!»

من می گویم: «پس چه طور توقع داری، بچه ها سر کلاس خودت، چرت زنند؟»

خواهرم می گوید: «حرف های خواب آور، خواب مبارک!»

من می گویم: «نوکی بیداری که حرف های خواب آور را بشنوی؟!»

□ سخنرانی امروز، خیلی خوب بود. خوب و مفید بود و ما را خسته نکرد. هفته ی آخر ماه، روز آخر هر ماه، مدرسه ی ما یک مهمان دارد. آدم های باسواد و مجرب. آدم هایی که می دانند با ما چه طور حرف بزنند! سخنران امروز، از همه بهتر بود. شعار نمی داد! دروغ نمی گفت! خیلی نصیحت نمی کرد! خودش را خیلی خیلی پاک و برتر نمی دانست!

فصد ندانست ما را بکشد به یک سمت و جهت خاص و دسته بندی! راجع به ضرورت هنر و ضرورت توجه به اندیشه، صحبت کرد. خیلی خوب بود. من از مدیر دانای مدرسه مان ممنونم که هر ماه یک مهمان باسواد و خوب را به مدرسه دعوت می کند.

□ اگر خطا کردی، اگر حال و هوای جوانی زد به سرت و بهار اندر بهار شد و در کلاس خلوت و خالی، زدی زیر آواز، آقای مدیر ول کن معامله نیست پشت سر هم نصیحت می کند! باده غیب می اندازد و می گوید:

جایی که عقاب پر بریزد

از پشه ی لاغری چه خیزد

این بیت را بارها تکرار کرده. من و رحیم و مهرداد، آن را از بر کرده ایم. به محض این که آقای مدیر می گوید: جایی که عقاب پر بریزد، من و رحیم و مهرداد، با هم می گوئیم.

از پشه ی لاغری چه خیزد؟

وای به حال دانش آموز خوش لباس و پک و پز داری که کمی شوخی کند و باعث ناراحتی یکی از معلم ها شود. باز آقای مدیر، شروع می کند.

رگه و رو راست می گوید:

«خَر، ار جُل زاطلس ببوشد، خراست!»

نا بخواهی برای کوبیدن و نصیحت کردن و دشنام ادبی دادن، شعر و مثل می داند! فوی و چهارشانه و بلند بالاست و با میان سالی، چهارتا را حریف است! به قول دوستانم آقا مرتضی: «ما خبیال می کردیم دبیر ادبیات، باید تازک نارنجی و حساس باشد و مختصر و مفید حرف بزند!»

مدیر ما، می تواند دو ساعت پشت سر هم، حرف بزند و از کاه کوه بسازد! نمی دانم معلم ریاضی هم می تواند؟

بارها به این اندیشیده‌ایم که اگر همکاران ما، دبیران ادبیات به خودباوری برسند، بر قلم‌هاشان شکوفه‌های عاطفه، احساس، علم و تعهد خواهد جوشید و فضا را عطر افشان خواهد کرد. نشریه‌هایی که این جا و آن جا به همت این دوستان منتشر می‌شود گواه این ادعاست و برای آن که بدانید و بدانند که کاری در خور کرده‌اند، از این پس در هر شماره بخشی از نشریه‌های رسیده به دفتر تألیف را ورق می‌زنیم و از این «گل گشت» شما را نیز هدیه‌ای می‌آوریم.

□ در این ماه دبیرخانه‌ی مرکزی زبان و ادبیات فارسی مستقر در اداره‌ی کل آموزش و پرورش خوزستان پنج شماره نشریه‌ی «میتاق ادب» را - که از آبان ۷۷ چشم به راهش بودیم - یک جا به این دفتر فرستاده‌اند و البته بهتر آن بود که از همان آغاز انتشار، نمونه‌هایی از آن ارائه می‌گردید. «میتاق ادب» نشریه‌ای است که با همت ده نفر سخت‌کوش و پرنشاط در دبیرخانه‌ی مرکزی زبان و ادبیات کشور تهیه می‌شود. شعر و تحقیق و پژوهش و نقد و افتراخ از هر استانی می‌پذیرد و به چاپ می‌رساند. هر ماه نشریه‌ها و نوشته‌های رسیده به دبیرخانه را در پایان نشریه فهرست می‌کند تا هنگام استفاده و درج آن‌ها فرارسد. نشریه تقریباً روال ثابتی یافته است و همین، خود یعنی یافتن راه؛ و اگر چه به کمال نرسیده در راه کمال قدم برمی‌دارد. شماره‌ی نخست شامل یک سخن‌رانی و دو مقاله است. متن کامل سخن‌رانی معاون آموزش متوسطه‌ی استان درباره‌ی زمینه و اهداف و وظایف گروه‌های آموزشی در بردارنده‌ی همه‌ی سؤال‌های مقرر در زمینه‌ی فعالیت گروه‌های آموزشی است.

نگارش در پژوهش
نسوسمستته‌ی
دکتر نصرالله امامی
مقاله‌ی مفصل این شماره است که نویسنده طی آن شرایط بازنویسی و ارائه‌ی یک مقاله‌ی خوب و مستند و مستدل را بیان می‌کند. رسالت ادبیات عنوان مقاله‌ی نسبتاً خوبی است که بدون ذکر نام نویسنده آمده است. ارجاع‌ها به جا و کامل است و نشر پخته و یک دست. بخشی از این مقاله را با هم

می‌خوانیم:
قلم توانای نویسنده صحنه‌های هستی را آن چنان با مهارت و هنرمندی بازسازی می‌کند که خواننده با او در احساسش شریک می‌شود و به عبارت بهتر، با او یکی می‌شود، و مثل او عشق می‌ورزد، احساس نفرت می‌کند، امیدوار می‌شود، نومید می‌گردد و ... خلاصه آن که خواننده در قالب احساس و اندیشه‌ی نویسنده، زندگی دیگری را با معنا و صورتی دیگر آغاز می‌کند.

در مقاله‌ی «آینده‌ی ادبیات» از قول توین بی می‌خوانیم که نویسنده خودآستانی است مانند دیگران، با این تفاوت که او در بوته‌ی امتحان افتاده، در زیر حوادث زندگی خرد می‌شود. فرق او با دیگر مردم در این است که او با قدرت بیانی که دارد می‌تواند احساس عمیق خود را به زبان آورده و از رنج خود که همانند درد و رنج انسان‌های دیگر است، سخن بگوید. در نظر او بیان

درد خود نوعی درمان درد است چرا که بیان وسیله‌ی کشف نظم و نسقی در پیرشانی و ترنیبی در نابسامانی است ... پس اگر حال از این قرار باشد، شخص عامی نیز که اسیر محنت قرن ماست همین که داستان خویش را در اثری هنرمندانه منعکس می‌بیند، ناچار به سوی آن می‌گراید.^۱

نویسنده‌ی مقاله‌ی «مسأله‌ای به نام ادبیات»، ژان ریکار دو، از قول ژان پل سارتر می‌گوید: «ادبیات نیاز دارد که عمومی و جهانی باشد. پس نویسنده اگر می‌خواهد که خطایش به همه باشد و آثارش را همه بخوانند، باید در صف اکثریت قرار گیرد، یعنی در صف دو میلیارد

گرسنه». نویسنده‌ی مقاله معتقد است که ادبیات با دو وجه مشخص آن یعنی نوشتن و خواندن، یکی از محدود فعالیت‌های معیّر آدمی است ... «اگر ادبیات در گوشه‌ای از زمین حضور نمی‌داشت، مرگ کودکی از گرسنگی تقریباً مهم‌تر از مرگ فلان جانور در کشتارگاه نمی‌بود.»^۲

□ دومین شماره‌ی نشریه‌ی «میتاق ادب» به دست ما نرسیده است اما مؤمنین شماره





پربارتر و سرشارتر از نخستین است. مطالب رسیده از استان‌ها به پرباری نشریه کمک کرده است. در این شماره جز مقدمه، سخن رانی نسبتاً مفصلی از آقای دکتر محمدرضا سنگری می‌خوانسیم و سروده‌هایی از همکاران، مدرسان ادبیات، خانم نگین ضیایی از مرکز پیش دانشگاهی ارومیه و آقای غلام‌علی کریمی از استان آذربایجان غربی. دو مقاله‌ی کوتاه اما خواندنی «حسن آمیزی» و «پارادوکس» بدون نام نویسندگان جزو مطالب مناسب این شماره است. سه صفحه‌ی این شماره به طرح درس شماره -- از آذربایجان شرقی اختصاص دارد که بی مقدمه و توضیح و معرفی آمده است و ظاهر آن نظم صفحات آن نیز به هم ریخته است.

هجده مورد از مباحث کتاب‌های درسی با عنوان «افسراح» حکایت از دقت و تیزبینی همکاران ارجمند دارد که امیدواریم پاسخ‌های مناسب سایر دوستان بتواند گره‌گشای مشکلات این دو صفحه باشد. در عین تأیید دقت نظر و باریک بینی این بزرگواران توجهشان را به این نکته نیز جلب می‌کنیم که مبادا در این رهگذر به دام پاسخ‌های جزئی «این است و جز این نیست» بیفتند که سخت گمراه کننده است. از درایت همکاران بیش از این‌ها انتظار داریم. مقاله‌ی کوتاه بازی با کلمات نیز نوشته‌ی خوبی است که می‌تواند بیش از این بسط داده شود و مصداق‌های متعدد از آن فراهم آید و به صورتی علمی دسته‌بندی و نتیجه‌گیری شود. چند جمله از این نوشته را که متأسفانه مأخذ آن‌ها مشخص نیست، با هم می‌خوانیم:

موریانه‌ی وارسته، چوب اشتباهاتش را می‌خورد!
آن قدر چشمش تیز بود که پلکش را

پرید!

در فصل پاییز، درخت‌های فقیر به جای برگ، کوبیده می‌ریزند!
پشت سر شبمی دانی که به سفر می‌رفت، به جای آب، اسید پاشیدند!
برف پیری را عزرائیل پارو می‌کند!
موش مثل سنگ از گربه می‌ترسد!
وقتی عکس گل محمدی در آب افتاد، ماهی‌ها صلوات فرستادند!

و این چند شعر هم در همین مقوله خواندنی است:

غم می‌خورم به جای غذا چون کنم کلیم
این است آن غذا که نه محتاج اشتهاست

به غیر دیده که پوشیدم از مراد جهان
به قدر همت خود جامه‌ای پوشیدم
چیزی که باز پس طلبند از جهان مگیر
عاقل همین کناره ز دنیا گرفته است

بررسی شماره‌های دیگر این نشریه را به بعد وامی‌گذاریم و به سراغ یکی دیگر از این نشریه‌ها می‌رویم.



□ «روشنا» نشریه‌ی گروه زبان و ادبیات فارسی استان ایلام است. از دی ماه هفتاد و هفت نشر آن آغاز شده و در خرداد هفتاد و هشت دومین شماره‌ی آن به چاپ رسیده است. بحث بیشتر درباره‌ی این نشریه را نیز، به علت تراکم مطالب به شماره‌ی آینده موکول می‌کنیم اما دریغ است که دست تویی از این گل گشت برگردیم. بنابراین، برای نیم‌شماره را به خواندن اولین مقاله از اولین شماره‌ی نشریه‌ی «روشنا» دعوت می‌کنیم.

آب در خوابگاه مورچگان

○ علی اکبر شبری

مطالب کتاب‌های جدید التالیف زبان فارسی «آب» بود در خوابگاه مورچگان که دانسته‌های چندین و چندساله‌ی مرا آشفته کرد و آن قواعدی که از دستور در ذهن داشتم و قوانین لاینفکشان می‌دانستم، منززل شد. و تا نواستم به خانه تکانی ذهنم پیردازم و دستی بر اطلاعات دستوری گذشته‌ی خویش بکشم، مدتی طول کشید.

اما مشکلی نیست، که آسان نشود. باید می‌پذیرفتم، که در این کتاب‌های جدید به زبان و ادبیات و از جمله مبحث دستور از زاویه‌ی دیگری نگریسته شده است و این نگاه نازه مورد تأیید قرار گرفته، که جامعه‌ی کتاب‌درسی به تن آن پوشانده شده است.

پس لازم بود که حقیر نیز هماهنگ با این جریان نوبه دانسته‌های خویش نگاهمی‌داشتم باشم که ببینم آن چه را که از روی «اعتیاد» و نه «انتقاد» در حکم وحی منزل می‌دانستم، آیا واقعاً





همین طور بود یا آن دانش دستوری‌ام بر پایه‌ی هیچ نظریه‌ی علمی استوار نشده بود و همان موقع هم منززل بوده است؟ و آیا آن دستوری که به دانش آموزان تدریس می‌کردم، توصیفی واقعی از زبان فارسی معاصر بود که برای زندگی و تحصیل علم دانش آموز مفید بود؟ یا نه، دستوری بود که دانش آموز را موظف به حفظ قواعدی می‌کرد که نه فایده‌ی دنیوی داشت و نه پاداش اخروی؟ با کتلی کلنجار،

پذیرفتم که هر لحظه جهان نو می‌شود؛ همه چیز در تغییر است و زبان نیز از این نو شدن و تغییر برکنار نیست. این من معلم هستم که باید نگاه اعتیادی‌ام را به مباحث زبان و ادبیات فارسی تغییر دهم و به سفارش سهراب «چشم‌ها را باید بست/ جور دیگر باید دید» چشم‌ها و ذهنم را آب و جارویی کنم.

لژرم این بازیگری در بخش «دستور زبان» بیشتر احساس می‌شد. دستور را مجموعه‌ای از قواعد می‌دانستم که روش درست سخن گفتن و درست نوشتن را به گویشوران زبان می‌آموزد. یعنی به مردم دستور می‌دهد، که چگونه بگویند و چگونه بنویسند؟ و تا حال به این فکر نینشاده بودم که در زمان سعدی و حافظ و پیش از آن که دستوری نوشته نشده بود، آیا مردم نمی‌توانستند درست سخن بگویند و درست بنویسند و آیا هم اکنون که مردم سخن می‌گویند، به طور کامل از قواعد دستور پنج استاد پیروی می‌کنند؟



دیدم که بینی و بین الله وظیفه‌ی دستور، توصیف زبانی است که مردم به کار می‌برند، نه تجویز چگونه سخن گفتن. و همان طور که پذیرفته بودم: زبان پویاست و در حال تغییر، پس یک توصیف خوب نمی‌تواند، شامل زبان در همه‌ی اعصار و در طول تاریخ باشد و دستور نویسی باید زبان را در هر مقطع زمانی جداگانه مورد بررسی قرار دهد و هم چنین با توجه به ویژگی گستردگی زبان و نوع گونه‌های آن باید معین شود که کدام گونه‌ی زبان مورد نظر است (همانطور که در کتاب‌های درسی دبیرستان گونه‌ی زبان فارسی معیار مورد نظر بوده است.)

اما بنده که در طول یک ربع قرن تدریس دستور، بهترین نمونه را برای تجزیه و ترکیب، شعر می‌دانستم و ابیاتی را که قبلاً در خلوت تمرین کرده بودم و مطمئن بودم که از عهده‌ی تجزیه و ترکیب آن‌ها برمی‌آیم، برای بچه‌ها طرح می‌کردم. هر چند بعضی وقت‌ها

اختلاف نظر پیش می‌آمد و درسی ماندم. اکنون چگونه راضی شوم، که این دستور جدید را با شعر سروکاری نیست؟

با رها کردن ذهنم از زنجیر سنت‌های مرسوم دستور دریافتم، بدرستی که «شعر» در توصیف عادی زبان نمی‌گنجد؛ دست کم به سبب دو ویژگی: ۱- سنت گرا بودن شعر؛ که در بیشتر اشعار، و از گان و فواین گذشته‌ی زبان بر شعر حاکم است و با قوانین فارسی

معیار و معاصر تفاوت دارد و نمی‌توان آن‌ها را در کنار هم و بایک دستور واحد توصیف نمود بلکه دستور ویژه‌ی خود را می‌طلبد.

۲- فرائضی شعر: که «شعر تهاجمی است به زبان» و هر چند فرائضی‌تر باشد، خاصیت شعری بیشتری دارد و «شعر در حقیقت چیزی نیست، جز شکستن نرم زبان عادی و منطقی». با نگاهی به آثار شاعران گذشته و معاصر این فرائضی‌گری و گریز از هنجار کاملاً دیده می‌شود، وقتی که مولانا از ضمیر، صفت می‌سازد: «در دو چشم من نشین ای آن که از من من تری»^۱ تنها در شعر اتفاق می‌افتد چون «بجز لشاعر مالا بجز لغیره» و تنها شاعر اجازه‌ی چنین تصرفی را در زبان دارد یا در مصرع: «آن یکی نحوی به کشتی در نشست» که «آن» معرفه ساز و «یکی» نکره ساز در کنار هم قرار گرفته‌اند و همچنین موارد بسیار دیگری که شاعران حرف و گفت و صوت را بر هم زده‌اند و قید مباحث از قواعد معمول دستوری را پذیرفته‌اند زیرا که «شعر حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد»^۲ و میان زبان عادی و زبان شعر تمایز ایجاد می‌کند یکی از صورتگران (فرمالیسم) روسی شعر را «رستاخیز کلمات» خوانده است.^۳

پس زبان شعر دگرگونه توصیفی می‌طلبد که در توصیف زبان عادی معیار نمی‌گنجد و این قول است که همگان برآند.

فهرست نویسندگان
 ۱- نوین بی‌فیض، حمید لطفی، آینده‌ی ادبیات، سخن، مرداد و شهریور ۱۳۲۱، ص ۵۷۲
 ۲- وظیفه‌ی ادبیات، ژانریکا رود، ص ۲۶۰
 ۳- دستور زبان فارسی قواعدی است که بدان درست گفتن و درست نوشتن بیاموزند. پنج اسناد، ۱۳۶۲، انتشارات مرکزی، ص ۴.
 ۴- موسیقی شعر، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ پنجم، ص ۲۴۰.
 ۵- در دو چشم من نشین ای آن که از من من تری تا شعر را و نامیام کز فرودش تری. کلیات شعر تبریزی، مولوی، چاپ دوازدهم، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
 ۶- رشد ادب پارسی، پاییز ۷۴، مصاحبه با دکتر وحیدیان کامیار ص ۱۴.
 ۷- موسیقی شعر، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۲.
 ۸- ایضا ص ۵.

لطیفی از استادان زبان و ادبیات فارسی



شهامت لا ادری گفتن

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی نقل می نمایند که: «من تنها یک تن در بین ادبای اهل فضل و کمال دیدم که هر وقت چیزی نمی دانست، فلسفه ی «لا ادری» را به کار می برد و با لهجه ی مخصوص خود می گفت: - نمی دانم آقا!

و این شخص مرحوم «مجتبی مینوی» بود. در واقع او لا ادری زمان ما بود و ما نمی دانسیم؛ لا ادری را از قدیم گفته اند: «لا ادری نصف العلم»، این همان علمی است که مرحوم مینوی از آن برخوردار است و ما داشت، یعنی نابدانجا رسیده بود که می تواند با سرافرازی بگوید: نمی دانم و این «نمی دانم» را با لهجه ی خاص و خیلی صریح می گفت...»

نقل از مقدمه ی کتاب

«دیوان لا ادری» ص ۲۵

کلاس داری فروزانفر چگونه بوده است؟

دکتر محمود نشاط معتقد است: «یکی از محاسن استاد که قابل بحث است، نحوه ی رفتار و برخورد او با دانشجو و طرز تدریس و اداره ی کلاس بود، به حسن خلق صید دل ها می کرد... استادی متین و موقر و مهربان بود، وقتی وارد کلاس می شد، نخست سلام می کرد، از غالب دانشجویان و چه بسا یکایک آنان احوالپرسی می نمود و اگر احیاناً فردی در جلسات پیش غیبت داشت از روی تفرقت و خلوص علت غیبت را پرسش می کرد... اگر اطلاع می یافت،

نبود. در سالیان درازی که ما با هم بودیم، من همواره از خویشان و دوستان دورتر و دورتر می شدم و به او نزدیکتر و نزدیکتر... وقتی خویشان و دوستان برایم دلسوزی می کردند که «آقا تم کور مانده، ته دل به آن ها می خندیدم، چرا که اجافی روشن تر از اجاق من نبود...»

نقل از «غروب جلال»

چاپ چهارم - صص ۲۸-۷

وسعت نظر و اطاعت علمی استاد سعید نفیسی

مرحوم استاد نفیسی، استاد جامع الاطراف بود که به زبانهای: انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی، روسی و عربی تسلط کامل داشته اند و تنوع آثار آن بزرگوار گواه روشن این مطلب است و کتاب دو جلدی «تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی» به تنهایی نمودار درسی بیکران دانش اوست و با حضور ذهن و سرمایه ای این چنین، در هر حال می توانستند گره گشای مشکلات علمی-ادبی مشتاقان باشند.

آقای دکتر محمد جواد شریعت نقل می نمودند که: روزی خدمت استاد تلفن نموده، درخواست نوشتن مقدمه ای درباره ی موضوعی را داشتیم، ایشان با بزرگواری پذیرفته و گفتند: بیابگیر و فاصله ی محل اقامت من تا منزل استاد، شاید ده دقیقه ای بیش نبود، بعد از چند دقیقه که در خانه ی استاد را به صدا درآوردیم، با تعجب و شگفتی دیدم استاد با

کسی را واقعاً عارضه ای مسئولی است، یکی را مأمور احوالپرسی او می کرد و گاه شخصاً به عبادت شاگردان قدم رنجه می فرمود، هیچ وقت الفاظ سبک به کار نمی برد، حرف زدن معمولی او نیز فصیح بود و بی غلط... همیشه درس را با اشعار فصیح استادان سخن پارسی و عربی، به خصوص از منوچهری و ناصر خسرو و سعدی و منشی و مولانا می آراست... غالباً دانشجو را «فرزند» خطاب می کرد... مواقعی که حال داشت بدله گو بود، اما مزاح و شوخی او هیچ گاه تند و زننده نمی شد و آن چنان در پرده ی ابهام نهفته بود که به جایی بر نمی خورد و خود حتی، نمونه هایی از بلاغت و موردشناسی محسوب می شد و زبانزد مردم می گردید...»

نقل از «یادنامه ی فروزانفر»

دانشکده ی ادبیات دانشگاه تهران

سال ۲۲ - صص ۴۵ - ۴۴۹

اجاق روشن

خانم دکتر سیمین دانشور، در مورد مرد همراهِش «جلال آل احمد» می نویسد: «... زندگی جلال را می توان این طور خلاصه کرد: به ماجرا یا حادثه ای پناه بردن، از آن سر خوردن و رها کردنش که خود غالباً به حادثه ای انجامیده است - آنگاه به خلق حادثه ای تازه با استقبال ماجرای شتافتن... جلال و من همدیگر را در سفری از شیراز به تهران در بهار سال ۱۳۲۷ یافتیم... کسی که با جلال بود، هرگز تنها



مقدمه ای که در دست داشتند، در آستانه ی در ظاهر شدند و طبعاً نوشتن این مقدمه ی متنوع شاید چند دقیقه ای بیش طول نکشیده بود ...
«از شنیده های نگارنده»

«مولوی، بلا تشبیه»

دکتر علی شریعتی می نویسد:
«این شهادت «هانری مانه» است که در جشن بازنشستگی اش در دانشگاه سوربن (فرانسه) گفت: من عمرم را وقف ادبیات فارسی کرده ام و برای این که به شما اساتید و روشنفکران فرانسوی بشناسانم که این ادبیات چیست، باید به مقایسه پردازم و بگویم که ادب فارسی بر چهار استوانه ی اصلی استوار است: فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی، اما فردوسی هم سنگ و همتای «هومر» یونانی است و برتر از او، سعدی «آناتول فرانس» ما را به یاد می آورد، حافظ با «گوته ی» آلمانی قابل قیاس است که خود را شاگرد حافظ و زنده به نسیمی که از جهان او به همتا می رسیده، می شمارد. اما مولوی! در جهان هیچ چهره ای وجود ندارد که بتوان مولوی را به او تشبیه کرد ...
نقل از داستان و حکایت در آثار شریعتی - چاپ اول ۱۳۷۳ - ص ۳۷۲

نفسستین ترجمه و احوال مترجم

محمد قاضی، یکی از مترجمان زبردست و با ذوق معاصر است که کتاب های متعددی را به فارسی ترجمه نموده، ترجمه هایی که بعضاً مانند گار خواهد ماند، اما حدود سال های ۱۳۲۷ شمسی ... محله ی ناشران تهران - خیابان شاه آباد آن زمان - شاهد حضور جوانی بود که به امید چاپ اوگین ترجمه اش

هر صبح ناشام، بی خستگی از این دکان به آن دکان می رفت و پس از آن مایوس بازمی گشت، عنوان ترجمه اش «جزیره ی پنگوش ها» اثر «آناتول فرانس» بود و همین به همراهی گمنامی مترجم، ادله ی ناموجه ناشران برای امتناع از چاپ و نشر حاصل تلاش این جوان بود. این جوان از با نشستی و به یمن تلاش و همت خویش، صاحب جایگاهی رفیع در عرصه ی ترجمه شد.

نقل از مقدمه ی کتاب
«محمد قاضی کیست و چه کرد؟»
به کوشش سید علی صالحی - چاپ اول ۱۳۶۸

داستان نتیجه دار

شادروان اسنادحیب بغمائی، در خاطرات خود - که ابتدا در مجله ی آینده و سپس به همت آقای ایرج افشار به صورت کتابی مستقل چاپ شد - می نویسد:
«... هدایت (صادق) جوانی بود لطیف اندام، خوش طبع، شیرین زبان، شوخ، با ذوق، بسیار نجیب و اصیل و بیرون از حد منبع الطبع. اما داستان ها و ناول های او را نمی پسندیدم و به خودش می گفتم: جز داستان «دانش آکل» - که به راستی در ادبیات ایران بی نظیر است - داستان هایی که می نویسی نتایج اخلاقی ندارد و خواننده را راهنمایی نمی کند، قطعه کاغذی برگرفت و حکایتی به این مضمون نوشت: «مادر شوهری با عروس خود بد رفتاری می کرد، ... روزی پسرزن برای پختن نان پُرسو تنور بود. عروس پای مادر شوهر را بلند کرد و در تنور افکند. این حکایت به ما تعلیم می دهد که هیچ وقت عروس و مادرشوی را نباید تنها در خانه گذاشت.» ساده و آسان نوشت و پیش من

افکند و گفت: «این هم داستان با نتیجه ...»
نقل از مجله ی آینده -
خرداد و تیر ۱۳۵۹ - ص ۲۱۷

مرحوم بودن عیب نیست

محمد علی فروغی برای سید محمد علی جمال زاده روایت کرده بود که در یکی از جلسات فرهنگستان که صحبت از رواج دادن کلمات زبان پهلوی بود، برادرم - که همیشه به امور دنیا به سادگی تمام و بسای توچهی نسبت به عواقب امر نگاه می کرد - گفت: «ای آقا! این حرف ها را ول کنید. پهلوی مرحوم شده است.» و متوجه نبود که یکی از صاحب منصب های نظامی مورد اعتماد شاه آن جا حاضر است. من که متوجه شدم ممکن است این خبر در جایی عنوان شود، خطاب به مرحوم «وثوق الدوله» که رییس فرهنگستان بود، گفتم: «شما پدر مرا می شناختید؟» گفت: «بله، مرحوم محمدحسین ذکاءالملک خیلی دانشمند و مرد نجیبی بود.» بار دیگر از یکی از حضار همین سؤال را کردم و او هم با ذکر «مرحوم» از او تعریف کرد. پس خطاب به حضار گفتم: «ملاحظه می کنید که اگر چه از پدرم تعریف می کنند، او را با عنوان مرحوم یاد می کنند و مرحوم بودن عیب نیست و مقصود برادرم در مورد زبان پهلوی همین است ...»

نقل از مجله ی آینده «ایرج افشار»
شهریور ماه ۱۳۶۰ - ص ۴۷۳

گذردن های مرهمتی، شنیدگرنه ...

مهندس «رضا گنجی» معروف به «بابا شمل» مردی شوخ طبع و ظریفه نگار بود که روزنامه ی «بابا شمل» را در تهران منتشر

می ساخت، وی زمانی که رئیس دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران بود، از شرکت نفت درخواست اتوموبیلی می‌کند و پس از دریافت اتوموبیل، نامه‌ای به دکتر اقبال، رئیس وقت شرکت نفت، می‌نویسد، که بسیار خواندنی است:

تهران - هشتم خرداد ۱۳۴۳

دوست گرامی! گردونه‌ی مرحمتی جزو آثار الباقیه عن القرون الخالیه بود و واقعاً ارزش باستانی داشت، لنگ لنگان رسید. بوسیدم و بوئیدم و پا خود گفتم: هر چه از دوست می‌رسد، نیکوست و کوشش آهن فرسوده و پلاس بوسیده. باشوق و شمعف تمام پای در رکاب نهادم که به در دولت آیم و شکر نعمت بجا آرم، که گردونه‌ی فلک زده لرزید و غرید و به زبان بی‌زبانی فرمود:

ای بابای پیر، پای بر پشت خمیده‌ی من مگذار که مرا سال از تو بیشتر است و حرمت ریش سفیدان بر همه کس واجب، باری چون زیارت میسر نشد بر کتابت قناعت افتاد. حقیقتاً! این رشک و رخس و آفت شدید، با آن هیکل مصداق رستم صولت و اندی پییزی است. چون راه افتد، انگار دم عیسی در عظم رهیم وی دمیده است و چون ایستد بی اختیار آیه‌ی شریفه‌ی: «وَأَسْوَأُ عَلَى الْجُودَى وَقِيلَ بَعْدَ لِقَاؤِ الظَّالِمِينَ» بر زبان جاری گردد، یعنی راه افتادنش یا خدا و ایستادنش با «کرام الکاتبین» است. چون این نجیب، سبب از شرکت نفت دارد و به وفور نعمت عادت کرده است، مانند خر مرحوم آقا جمال که هر جا بوی گاه به مشامش می‌رسد، پایش سست می‌شد، او نیز همین که بوی بنزین به کار برانورش می‌خورد، عزم و رجلیش بدل به اقامت:

وَرُزْنِي بِمِرْسِشِ وَ كَرْدَمِشِ

هر گز از جای خود نمی‌جنبید...

گوینا، این گردونه‌ی بی‌همتا مبتلا به مرض استمقاست و عطش بنزین دارد. من می‌سوزم و می‌سازم، ولی او نه فقط می‌سوزد و می‌سازد، بلکه دائم بنزین بر زمین می‌باشد و معتقد است: از آن گناه که نفعی رسیده به غیر چه باک! ... از هر عضو او چون موی خسر دجال آواشی برمی‌خیزد. همه اعضا «حَسَى الْوَرِيدِ وَالشَّرِيَانِ» در خروش است، جز بوق آن که سراپا گوش است.

شمع هایش کافوری ... از میزان الحرارة و نرزم و چراغ اثری پیدا نیست، چون خواهی اش در بند نچمَل نمی‌باشد. هر دقیقه آب رادیاتور چون دل صاحبش به جوش است ...

چون نامه بدین جا رسید، به خاطر آمد که صدما سال پیش «سلمان ساوجی» را نیز شتری مرحمت فرمودند و چنین گفت:

دادند اشتری دوسه نواب شه مرا

شادان شدم از آن که مرا چاربا بسی است

دیدم ضعیف جانوری مثل عنکبوت

گفتم: «کزین مناع مراد سراپا بسی است»

پرسیدمش: «چه جانوری؟» گفت: «من شتر»

گفتم: «بیلای جانی و ما را بلا بسی است»

گفتم: «تو گربه‌ای، نه شتر» گفت: «چاره

چیست؟

در حیز زمانه شتر گربه‌ها بسی است»

منظور از ذکر آیات فوق این بود که به خاطر خطیر دوست خطور نکند که بدعت «شمردن دندان اسب مرجمتی» را من گذاشته‌ام، بلکه این گناهی است که در شهر شما نیز کنند ... و از جوابی که نواب شه به سلمان مادر مرده دادند، بی‌اطلاع.

وَالسَّلَام - ارادتمند: رضا گنجی‌ای

به نقل از مجله‌ی «آینده» - سال دوازدهم

۱۳۴۵ - شماره ۱۰ - ۹

سعادت بیشتز ...

آقای دکتر محمدآمین رباحی نقل می‌نمایند که:

یکی از هم‌درمان ما سال‌ها پیش از ما در رشته‌ی تاریخ و جغرافی لیسانس گرفته بود و در چند شهرستان ریاست ادارات فرهنگ را یافته بود، حالا آمده بود لیسانس ادبیات هم بگیرد ... آن دوست در حضور استادان به مناسبت و بی‌مناسبت تظاهر به داشتن سابقه‌ی ریاست‌ها می‌کرد ... یک روز استاد فروزانفر درباره‌ی «افضل الدین کاشانی» بحث می‌کرد، به این جا رسید که مزار بابا در روستای مرق کاشان است، دوست ما از نه کلاس گفت: «من وقتی که رئیس فرهنگ کاشان بودم مزار بابا را زیارت کردم. استاد نگاه معنی داری به او دوخت و گفت: «آفرین فرزند! خوشا به سعادتت که مزار بابا را زیارت کردی. حالا بگو از آثار بابا چه خوانده‌ای؟» جواب داد: «متأسفانه چیزی نخوانده‌ام.» استاد فرمود: «اگر یک صفحه از رسالات بابا را خوانده بودی، یا یکی از رباعی هایش را به خاطر سپرده بودی، سعادت بیشتری داشتی.»

نقل از ماهنامه‌ی «کلک» شماره‌ی ۷۵ -

۷۳ - صص ۲۰۸ - ۲۰۶

پی‌نوشت:

۱. پروفیسور «هانری ماسه» مستشرق بزرگ فرانسوی است، که کتاب معروف او به نام «تحمیق دربارہ‌ی سعدی» توسط دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر عبّاسی در سال ۱۳۴۳ بوسیله‌ی انتشارات «نوس» منتشر گردیده. ۲. استاد محمد قاضی در دی‌ماه ۱۳۷۶ دار فانی را وداع گفت.

* البتّه اقبال همین عشق وافر را به قرآن داشت است تا چنان که فرزندش دکتر جاوید اقبال در کنفرانس آقبال در سال ۱۳۶۰ در تهران گفته بود: «بندم آیات قرآن را بروی برگ درخت می‌نوشته و برای شفا به بیماران می‌داده است.»

از میان نامه ها

سخنی به عنوان مقدمه

قولی که جملگی برآند: کمبود ساعیات ادبیات و

زبان فارسی.

می گویند: «کتاب هایی پایسته نوشته شده است. «ابراها نیز گرفته اند که به جای خود خواهد آمد. اما آنچه مخالف و موافق برآند فعلاً این است: کمبود ساعیات ادبیات فارسی.

می گویند: «ابر و باد و ماه و مؤلفان کتاب های درسی و خورشید و فلک همه دست به دست هم داده اند تا کتاب هایی به شمارگان میلیون چاپ شود و در دسترس بالنده ترین گروه سنی و سازندگان فکری آنان قرار گیرد.»

هر عابثی در این هدف، از هر که و هر جا مشکل آفرین است و باید به همت همکاران از میان برداشته شود. مهم ترین این عابث ها را، همکاران بزرگوار، کمبود ساعیات ادبیات می دانند و می گویند این عابث باید از میان برداشته شود تا عدم تعادل کنونی رفع گردد؛ حتی مسکن موقتی، کاستن حجم کتاب نیز - که گاه گاه از کرانه ای پیشنهاد می شود - با طبع منبع آن بزرگان سازگار نیست و نامه ها در این باب از پی هم می رسد. لب کلام آن که می گویند هنوز صد سینه سخن در ادب گران سنگ غرور آفرین ما ناکفته مانده است. چه جای کاستن؟ که اگر بتوان پیرایه ای نیز بر آن افزود، جای آن دارد و ما نیز بدان همدانستیم؛ چرا که در این همدانستانی به عبارت آن حکیم سرمدی *أَنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ* و شهدالله که سر و سر با همین قوم داریم که خداوند، داستان ها بدیشان می زند و حق هم همین است و ما خود در این باب بر همان باوریم که باران.

در این راه نیز سخن ها گفته، حرف ها رانده و نامه ها نوشته ایم. در شماره ی اخیر به کوتاهی، از باب مقدمه، اشارتی به خواستی بر حق خود و یاران داریم؛ تنها تذکری برای آنان که *مَصْدَاقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ* نیستند با این امید که: *وَذَكَرْنَا لِلذَّكَرَى نَفْعَ الْمُؤْمِنِينَ*.

سخن این دوستان شنیدنی است:

همکاران محترم ادبیات فارسی استان خراسان
همکاران بزرگوارمان از منطقه ی کوه مره ی نودان
دیران محترم ادبیات منطقه ی ارژن (کوه مره ی سرخی)
سرگروه های معهد ادبیات فارسی استان اردبیل
و بزرگوارانی که نامشان می آید:
خواهر فاطمه فتحعلیان و دانش آموزان معهد ایشان از دبیرستان نمونه ی دین و دانش نیشابور

خواهر افسانه عربلوی منتظم از آذربایجان شرقی
برادر کتابی از آذربایجان شرقی
برادر سیدحسین روحانی حاج آقا از آذربایجان شرقی
برادر صادق عباسی گزنی از آذربایجان شرقی
برادر برات قهرمانی سرگروه محترم شهرستان میانه
برادر ولی الله رضایی از شهرستان خمین
برادر مهرزاد تابع بردبار از منطقه ی ۲ تهران
و دانش آموزان دبیرستان سمیه ی بهبهان
و از میان انبوه نامه ها، این نامه، این درنامه، خود جای تأمل دارد که از دل هایی مالامال از عشق به زبان و ادب فارسی برخاسته است. خواندنش و چندبار خواندنش توصیه ی ماست، همراه با «دست مرزاده»ی به دبیران دانش مند و مهم تر از آن، «دینش مند» بابل.

اینک عبر نامه این بزرگواران بی زیادت و نقصان:

زبان مهمترین عامل ارتباط و ادبیات رکن ترین پایه تشخیص، هویت و لطافت طبع و رواز هر ملت است، که باید بس به غایت در انتقال سیال خروش ارزشهای آن به نسل بعد کوشش کرد.

زبان و ادبیات در هر مقطع زمانی، ترجمان فرهنگ و چگونگی رو بگرد جامعه به فضیلتها و ملکات انسانی است. اهتمام در صیانت از زبان و ترویج پرواز روح وارسته در آسمان لابنتاهی ادبیات، تلاش مقدس هر قوم مانا در طول تاریخ است، که برای حراست از فرهنگ و میراث جاودان باورهای ایمانی صورت می پذیرد، و در این میان باید به نقش برجسته سرداران عرصه فرهنگ و ادبیات توجه ویژه ای نمود. زبان فارسی با اتکال به ادبیات غنی و پیشینه درخشان خود، وامدار سعی ساعیانی آگاه و عالمانی صون زای فایده ییماست. مهدیانی که با اندیشه قوی و افکار سرشار: معالم و مصادیق فرهنگی ایران اسلامی را با چنان نظم و تری به رشته تحریر کشاندند که نازل عمر بشری به بی همتای آثار گرانسنگ آنان باید درود و نعت فرستاد، اما در این روزگاران که نترنم نیازها و بلیغ کوشش نسانها در فضای عطر آگین نظام مقدس اسلامی از قبض بر کات فرشته سنان شهید مدد رحمت برمی گیرد، انتظار بیش از هر دوره تاریخی در توجه به فراگیرندگان نونهال و نمیبید زمینه های آموزش آموزه های کیفی و مجال وافی وجود دارد.

در زمانه ای که زبان و ادبیات فارسی به عنوان ستر پیدایی بزرگترین رستاخیز دینی و اجتماعی مورد تعرض و نعرض بیگانگان قرار گرفته و بیم آن می رود بر بنای سترگ آن رخنه جانفرسای «گسل غفلت» ایجاد شود، آنچه بیمناکی را تعمیق می بخشد کاستن از زمان فراگیری زبان و ادبیات فارسی در مدارس و کلاسهای نظام جدید است. خصوصاً در این یکی دو سال اخیر که زبان فارسی و ادبیات فارسی (۱ و ۲ و ۳) از ۲ ساعت به ۲ ساعت تقلیل یافته است، آیا امکانی برای دبیران فرهیخته و دلسوز فراهم می سازد تا در ساعت «املا»، «انشاء»، «نگارش»، «زبان شناسی» و «دستور» و دروس متعدد ادبیات فارسی مجالی در محدود و خروج قوری بایند و چنین است وضع و روز زبان فارسی و ادبیات فارسی در پیش دانشگاهی، حال خود قضاوت کنید. در گذشته ی نظام جدید که دانش آموزان ۲ ساعت خود را صرف دستور و نگارش و نیز ۲ ساعت دیگر را طی یک هفته مصرف متون می نمودند، حسرت غم خواران ادبیات برای تجدید «دوران طلایی» حاکمیت زبان و ادبیات پارسی بر طایع بلند بشری نالم آور بود، حال که برای زبان انگلیسی ۲ و ۳ برابر زمان فارسی امکان ظهور در مدارس بخشیده می شود، بر حال و روز ادب دوستان بویژه بر آنانکه روزانه شاهد خشکانده شدن ریشه های درخت تناور و کهن ادب پارسی، نزد فرزندان این آب و خاک هستند، چه می گذرد!!

سعی ۵، ۴ و ۷ ساعته دبیران انگلیسی در طول هفته حرکتی است لازم و ضروری، اما آیا نادیده گرفتن حداقل حقوق «فارسی» و «ادبیات» طلبی نیست فاحش و مضاعف؟! و

در شرایطی که دیگر کشورها برای بهره گیری هر چه بیشتر از منابع لایزال ادبیات فارسی فراگیری بهتر این زبان را وجهی حمت دانش پژوهان خویش قرار می دهند، آیا سزاوار است که نوادگان حافظ و سعدی، خاقانی و دهلوی و ... به علت کم لطفی مسئولان خود یا حداقل ذخایر و گنجینه های خود آشنایی نیابند و در هنگامه ی دشوار و پر تعب شبخون فرهنگی، به سادگی طعمه ی صیادان جرار گردند؟! آیا زمان آن فرا رسیده تا به ندای رهبر فرزانه انقلاب پاسخ لیک دهم و زبان و ادبیات فارسی را در مدارس مان از غربت و مهجوری نجات بخشیم؟ محرومیت فرزندانمان از تخیل شاعرانه و ناتوانی شان از تغزیردازی و روان نویسی، نه از سر کم هوشی و بی جوهری که از ناخچه ی دریغ داشتن شان از غور خوردن در بیکران دریای معرفت زبان و ادب پارسی است: که امید می رود دیگر چنین مباد.

بابل - جمع کثیری از دبیران زبان و ادبیات فارسی

... و اما شاید برسید ما، خود در این باره چه کرده ایم. گزارشی که در پی می آید بخشی از اقدام های همکاران شما در گروه ادبیات دفتر برنامه ریزی است.



جناب آقای مهندس جعفر علاقه مندانی
معاون محترم آموزش متوسطه

سلام علیکم

احتراماً بازگشت به نامه، شماره ۴۰۰/۴۵۱۲-۴۰۰/۴۱-۷۶/۳۱، به استحضار می‌رساند کمیته، کارشناسی پیشنهاد شده از سوی ششمین جلسه کمیسیون هماهنگی متوسطه مورخ ۲۹/۳/۷۶ تشکیل شد. نتیجه تألیف در تاریخ ۲۶/۴/۷۶ زبان فارسی ۱ و ۲ و ادبیات فارسی ۱ و ۲ سال اول متوسطه در قالب سه پیشنهاد جداگانه به شرح زیر به اطلاع می‌رسد:

پیشنهاد اول - از آنجایی که در برنامه‌ریزی جدید، مهارت‌های چهارگانه زبان فارسی و همچنین فن بیان و تحلیل متون ادبی مورد توجه بیشتری قرار گرفته و با چنین اهدافی کتاب‌های زبان و ادبیات فارسی متوسطه برنامه‌ریزی و تألیف شده است پیشنهاد می‌شود این درس به عنوان یک درس عملی و مهارتی منظور گردد. (فهرست نمونه‌هایی از فعالیت کاربردی و عملی ضمیمه است).

- پیشنهاد دوم - تعداد واحدهای هر نیم سال از ۲ واحد به ۴ نیم واحد و بارم آن از ۲ نمره به ۴ نمره به شرح زیر افزایش باید:
- ۱- زبان فارسی (کتابی) نیم واحد/ساعت ۲۰ نمره
 - ۲- ادبیات فارسی (کتابی) نیم واحد/ساعت ۲۰ نمره
 - ۳- ادبیات فارسی (شفاهی) نیم واحد/ساعت ۲۰ نمره
 - ۴- املا و انشا نیم واحد/ساعت ۲۰ نمره
- پیشنهاد سوم - یک واحد زبان فارسی ۴ در هر نیم سال به دو نیم واحد تقسیم گردد.
- ضمناً کارشناسان زبان و ادبیات فارسی سازمان آمادگی دارند جهت تبیین و توضیح موارد پیشنهادی به اعضای محترم کمیسیون هماهنگی در جلسه حضور به هم رسانند.

روح اله عالمی

معاون وزیر و رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

پیوست نامه

نمونه‌هایی از کاربردی، عملی و مهارتی بودن درس زبان و ادبیات فارسی، فن بیان، سخنرانی، گویندگی، دکلمه، اجرای نمایش نامه، شعر خوانی، سخن گفتن در جمع مناظره، مدیریت جلسه، گفت و شنود علمی و ادبی، مصاحبه‌گری، قصه‌گویی، بیان خاطرات نقد و تحلیل اشعار، مطالعه و کتاب خوانی، نقد کتاب‌ها و جراید و ...

نوشتن و گونه‌های مختلف آن: گزارش نویسی، مقاله نویسی، خاطره نویسی، سفرنامه نویسی، نامه نگاری، یادداشت برداری، روزنامه نگاری، بازنویسی متون، بازآفرینی متون، ساده نویسی، تند نویسی، چکیده نویسی، قصه و سبجاولندی، درست‌نویسی و زیان‌نویسی و ...

بی‌شک برای فعال کردن دانش آموزان به منظور کسب مهارت‌های یاد شده و امثال آنها زمینه‌های عملی و کاربردی بیشتری را می‌طلبد. بی‌توجهی به این مهم موجب می‌شود که مهارت‌های زبانی و ادبی در مدارس جدی گرفته نشود در نتیجه انتقال پیام نسل امروز و فردای مملکت در زمینه‌های اجتماعی و علمی همچنان راکد و ناقص خواهد ماند.

این گزارش، حاصل جمع نظرهای کارشناسان گروه است که پس از تصویب در گروه ادبیات و زبان فارسی این دفتر توسط ریاست سازمان پژوهش و معاونت آموزشی وقت جهت طرح در شورای عالی آموزش و پرورش ارایه شده است.

این بار تنها به همین بسنده شد. هر نامه سخن‌های دیگری نیز دارد. پس حکایت هم چنان باقی است تا بعد.

معرفی منبع جدید

فارسی عمومی رشته‌های کاردانی تربیت معلم

شیوه‌ی این کتاب برخلاف کتاب‌های موجود بر اساس طبقه‌بندی موضوعی است؛ چنین شیوه‌ای هم خواننده را در یافتن مطلب مناسب کمک می‌کند و هم جهت مطالعاتی آینده و پیش‌اندیشی وی را تصحیح و ترمیم می‌نماید.

متون کتاب حاضر - بی آن که تکرار مطالب خوانده شده‌ی متوسطه و پیش‌دانشگاهی باشد - طی پانزده فصل، از شاهکارهای ادبی و زبانی شاعران، نویسندگان و نقادان بزرگ ایران و جهان برگزیده شده است و به همین دلیل جز آن که متن درسی مناسبی برای آموزش زبان و ادبیات عمومی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، فنی و حرفه‌ای قرار خواهد گرفت می‌تواند به عنوان متن کمک آموزشی مورد استفاده‌ی دبیران، دانشجویان، دانش‌آموزان و دانش‌پژوهان و سایر علاقه‌مندان به ادب و زبان و گران سنگ پارسی نیز باشد.

مباحث نگارش کتاب نیز - که تاکنون در کتاب‌هایی از این سطح جای نداشته است و حال آن که مخاطب مادر همین دوره سستی بر خوردی با پیشینه با نگارش دارد - به گونه‌ای تنظیم شده است که در برگزیده‌ی خواسته‌های نگارشی دانش‌پژوهان در این زمینه تحصیلی و پس از آن باشد. نوشتن نامه‌های اداری، تقاضای وام دانشجویی، تقاضای مدرک تحصیلی، تقاضای تغییر شهر و دانشگاه، نوشتن نامه‌های دوستانه و خانوادگی، ثبت خاطرات و یادداشت‌های روزانه و از همه مهم‌تر نگارش رساله‌ی دانشجویی و فرایم ساختن مفاهیم آن از قبیل فیش‌نویسی و یادداشت‌برداری و نقلی آن‌ها با همدیگر و ترتیب مصاحبه و گردآوری اطلاعات و تهیه و تنظیم فهرست رساله و منابع و مآخذ و فصل‌بندی دقیق آن از اهم مطالبی است که به شکلی کاربردی و پیوسته با تعریض‌های متعدد و نمونه‌های متنوع در این کتاب آمده است.

بخش دستور کتاب نیز منطبق بر آخرین یافته‌های زبان‌شناسی و تجزیه و تحلیل علمی و کاربردی زبان است تا نگرشی نو نیست به زبان، این امانت خدا داده در نسل جوان ایجاد نماید.

همکاران محترم جهت تهیه‌ی این کتاب می‌توانند با انتشارات چشمه (۷۷۶۶-۸۹) تماس حاصل نمایند.

مدت‌هاست که ضرورت تدوین کتابی برای تدریس در مراکز آموزش عالی احساس می‌شود. پیشروان و رهروانی که در این راه گام برداشته‌اند هر یک به جای خود منزلت‌ها پیموده و راه‌های درست‌تاک را هموار ساخته‌اند اما اینک ضرورت همگامی و همراهی با زمان، تالیفی نو و درخور انتظار را ایجاب کرده است.

ضرورت اخیر که به هیچ‌روی نمی‌توان از آن چشم‌پوشید. راه یافتن نسلی پویا و جوینده است به مراکز آموزش دانشگاهی که در سال‌های اخیر با برنامه‌ی جدید و درخور نیاز وزارت آموزش و پرورش و فارغ‌التحصیل شده است. برنامه‌ی اخیر آموزش و پرورش در درس‌های زبان و ادبیات فارسی برنامه‌ای کاملاً نوین است که با نظر سنجی از استادان و متخصصان نام‌آور امروز ایران و به یاری آنان در آموزش مواد درسی زبان و ادبیات طرحی دیگر در انداخته و نیازهای عاطفی، روحی، اجتماعی و علمی و ادبی نسل پویای امروز را پیش چشم آورده و بر مبنای آن برنامه‌ی درسی و مواد آن را دیگرگون ساخته است. کمترین مزیت این برنامه در اجرا آشنایی عمیق و دقیق نسل جدید دانش‌آموز با آخرین یافته‌های ادبی ایران و جهان است و مسلماً از این پس کتاب‌های موجود پاسخ‌گوی نیازهای آتی ادبی - اجتماعی وی نخواهد بود. زیرا بخش عظیمی از محتوای کتاب‌های موجود آموزش عالی در زمینه‌ی زبان و ادبیات فارسی، در برنامه‌ی اخیر دبیرستان‌ها آمده و به علت تکرار، دیگر برای دانشجوی پویانده و جستجوگر جاذبه‌ای نخواهد داشت.

کتاب حاضر با اشراف به برنامه‌ی درسی دوره‌ی دبیرستان و با آگاهی بر روند فعلی و آینده‌ی آن کتاب‌ها تنظیم شده تا در حقیقت ادامه‌ی منطقی سرفصل‌ها و محتوای دوره‌های متوسطه و پیش‌دانشگاهی اخیر باشد و بر اساس این نگرش با سبوری منطقی و تاریخی و نگارشی نقادانه زبده‌ی اندیشه‌های مکتوب را بر اساس انواع ادبی چهارگانه و گونه‌های هریک پیشکش دانشجویان و دانش‌پژوهان بادوق و ادب دوست کند.

زبان و ادبیات فارسی (عمومی)

برگزیده‌ی متون فارسی، مباحث، دستور و زبان‌شناسی و غیره حسن دلاوری، علامه ناصر علی، دکتر ایرج‌نوری، سید



تالیف کتاب: زبان و ادبیات فارسی (عمومی) حسن دلاوری، دکتر حسن دلاوری، دکتر ایرج‌نوری، سید ناصر علی، دکتر ایرج‌نوری، سید ناصر علی، دکتر ایرج‌نوری، سید ناصر علی

گزارش . . . گزارشی



۱- برگزاری سومین مجمع علمی آموزش زبان و ادب فارسی (سندج شهریور ۷۸)

در روزهای سیزدهم تا بیازدهم شهریورماه سال جاری سومین مجمع علمی آموزش زبان و ادب فارسی در شهر ادب پرور سندج برگزار شد. این مجمع که هر ساله به همت وزارت آموزش و پرورش و فرهنگستان زبان و ادب فارسی در یکی از استان‌های کشور و به مدیریت اداره‌ی کل آن استان برگزار می‌شود، امسال در استان کرمان برگزار شد. در دومین مجمع ۷۵۰ تن از دبیران شرکت‌کننده از مقاطع گوناگون تحصیلی به ارائه‌ی آخرین یافته‌های پژوهشی خود در زمینه‌های آموزش و روش تدریس مواد گوناگون درسی پرداختند. در این مجمع جمعاً هفت سخنرانی ارائه شد و ۱۴ مقاله از مجموع ۲۵۰ مقاله‌ی رسیده خوانده شد و سه روش تدریس عملی نیز اجرا گردید. تأکید کل برنامه بر اصلاح و بهبود روش‌های آموزش و تدریس بود. در کنار مجمع برنامه‌های جنبی نیز برگزار شد. از جمله نمایشگاه و فروشگاه کتاب، فروش مجلات و مواد کمک آموزشی، نمایشگاه کتاب‌های آموزشی از دارالفنون تا امروز، اجرای شب شعر با شکوهی در باغ سپیدار سندج، اجرای سرودهای محلی، بازدید از جاذبه‌های گردشگری استان، آشنایی با فرهنگ، زبان و ادب کردی و ارائه‌ی فیلم‌های آموزشی که جملگی مورد توجه شرکت‌کنندگان قرار گرفت. از جمله فواید این همایش آشنایی و تبادل نظر دبیران و مدرسان آموزش زبان و ادب فارسی سراسر کشور و انتقال تجارب و اطلاعات به یکدیگر بود. در پایان این همایش نیز قطع‌نامه‌ای خوانده شد که اهم تأکید آن بر افزایش ساعات درس زبان و ادبیات فارسی در کلبه‌ی مقاطع تحصیلی بود.

مجموع مقالات دو مین مجمع که در کتاب قلمرو زبان و ادب فارسی دفتر سوم چاپ شده بود به انضمام هدایایی دیگر از سوی برگزارکنندگان به شرکت‌کنندگان داده شد. اداره‌ی کل آموزش و پرورش سندج نیز به عنوان هدیه به شرکت‌کنندگان در سمینار این کتاب تقدیم داشت.

در پایان از سوی دبیر مجمع، موضوع چهارمین مجمع با عنوان «نگارش و آفرینش» با تأکید بر مهارت نوشتن در مقاطع مختلف اعلام شد تا برای نوشتن مقالات کاربردی در این زمینه فرصت کافی وجود داشته باشد.

گفتنی است هسته‌ی اصلی هیئت علمی این مجامع گروه زبان و ادبیات فارسی دفتر برنامه‌ریزی و تألیف سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی است.

۲- اجرای دوره‌ی تأمین مدرسین کتاب‌های زبان و ادبیات فارسی ۵ و ۶ عمومی و تخصصی

در ماه‌های تیر و مرداد سال جاری دو استان اردبیل و مازندران شاهد برگزاری دو دوره‌ی تأمین مدرسین کشوری بودند. در استان اردبیل تعداد ۱۵۴ نفر از مدرسان سراسر کشور حضور یافتند تا با مؤلفان کتاب عملاً مشکلات کتاب زبان و ادبیات ۵ عمومی و شیوه‌های آموزش آن را نقد و بررسی کنند. هشت مؤلف کتاب در مدت ۱۰ روز موفق شدند اصول، اهداف و شیوه‌های آموزش و ارزشیابی دو کتاب فوق‌الذکر را بررسی کنند.

دوره‌ی مشابهی نیز به مدت ۱۰ روز در نوشهر برگزار شد که در آن دو کتاب زبان و ادبیات فارسی تخصصی تحلیل و بررسی شد. در این دوره ۱۸۰ نفر از مدرسان منتخب سراسر کشور شرکت داشتند. در هر دو دوره

مدرسان ضمن تبادل نظر با یکدیگر و با مؤلفان کتاب به رفع ابهامات و مشکلات کتاب‌ها پرداختند. همچنین راهکارهای عملی تدریس ارائه شد و کار اصلاح و تعدیل کتاب‌ها نیز انجام گرفت. در این دو دوره اعتباربخشی پس از تألیف از هشت جلد کتاب تازه تألیف نیز با ارائه‌ی پرشنامه انجام گرفت تا در اصلاحات بعدی برنامه‌ی درسی و کتاب‌ها استفاده شود.

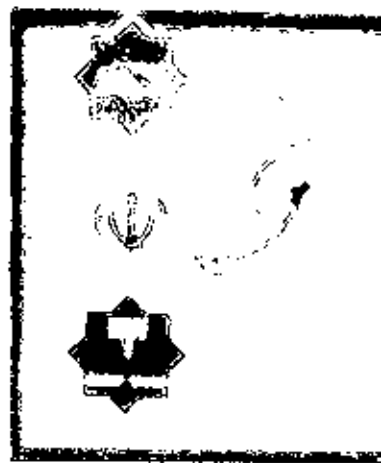
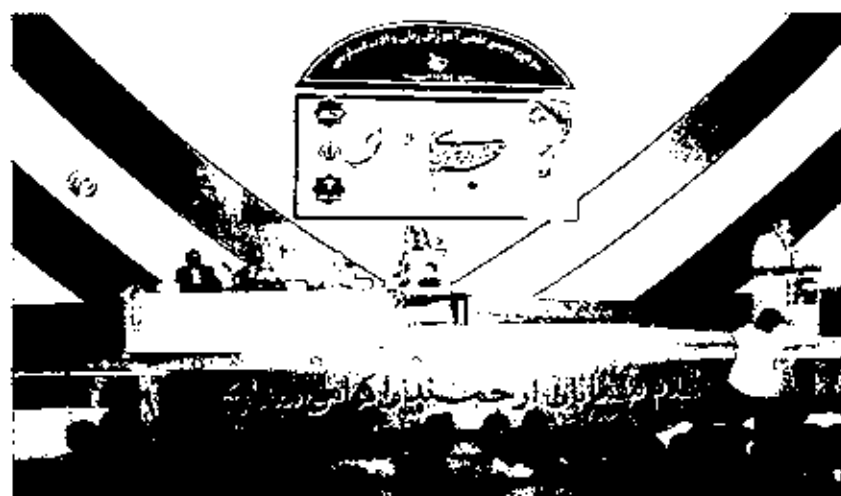
۳- برگزاری دوازدهمین اردوی العمیاد ادبی (تهران ۱۵ تا ۲۵ شهریور ۷۸)

این اردو به مدت ۳ هفته در دانشگاه شهید رجایی تهران و با شرکت ۳۴ تن از دانش‌آموزان برگزیده‌ی سال سوم در رشته‌ی ادبیات و علوم انسانی، تشکیل شد.

کلاس‌های آموزشی این دوره عبارت بودند از: مبانی زبان‌شناسی، ادبیات معاصر، نظم و نثر فارسی، ویرایش و نگارش، ادبیات جهان، نقد ادبی و ادبیات داستانی.

سخنرانی‌های علمی، گردش و تفریح، بازدید از اماکن فرهنگی، اجرای شب شعر نیز از برنامه‌های متنوع این دوره بود.

ادب فارسی گزینگان



مراکز تربیت معلم سراسر کشور تشکیل شد، شرکت کنندگان را در جریان تحولات اخیر برنامه ریزی و درسی فارسی ابتدایی قرار داد. علاوه بر آن طی دو جلسه ی کارگاهی به بررسی و نقد و اعتبار بخشی برنامه ی جدید آموزش زبان فارسی پرداختند.

۴- برگزاری دوره ی تأمین مدرس زبان و ادبیات فارسی پیش دانشگاهی (مشهد - خرداد ۷۸)

این دوره با حضور ۸۰ نفر از منتخبین استان های کشور به شیوه ی تأمین مدرس و به مدت ۱۰ روز در مرکز شهید گلایی مشهد برگزار گردید. در این دوره مؤلفان کتاب به بازآموزی سه کتاب زبان فارسی ۱ و ۲ عمومی و ادبیات فارسی ۱ و ۲ تخصصی پرداختند. این مدرسان بلافاصله دوره های مشابهی را در استان های کشور اجرا کردند.

گفتنی است بدلیل فراگیر شدن دوره ی پیش دانشگاهی به حدود ۷۰۰ دبیر تازه جهت آموزش نیاز بود که تأمین این تعداد دبیر به کمک دوره های اخیر ممکن گردید.

این همایش پنج روزه که در هفت کمیته فعالیت می کرد، با همکاری کارشناسان دفتر برنامه ریزی و آموزگاران و مدرسان کشوری انجام گرفت. کاریکی از کمیته های فرهنگانه ی این همایش، بررسی میزان رعایت مهارت های چهارگانه در کتاب های دوره ی ابتدایی بود که این کار از ماه قبل در گروه زبان و ادبیات فارسی بررسی و پژوهش شده بود و نتیجه ی آن در قالب پنج سند مربوط به پنج کتاب دوره ی ابتدایی به همایش ارائه شد و مورد ارزشیابی و اعتبار سنجی قرار گرفت. دست آوردهای این مجمع به دو صورت کورناه مدت و بلند مدت در کتاب های درسی دوره ی ابتدایی اعمال خواهد شد.

۵- برگزاری سمینار یک روزه ی مدرسان آموزش ابتدایی زبان و ادب فارسی (تهران - شهریور ۷۸)

سمینار یک روزه ی توجیهی، برنامه ی آموزش ابتدایی سراسر کشور در مرکز ضمن خدمت اسناد احمد آرام برگزار شد. در این سمینار یک روزه که با شرکت ۳۰ تن از مدرسان

پس از گذراندن کلاس ها و برگزاری آزمون کتبی و انشا و مصاحبه، از میان دانش آموزان، تعداد ۶ نفر برگزیده شدند.

برگزیدگان این دوره عبارت بودند از:

- ۱- نیکی سیاهپوش - تهران
- ۲- علی شهابی - بابل
- ۳- امید صادقی سراجی - تهران
- ۴- امید موسوی حجازی - تهران
- ۵- فاطمه مهری - تهران
- ۶- حمیده نوح پیشه - ف

از این شش نفر و دوازده نفر دیگر در جشن المپیادها به تاریخ ۲۵/۵/۷۸ در اردوگاه شهید باهنر و در حضور وزیر محترم آموزش و پرورش تجلیل به عمل آمد.

گفتنی است این شش نفر بدون کنکور به رشته ی ادبیات فارسی راه پیدا خواهند کرد. همچنین این برگزیدگان به یکی از کشورهایی که با ایران روابط فرهنگی دارند، سفر می کنند.

۴- برگزاری همایش نقد و بررسی کتاب های درسی دوره ی ابتدایی (تنگابن - شهریور ۷۸)

کتاب ماه

«کتاب ماه» ماهنامه‌ی تخصصی اطلاع‌رسانی و نقد و بررسی کتاب است که در زمینه‌های ادبیات و فلسفه، هنر، تاریخ و جغرافیا، دین، علوم اجتماعی، کودک و نوجوان، علوم و فنون و کلیات، هر ماه تازه‌ترین اطلاعات را در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. کتاب ماه ادبیات و فلسفه با مطالب متنوع و علمی خود منبع مناسبی برای دانش‌افزایی است. تازه‌ترین کتابهای چاپ شده در هر ماه یکی از ویژگی‌های این ماهنامه‌ی علمی و تخصصی است. گروه زبان و ادبیات فارسی تهیه‌ی این ماهنامه‌ی علمی و آموزشی را به همه‌ی همکاران توصیه می‌کند. جهت اشتراک فرم ذیل را پر کرده و به نشانی دفتر ماهنامه ارسال نمایید.

نام/موسسه/سازمان:

نشانی:

تلفن:

مدت اشتراک: یکساله

شش ماهه

موارد درخواستی:

کتاب هفته

کتاب ماه هنر

کتاب ماه تاریخ و جغرافیا

کتاب ماه کلیات

کتاب ماه ادبیات و فلسفه

کتاب ماه علوم و فنون

کتاب ماه دین

کتاب ماه علوم اجتماعی

کتاب ماه کودک و نوجوان

تعداد درخواستی:

تاریخ وصول درخواست:

شروع اشتراک:

خاتمه اشتراک:

لطفاً در این مکان چیزی ننویسید.

در صورت تمایل به دریافت شماره‌های قبلی نشریه ما با ما مکاتبه نمایید.



روستای ماسوله گیلان

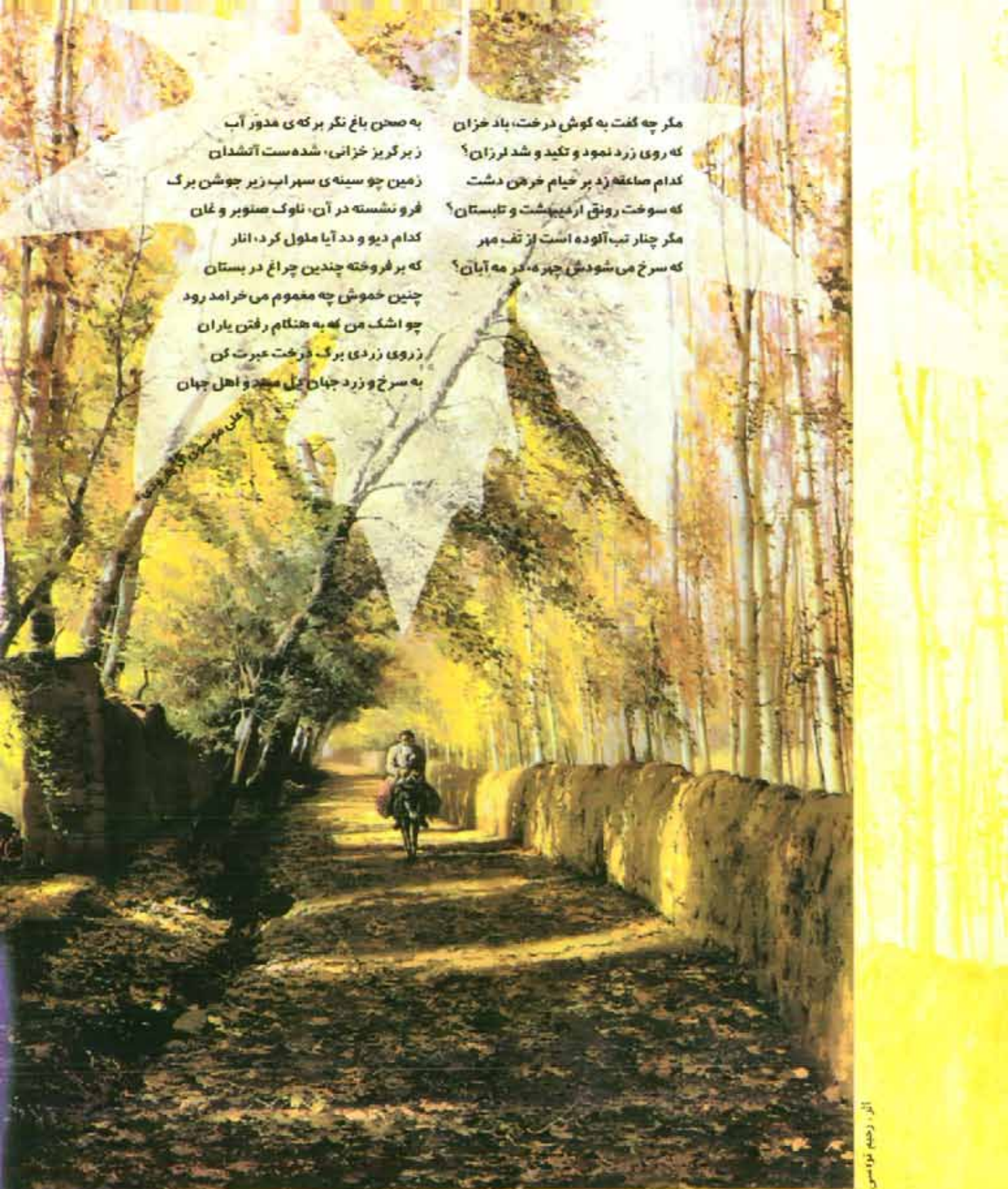
اثر محمود کاظمی اندازه ۷۵ × ۱۰۵ آبرنگ



مردم با دست پر صفا می دارند ،
 پشردان جوانان گاوآشان سبیران باد ،
 من ندیم اویشان ،
 بی گمان پی چوپانان چاهی خدمت ،
 دینبند آغجایی کند روشن پنهانی کلام ،
 بی گمان درود با دست چینه آکا ، است ،
 در مشمی دانشکده نین چوگی است ،
 بی گمان آغجایی آبی است ،
 فخری می شکسته ، من او بنیزه ،
 چوای بیاید باشد ،
 کبر پشش پر بریشی باد ،
 مردمان سرده آب رای خدمت ،

مگر چه گفت به گوش درخت، باد خزان
 که روی زرد نمود و شکر لرزان؟
 کدام صاعقه زد بر خیام خرمن دشت
 که سوخت رونق ارمیبهشت و تابستان؟
 مگر چنار تیب آلوده است از تف مهر
 که سرخ می شودش چهره، در مه آبان؟
 به صحن باغ نگر بر که ی مدور آب
 ز بر گریز خزانی، شده ست آتشدان
 زمین چو سینه ی سهراب زیر جوشن برگ
 فرو نشسته در آن، ناوک صنوبر و غان
 کدام دیو و دد آیا ملول کرد، انار
 که بر فروخته چندین چراغ در بستان
 چنین خموش چه مغموم می خرامد رود
 چو اشک من که به هنگام رفتن یاران
 ز روی زردی برگ درخت عبرت کن
 به سرخ و زرد جهان میل مسجد و اهل جهان

علی حسینی در خزان



اثر: رحیم نوری

خزان